

مبالغه معکوس؛ وقتی افراط، علیه خودش عمل می کند



وقتی جامعه جلوتر از سیاست حرکت می کند



هفته‌نامه غیر برخط اراده ملت

۷ بهمن سال ۱۴۰۴ / شماره ۱۰۱



صاحب‌امتیاز:

حزب اراده ملت ایران

مدیرمسئول:

رحیم حمزه

سر‌دبیر:

علیرضا مقدم

مدیر اجرایی:

حسن غلامی

ویراستار:

مریم کوشکی

همکاران این شماره:

فاطمه قدم / افشین فرهانچی / علیرضا

مقدم / علی اسدیان / فاطمه وهابی زاده /

نیروانا مهر آیین / مهتاب قصابی / بهنام

جلیلووند / عباس امامی / مریم مازوچی /

حسن غلامی / مریم کوشکی / کاظم طیبی

فرد / علی مجدم

نشانی:

خیابان جمالزاده شمالی - نبش کوچه زند - ساختمان

۱۱۰ - واحد ۲۲

تلفن:

۰۲۱۶۶۴۳۶۴۶۷ - ۰۹۳۹۸۴۶۱۷۸۰



این هفته نامه

ارگان رسمی حزب اراده ملت است



کلام مدیر مسوول: وقتی جامعه جلوتر از سیاست حرکت می‌کند..... ۳

سرمقاله: مبالغه معکوس؛ وقتی افراط، علیه خودش عمل می‌کند..... ۴

بین المللی

تداوم انسداد سیاسی، تعمیق شکاف با غرب و سایه ثبات امنیتی..... ۶

سیاست

تداوم انسداد سیاسی، تعمیق شکاف با غرب و سایه ثبات امنیتی..... ۹

بازتعریف عدالت و هویت در دنیای معاصر: تحلیل ترکیبی وکیسم و لیبرال چپ در تحولات سیاسی و فرهنگی دهه اخیر..... ۱۱

امپریالیسم صلح‌ها: آبادی و آزادی به‌مثابه نقاب در گفتمان پوپولیستی ترامپ..... ۱۹

اندیشه

انقلاب وسطی..... ۳۵

سیر روشنفکری در ایران..... ۳۷

اجتماعی

نسلی ربوده‌شده: کودکانی که به بردگی نوین فروخته شدند..... ۳۰

کودک و شاهنامه..... ۳۲

کارگران: عامل اصلی توسعه و شکوفایی اقتصادی..... ۳۳

دگانی به نام دانشگاه!..... ۳۷

اقتصاد

فلزهای نفتی خوزستان، آزمون جدی مسئولیت‌پذیری صنایع و حاکمیت قانون..... ۴۰

افزایش تورم آبان ۱۴۰۴: خوزستان در جمع بالاتر از میانگین کشور..... ۴۱

معرفی کتاب

ایرانیان دوره باستان تا دوره معاصر..... ۴۳

نقد و بررسی کتاب «قواعد تربیت کودک نوپا»..... ۴۶

جهان در هفته ای که گذشت ۱۰۱

اخبار حزبی

مصاحبه دبیرکل حزب اراده ملت ایران «احمد حکیمی‌پور» با روزنامه ایران..... ۵۲

آغاز سومین دوره ترم زمستان مدرسه حزبی حاما..... ۵۲

دریافت مجوز کتاب پزشکی در مقیاسی گسترده تاریخ‌های جهانی پزشکی اجتماعی..... ۵۳

سه‌شنبه‌های گفت‌وگو حاما (به‌صورت مجازی) هم برگزار می‌شود..... ۵۳

(بعضی از مطالب این نشریه گردآوری می‌باشد و بسیاری از عکس‌ها از سایت‌های مختلف برداشته شده است.

از همه تهیه‌کنندگان اولیه تشکر می‌نمائیم)

وقتی جامعه جلوتر از سیاست حرکت می کند



رحیم حمزه

نه از مسیر تقابل و حذف، و نه از مسیر انتظار منفعلانه برای گشایش های ناگهانی؛ بلکه از راه گشودن مسیرهای مشارکت، به رسمیت شناختن تنوع اجتماعی، واگذاری مسؤولیت و اختیار به سطوح محلی، و پاسخگو کردن ساختارهای تصمیم گیر.

در این چارچوب، مطالباتی چون حقوق مزدبگیران، برابری حقوقی زنان، عدالت منطقه ای، حقوق فرهنگی و زبانی اقوام، حفاظت از محیط زیست و حق اعتراض مسالمت آمیز، مطالبات بخشی یا حاشیه ای نیستند. این ها اجزای به هم پیوسته یک مطالبه کلان ترند: بازگرداندن سیاست به زندگی واقعی مردم.

تجربه سال های اخیر نشان داده است که اصلاحات اگر صرفاً در سطح جابه جایی نیروها یا تعدیل سیاست ها باقی بماند، نه اعتماد عمومی را باز می گرداند و نه مانع تعمیق شکاف ها می شود. جامعه امروز، خواهان تغییر در شیوه تصمیم گیری، شفافیت در فرآیندها و مسؤولیت پذیری در برابر پیامدهاست. این مطالبه، نه افراطی است و نه براندازانه؛ بلکه واکنشی عقلانی به انباشت ناکامی هاست.

از همین رو، تأکید حزب بر گذار دموکراتیک، عدالت محور و فراگیر، به معنای بی اعتنایی به قانون یا بی ثبات سازی نیست. برعکس، بدون اعتماد عمومی، بدون مشارکت شهروندان و بدون احساس تعلق به فرآیند تصمیم سازی، هیچ نظامی پایدار نخواهد ماند. پایندگی ایران، در گرو پیوند دوباره سیاست با جامعه است.

بیانیه اخیر دفتر سیاسی، نقطه پایان نیست؛ نقطه آغاز است. آغازی برای گفت و گویی صادقانه درون حزب، میان نیروهای اجتماعی، و در نهایت در سطح ملی. حزب اراده ملت ایران خود را متعهد می داند که در این مسیر، هم شنونده باشد و هم پاسخگو؛ هم منتقد وضعیت موجود و هم مسؤول در قبال آینده.

اگر سیاست نتواند با جامعه حرکت کند، جامعه راه خود را خواهد رفت. مسؤولیت ما، نه مهار این حرکت، بلکه فهم، ترجمه و هدایت عقلانی آن در چارچوب کنش سیاسی مسئولانه است. این، شاید دشوارترین وظیفه سیاست روزی در زمانه ما باشد؛ اما تنها مسیری است که می تواند امید، اعتماد و انسجام را دوباره ممکن کند.

بیانیه اخیر دفتر سیاسی حزب اراده ملت ایران، تلاشی آگاهانه برای نام گذاری واقعیت هایی است که جامعه ایرانی سال هاست با آن ها زندگی می کند؛ فقر در حال گسترش، نابرابری های ساختاری، تبعیض های انباشته، فرسایش محیط زیست و انسداد مسیرهای مشارکت سیاسی. این نام گذاری، نه از سر بدبینی، که از سر مسؤولیت سیاسی و اخلاقی صورت گرفته است.

اما پرسش اصلی اینجاست:

چرا با وجود تکرار این آسیب ها در دهه های مختلف، همچنان در چرخه ای از بازتولید بحران گرفتار مانده ایم؟

پاسخ را نمی توان صرفاً در خطاهای سیاستی، ضعف مدیران یا ناکارآمدی برنامه ها جست و جو کرد. تجربه زیسته جامعه ایرانی نشان می دهد که مسأله عمیق تر است؛ مسئله به منطق و شیوه حکمرانی بازمی گردد. جایی که قدرت، تصمیم سازی و سیاست گذاری، بیش از آنکه بر مشارکت، شفافیت و پاسخگویی استوار باشد، بر تمرکز، انحصار و حذف صداهای متنوع اجتماعی بنا شده است.

جامعه امروز ایران، جامعه ای خاموش یا بی تفاوت نیست. جامعه ای است خسته، اما آگاه؛ معترض، اما نه بی منطق؛ و مطالبه گر، اما نه ویران خواه. فاصله ای که میان جامعه و نهادهای رسمی شکل گرفته، بیش از هر چیز ناشی از این احساس جمعی است که «صدای ما شنیده نمی شود» و «در تصمیم هانقشی نداریم».

در چنین شرایطی، سیاست اگر همچنان با زبان گذشته سخن بگوید، حتی اگر نیت اصلاح داشته باشد، از جامعه عقب می ماند. حزب سیاسی اگر نتواند این شکاف را بفهمد و به زبان سیاست ترجمه کند، ناخواسته به بخشی از مسأله تبدیل می شود، نه بخشی از راه حل.

حزب اراده ملت ایران، بر پایه اسناد مصوب خود و تجربه های انباشته چند دهه اخیر، بر این باور است که دموکراسی بدون عدالت اجتماعی پایدار نمی ماند و عدالت اجتماعی نیز بدون برابری حقوقی، رفع تبعیض و مشارکت واقعی شهروندان تحقق نمی یابد. این گزاره ها، صرفاً شعار یا آرمان پردازی نیستند؛ بلکه حاصل آزمون های پرهزینه ای هستند که جامعه ایرانی پشت سر گذاشته است.

آنچه امروز بیش از هر چیز ضرورت دارد، بازسازی نسبت دولت و جامعه است.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

مبالغه معکوس؛ وقتی افراط، علیه خودش عمل می کند



علیرضا مقدم

اخلاق گرایی افراطی عموماً به بی اخلاقی منجر می شود.

جامعه‌ای که هر روز «افشا» می‌شود، در نهایت به هیچ افشایی باور نمی‌کند.

در رسانه‌ها نیز با شکل خاصی از مبالغه معکوس روبه‌رو هستیم. بزرگ‌نمایی مداوم بحران‌ها، فاجعه‌ها و تهدیدها، نه آگاهی عمومی را افزایش می‌دهد و نه حساسیت اخلاقی ایجاد می‌کند؛ بلکه منجر به بی‌حسی جمعی می‌شود. مخاطبی که هر روز با «بحران بی‌سابقه»، «فاجعه‌ی بزرگ» و «خطر قریب‌الوقوع» مواجه است، به‌تدریج واکنش خود را از دست می‌دهد. اینجا اغراق خبری، کارکرد هشداردهنده خبر را نابود می‌کند.

حتی در حوزه عدالت‌خواهی نیز مبالغه‌ی معکوس حضوری پررنگ دارد. عدالت‌طلبی بی‌وقفه، بدون تمایز، بدون اولویت‌بندی و بدون توجه به پیچیدگی‌ها، می‌تواند به بی‌عدالتی تازه‌ای منجر شود. وقتی همه متهم‌اند، هیچ‌کس پاسخ‌گو نیست. وقتی همه چیز ظلم است، مفهوم ظلم بی‌معنا می‌شود. افراط در عدالت‌خواهی، عدالت را از دقت و انصاف تهی می‌کند.

نکته کلیدی در فهم مبالغه معکوس، توجه به «آستانه» است؛ نقطه‌ای که پس از آن، کمیت به کیفیت دیگری تبدیل می‌شود. این همان جایی است که بسیاری از پروژه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شکست می‌خورند، نه به‌دلیل فقدان نیت، بلکه به‌دلیل فقدان تشخیص حد. افراط، اغلب با نیت خیر آغاز می‌شود، اما با انکار محدودیت‌ها ادامه پیدا می‌کند و دقیقاً در همین انکار است که واژگونی رخ می‌دهد.

مبالغه معکوس به ما یادآوری می‌کند که تعادل، نه سازش کاری است و نه محافظه‌کاری. تعادل، فهم دینامیک قدرت، جامعه و انسان است. فهم این که «بیشتر» همیشه به معنای «بهتر» نیست. گاهی کمتر گفتن، بیشتر اثر دارد؛ گاهی عقب‌نشینی، پیش‌روی است؛ و گاهی سکوت، بلندترین فریاد.

در زمانه‌ای که افراط، بدل به فضیلت شده و صدای بلندتر، معیار حقانیت تلقی می‌شود، مفهوم مبالغه معکوس می‌تواند همچون ترمزی فکری عمل کند. ترمزی نه برای توقف، بلکه برای جلوگیری از سقوط. شاید مسأله اصلی امروز، کمبود شجاعت یا آرمان نباشد؛ بلکه ناتوانی در تشخیص جایی است که آرمان، با افراط، علیه خودش می‌ایستد.

گویی که افراط بیماری نیت‌های خوب است.

در ادبیات اخلاقی، سیاسی و حتی روان‌شناختی، افراط همواره به‌عنوان امری نکوهیده شناخته شده است؛ امری که از حد تعادل عبور می‌کند و پیامدهای پیش‌بینی‌نشده به‌بار می‌آورد. اما آنچه کمتر به‌صورت مفهومی مستقل به آن پرداخته شده، پدیده‌ای است که می‌توان آن را «مبالغه معکوس» نامید: وضعیتی که در آن افراط نه تنها به هدف خود نمی‌رسد، بلکه دقیقاً نتیجه‌ای معکوس تولید می‌کند و علیه داعیه‌ی اولیه‌ی خود عمل می‌کند.

مبالغه معکوس، صرفاً خطا یا اشتباه در محاسبه نیست؛ نوعی قانون نانوشته اجتماعی و تاریخی است. قانونی که می‌گوید هر گاه قدرت، ایدئولوژی، اخلاق‌گرایی، امنیت‌طلبی یا حتی خیرخواهی، از آستانه‌ای معین عبور کند، به ضد خود بدل می‌شود. در این نقطه، افراط دیگر «بیشتر همان چیز» نیست؛ بلکه «چیز دیگری» است که کارکردش واژگون شده است. نمونه‌های این پدیده را می‌توان در سیاست به‌وضوح دید. حکومتی که بیش از حد بر امنیت تأکید می‌کند، در نهایت احساس ناامنی را افزایش می‌دهد. ساختارهایی که برای «حفظ نظم» به کنترل افراطی متوسل می‌شوند، بی‌نظمی پنهان، نافرمانی خاموش و شکاف اجتماعی تولید می‌کنند. در اینجا امنیت بیش‌ازحد، امنیت را از معنا تهی می‌کند. این همان مبالغه معکوس است: افراط در امنیت، ناامنی.

در حوزه‌ی اخلاق نیز با همین منطق مواجه‌ایم. اخلاق‌گرایی افراطی، اغلب به بی‌اخلاقی سیستماتیک می‌انجامد. وقتی جامعه‌ای مدام در حال موعظه است، اخلاق از کنش آگاهانه به نمایش اجباری تقلیل می‌یابد. نتیجه آن است که افراد نه اخلاقی‌تر، بلکه ریاکارتر می‌شوند. اخلاق فریادزده‌شده، جای اخلاق زیسته را می‌گیرد و در نهایت، همان چیزی را نابود می‌کند که مدعی پاسداری از آن بود.

مبالغه معکوس را می‌توان در عرصه‌ی روشنفکری نیز ردیابی کرد. هنگامی که نقد قدرت به شعار دائمی بدل می‌شود، قدرت نقد فرسوده می‌شود. نقدی که همه چیز را یکسره فاسد، دروغین و توطئه‌محور می‌بیند، دیگر ابزار روشنگری نیست؛ بلکه به دستگاهی برای تولید بی‌اعتمادی عمومی تبدیل می‌شود. افراط در افشاگری، حقیقت را نه شفاف‌تر، بلکه مشکوک‌تر می‌کند.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

بين الملل





پایش گرجستان (۴)

تداوم انسداد سیاسی، تعمیق شکاف با غرب و سایه ثبات امنیتی



افشین فرحانچی

afarhanchi1970@yahoo.com

بازداشت فعالان سیاسی محدودیت فعالیت سازمان های جامعه مدنی و پیگیری قضایی چهره های شاخص اپوزوسیون عملافضای سیاسی رابه سوی انقباضی سیاسی سوق داد



شد. پس از تعلیق عملی روند الحاق گرجستان به اتحادیه اروپا تا ۲۰۲۸، در ماه های اخیر نشانه های روشنی از سردی ساختاری روابط دیده میشود. هشدارهای رسمی اتحادیه اروپا درباره وضعیت دموکراسی، آزادی رسانه ها و قانون «عوامل خارجی» با واکنش تند دولت مواجه شد. مقامات گرجستان، به ویژه نخست وزیر کوباخیدزه، صراحتاً بروکسل را به «استانداردهای دوگانه» و «مداخله سیاسی» متهم کردند. این ادبیات، بیش از پیش روایت دولت از یک تقابل هویتی میان «حاکمیت ملی» و «فشار غربی» را برجسته کرده است.

در سطح اجتماعی، جامعه گرجستان بیش از پیش دچار دوپارگی شده است. از یک سو، بدنه حامی دولت که ثبات، رشد زیرساختی و پرهیز از درگیری با روسیه را اولویت میداند، و از سوی دیگر، طبقه شهری، جوانان و نیروهای لیبرال که تعلیق مسیر اروپایی را به منزله عقب گرد تاریخی تلقی میکنند. کاهش مشارکت سیاسی، بی اعتمادی به انتخابات و مهاجرت فزاینده نیروی انسانی جوان، از پیامدهای ملموس این وضعیت است که در آمارهای غیررسمی پایان ۲۰۲۵ به وضوح دیده میشود.

در حوزه ژئوپلیتیک، دولت گرجستان در ماه های اخیر تلاش کرده سیاست «تنش زدایی حداقلی» با روسیه را حفظ کند، بی آنکه وارد عادی سازی رسمی روابط شود. تداوم وضعیت

چهار ماه پس از انتخابات جنجالی شهرداری ها در اکتبر ۲۰۲۵، گرجستان نه تنها از بحران سیاسی خارج نشده، بلکه نشانه های روشنی از ورود به مرحله ای پیچیده تر و فرسایشی تر از انسداد سیاسی و قطعی سازی داخلی بروز داده است. اگر انتخابات محلی پاییز گذشته را میتوان نقطه تثبیت قدرت نهادی حزب «رویای گرجستان» دانست، تحولات پس از آن نشان میدهد این تثبیت، همزمان با فرسایش مشروعیت سیاسی، تشدید شکاف اجتماعی و تیره تر شدن افق روابط خارجی، به ویژه با اتحادیه اروپا، همراه شده است.

پس از فروکش نسبی اعتراضات خیابانی اکتبر، دولت توانست با ترکیبی از ابزارهای امنیتی، قضایی و رسانه ای، خیابان را کنترل کند. اما این به معنای بازگشت آرامش سیاسی نبود. بازداشت فعالان سیاسی، محدودیت فعالیت سازمان های جامعه مدنی و پیگیری قضایی چهره های شاخص اپوزوسیون در ماه های نوامبر و دسامبر، عملافضای سیاسی را به سمت انقباض بیشتر سوق داد. دولت این اقدامات را ذیل گفتمان «حفظ نظم قانون اساسی» و مقابله با «سناریوهای بی ثبات سازی خارجی» توجیه کرد، اما برای بخش قابل توجهی از جامعه، این روند به معنای بسته تر شدن مسیرهای مشارکت سیاسی تلقی شد.

در همین بازه، شکاف میان تفلیس و بروکسل وارد فاز جدیدی

عمومی و ایجاد افق سیاسی مشترک ناتوان بوده است. اپوزیسیون، اگرچه همچنان از حمایت بخشی از جامعه برخوردار است، اما پراکندگی، فقدان راهبرد واحد و اتکای بیش از حد به فشار خارجی، قدرت تاثیرگذاری آن را محدود کرده است.

ادامه این مسیر، خطر فرسایش تدریجی سرمایه اجتماعی و تبدیل بحران سیاسی به وضعیت مزمن را در پی دارد. اگر گرجستان نتواند همزمان سه معضل اصلی خود یعنی آشوب سیاسی داخلی، بازتعریف واقع گرایانه رابطه با غرب و مدیریت هوشمندانه همسایگی با روسیه را حل و فصل کند، احتمال آنکه این کشور بیش از پیش به میدان رقابت قدرت های بزرگ بدل شود، افزایش خواهد یافت. تجربه چهار ماه گذشته نشان میدهد که مسئله گرجستان دیگر صرفاً یک بحران انتخاباتی یا اختلاف سیاست خارجی نیست، بلکه بحرانی چندلایه در الگوی حکمرانی و جهت گیری راهبردی کشور است.

موجود در آبخازیا و اوستیای جنوبی، همراه با پرهیز تفلیس از اقدامات تحریک آمیز، نشان میدهد دولت بیش از هر زمان دیگر نگران گشوده شدن جبهه امنیتی جدید است. این رویکرد اگرچه از منظر ثبات کوتاه مدت قابل فهم است، اما در بلندمدت میتواند به تثبیت وضع موجود و کاهش اهرم های چانه زنی گرجستان در پرونده تمامیت ارضی منجر شود.

در همین حال، آجارا به عنوان تنها جمهوری خودمختار غیرمنفصل، همچنان الگویی از ثبات نسبی ارائه میدهد. تغییرات مدیریتی در این منطقه بدون تنش جدی پیش رفت و باتومی نقش خود را به عنوان قطب اقتصادی و گردشگری حفظ کرد. این تفاوت، بیش از پیش شکاف میان «مرکز بحران زده» و «حاشیه باثبات» را در ساختار حکمرانی گرجستان برجسته میسازد.

در مجموع، گرجستان در ابتدای ۲۰۲۶ در وضعیتی ایستاده که میتواند آن را «ثبات بدون اجماع» نامید. دولت کنترل نهادهای امنیتی را در دست دارد، اما از بازسازی اعتماد

اوستیای جنوبی؛ ثبات یخ زده در سایه روسیه

اوستیای جنوبی همچنان یکی از کانون های اصلی مناقشه ارضی گرجستان باقی مانده است؛ منطقه ای که پس از جنگ ۲۰۰۸ عملاً از کنترل تفلیس خارج شد و با اتکای کامل به حمایت نظامی، امنیتی و مالی روسیه اداره می شود. در چهار ماه گذشته، اگرچه تحولات پرتنش در این منطقه گزارش نشد، اما همین «سکوت خبری» بیش از هر چیز نشانه تثبیت وضعیت موجود و تعمیق وابستگی ساختاری به مسکو است.

رویکرد دولت گرجستان در قبال اوستیای جنوبی در ماه های اخیر مبتنی بر پرهیز از تنش و حفظ وضع موجود بوده است. تفلیس، در شرایط بحران داخلی و فشار خارجی، تمایلی به گشودن جبهه امنیتی جدید ندارد. این سیاست، هرچند از منظر ثبات کوتاه مدت قابل درک است، اما عملاً به معنای پذیرش یک بن بست راهبردی در پرونده تمامیت ارضی تلقی می شود.

برای روسیه، اوستیای جنوبی همچنان یک اهرم ژئوپلیتیکی کم هزینه و مؤثر است؛ ابزاری برای کنترل رفتار تفلیس، محدودسازی مسیرهای غرب گرایانه گرجستان و ارسال پیام بازدارنده به ناتو و اتحادیه اروپا. در این چارچوب، اوستیای جنوبی نه یک مسئله حل نشده، بلکه یک «وضعیت مدیریت شده» برای مسکو است.

آبخازیا؛ خودمختاری وابسته و شکاف های درونی

آبخازیا در ماه های اخیر با چالش هایی متفاوت اما هم راستا با اوستیای جنوبی مواجه بوده است. اگرچه ساختار سیاسی این منطقه خودخوانده با ثبات به نظر می رسد، اما نشانه های نارضایتی اجتماعی، فساد اداری و تنش های پنهان میان نخبگان محلی و سرمایه گذاران روسی پررنگ تر شده است. بازداشت ها و پرونده های امنیتی در مناطق مرزی، به ویژه گالی، بار دیگر بحرانی بودن وضعیت امنیتی و اجتماعی منطقه را یادآور شد.

وابستگی اقتصادی آبخازیا به روسیه به سطحی رسیده که عملاً امکان تصمیم گیری مستقل را از نهادهای محلی سلب کرده است. در عین حال، بخشی از جامعه آبخاز نسبت به «بلعیده شدن تدریجی» منابع و حاکمیت منطقه توسط مسکو نگران است؛ نگرانی ای که تاکنون مجال بروز سیاسی علنی نیافته، اما در سطح اجتماعی قابل ردیابی است.

برای تفلیس، آبخازیا همچنان پرونده ای حساس و مسکوت است. دولت گرجستان در ماه های اخیر تلاش کرده از طریق گفت و گو حقوق بشری و تماس های غیررسمی، حداقل ارتباط با ساکنان مناطق مرزی را حفظ کند، اما واقعیت میدانی نشان میدهد که فاصله سیاسی و نهادی میان دو طرف عمیق تر از آن است که با ابزارهای نرم به سادگی ترمیم شود.

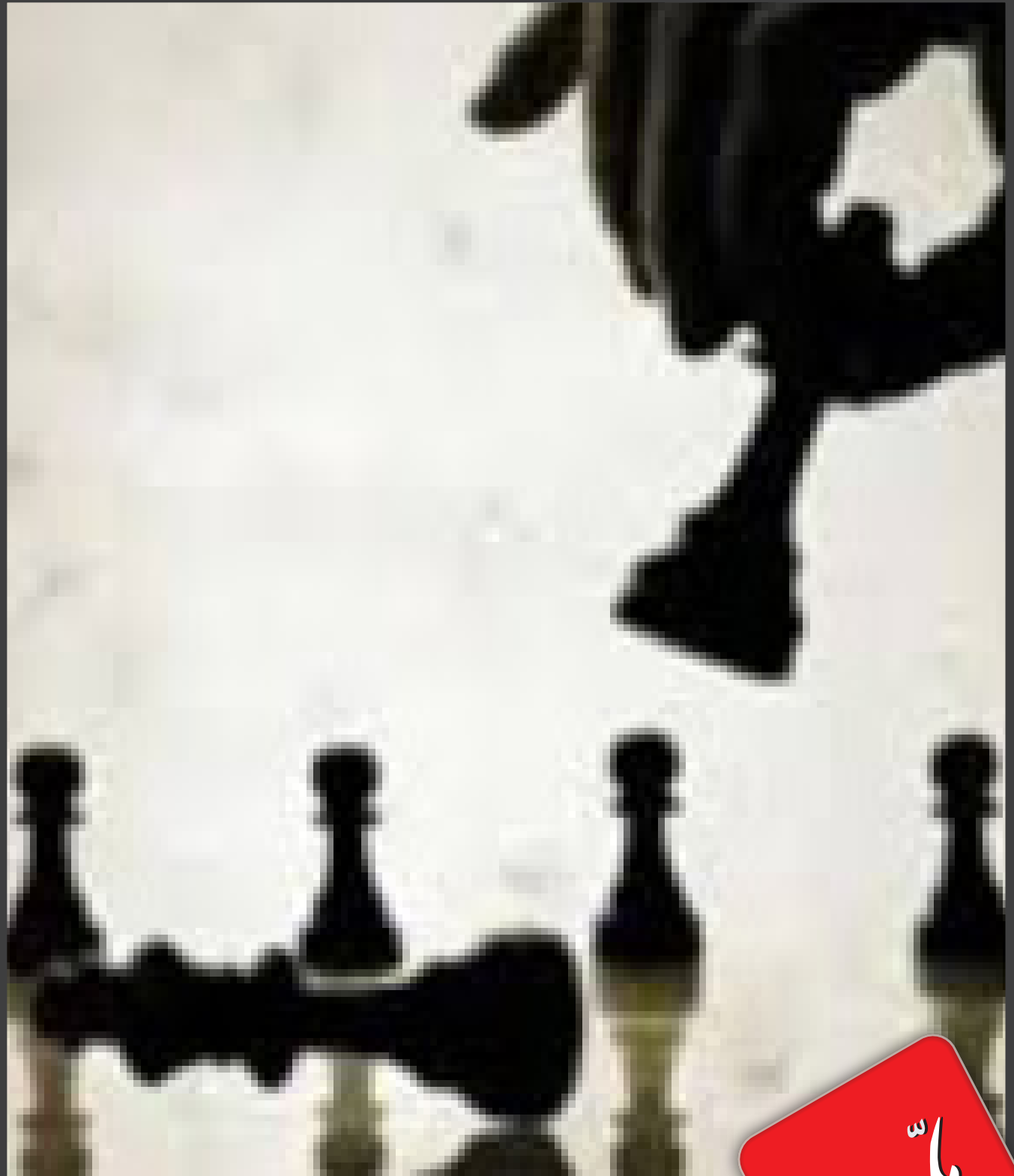


هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

سیاست



موازنه قدرت در جهان در حال تغییر: تحولات ساختاری و استراتژی ایران در نظم نو ظهور



فاطمه قدم

دانشجو دکتری علوم سیاسی

زمانی که ایالات متحده با کنار گذاشتن انزواگرایی و در چهارچوب دکترین ترومن مسئولیت بازسازی و تثبیت نظم غربی را بر عهده گرفت، اروپا تحت فشار همگرایی غربی قرار گرفت



تحول راهبردی آمریکا: از نظم پس از جنگ سرد تا تمرکز بر منافع داخلی و مدیریت تهدیدات برون سپاری شده

تحولات اخیر در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده نشان دهنده یک گذار عمیق از نظم جهانی مبتنی بر تعهدات گسترده پس از جنگ جهانی دوم به یک راهبرد متمرکز بر منافع داخلی، کنترل اقتصادی و برون سپاری مدیریت تهدیدات منطقه‌ای است. این تغییر به‌ویژه در روابط آمریکا با اروپا و نیز در مواجهه با بازیگران کلیدی ژئوپلیتیکی همچون چین، روسیه و ایران نمود یافته است. سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۲۵ بازتاب روشنی از این دگرگونی راهبردی است و تلاش می‌کند نقش جدید ایالات متحده را در نظام بین‌الملل باز تعریف کند.

میراث تاریخی هژمونی آمریکا و نشانه‌های تضعیف آن

نقطه آغاز این مسیر راهبردی به پایان جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. زمانی که ایالات متحده با کنار گذاشتن انزواگرایی و در چارچوب دکترین ترومن، مسئولیت بازسازی و تثبیت نظم غربی را بر عهده گرفت. اروپا تحت فشار همگرایی غربی قرار گرفت و طرح‌هایی همچون طرح مارشال، تأسیس اتحادیه زغال سنگ و فولاد و در نهایت شکل‌گیری نهادهای اروپایی و ناتو، هسته اولیه انسجام فراآتلانتیکی را شکل دادند. این انسجام تا دهه‌های متمادی به‌واسطه هژمونی سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا تضمین می‌شد.

با این حال، بحران مالی سال ۲۰۰۸، افزایش شکاف‌های اجتماعی و

اقتصادی در داخل آمریکا و هزینه‌های سنگین مداخلات خارجی، به تدریج این هژمونی را با فرسایش مواجه ساخت. ظهور ترامپ، تقویت گرایش‌های انزواگرایی، و رخدادهایی همچون برگزیت را می‌توان پیامدهای مستقیم این روند دانست. در عین حال، بحران‌های انرژی در اروپا و تحولات پس از آن، وابستگی این قاره به منابع آمریکایی از جمله گاز طبیعی مایع را افزایش داد و نوعی وابستگی جدید، اما ناهمگون، در روابط فراآتلانتیکی پدید آورد.

کاهش تعهدات آمریکا نسبت به اروپا و چالش استقلال امنیتی

سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵ به‌طور رسمی مسئولیت امنیت اروپا را بیش از گذشته بر عهده خود اروپایی‌ها قرار می‌دهد. در این چارچوب، نقش محوری ناتو در تضمین امنیت اروپا تضعیف شده و نگاه جهان‌گرایانه‌ای که آمریکا را متعهد به دفاع همه‌جانبه از متحدان اروپایی می‌دانست، جای خود را به رویکردی محدودتر داده است. این تحول، اروپا را در مسیری قرار می‌دهد که ناگزیر باید به سمت سیاست‌های امنیتی مستقل‌تر حرکت کند.

با این حال، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اروپا در شرایط کنونی فاقد توانایی، انسجام و حتی اراده سیاسی لازم برای استقلال کامل امنیتی است. هشدارهایی مانند پیش‌بینی احتمال ورود اروپا به جنگ با روسیه تا حوالی سال ۲۰۳۰ که از سوی برخی رهبران اروپایی مطرح شده است بیش از آنکه بیانگر یک قطعیت باشد، نشانه‌ای از آسیب‌پذیری راهبردی اروپا در فضای کاهش تعهدات آمریکا است.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

بازتعریف اولویت های ژئوپلیتیکی و مدیریت تهدیدات

در راهبرد جدید آمریکا، تمرکز اصلی بر تقویت بنیه داخلی و کاهش مداخلات مستقیم خارجی است. در این بازتعریف، چین به عنوان دشمن ژئوپلیتیکی اصلی تلقی نمی شود، بلکه یک چالش اقتصادی و فناوریانه به شمار می آید که باید از طریق کنترل چرخه های اقتصادی جهانی، زنجیره های تأمین و ائتلاف سازی منطقه ای مهار شود. بر همین اساس، احتمال درگیری نظامی مستقیم آمریکا با چین چه در تایوان و چه در سایر مناطق پایین ارزیابی می شود.

در قبال روسیه، سند ۲۰۲۵ چرخشی معنادار نسبت به اسناد پیشین دارد. روسیه نه تهدیدی جهانی، بلکه تهدیدی عمدتاً اروپایی معرفی می شود و هدف آمریکا دستیابی به نوعی ثبات راهبردی با مسکو عنوان شده است. این رویکرد که از سوی برخی تحلیل گران به کیسینجر معکوس تعبیر شده، تلاشی برای فاصله انداختن میان روسیه و چین است. اقتباسی معکوس از سیاست دهه ۱۹۷۰ آمریکا که با نزدیک شدن به چین، به دنبال مهار شوروی بود. با این حال تحقق چنین راهبردی با توجه به تعهدات آمریکا به ناتو و مخالفت های داخلی در ایالات متحده با ابهام های جدی روبه روست.

افول جایگاه ایران و برون سپاری مدیریت تهدید

یکی از تحولات قابل توجه در اسناد راهبردی آمریکا، کاهش جایگاه ایران به عنوان یک تهدید مستقیم برای امنیت ملی ایالات متحده است. از سند امنیت ملی ۲۰۱۷ به بعد، تهدیدهای صریح علیه ایران کاهش یافته و در سند ۲۰۲۵ نیز تنها اشاره های محدودی به ایران وجود دارد. این وضعیت نشان دهنده انتقال تمرکز آمریکا از مواجهه مستقیم با ایران به مهار غیرمستقیم آن از طریق اسرائیل است. در این چارچوب اسرائیل نقش بازیگر برون سپاری شده در مدیریت تهدید ایران را بر عهده گرفته است و آمریکا تلاش دارد خود را از درگیری مستقیم دور نگه دارد.

با وجود این، کم اهمیت جلوه دادن مسئله ایران در سند، الزاماً به معنای حل و فصل اختلافات نیست. در صورت پافشاری طرفین بر سیاست های کنونی، امکان بازگشت تنش و حتی درگیری های جدید همچنان وجود دارد. به همین دلیل شکاف میان تصویر تریسمی سند و واقعیت های میدانی منطقه همچنان پابرجاست.

کره شمالی و سکوت معنادار راهبردی

در مورد کره شمالی نیز سند ۲۰۲۵ سکوت قابل توجهی دارد. این کم توجهی، به ویژه در حوزه تسلیحات هسته ای، نگرانی هایی را در میان

متحدها آمریکا در شرق آسیا از جمله ژاپن و کره جنوبی ایجاد کرده است. به نظر می رسد آمریکا تمایل ندارد انرژی و منابع خود را صرف این پرونده کند چرا که تهدید اصلی در این منطقه چین تلقی می شود. این وضعیت پرسش هایی جدی درباره آینده تضمین های امنیتی آمریکا و حتی احتمال تغییر رویکرد متحدها آسیایی در حوزه بازدارندگی ایجاد می کند.

خاورمیانه، اسرائیل و تداوم حضور حداقلی آمریکا

اگرچه خاورمیانه دیگر در مرکز سیاست خارجی آمریکا قرار ندارد، اما خروج کامل از این منطقه نیز ممکن نیست. تداوم اختلافات با ایران، تلاش اسرائیل برای درگیر نگه داشتن آمریکا در منطقه و احتمال سرریز رقابت چین و آمریکا به خاورمیانه، سه عامل اصلی هستند که مانع کاهش کامل نقش آمریکا می شوند. در نتیجه، واشنگتن به دنبال کاهش هزینه ها و حفظ نفوذ حداقلی از طریق بازیگران منطقه ای و ابزارهای غیرمستقیم است.

ابزارهای قدرت ملی: اقتصاد، فناوری و نقش منطقه ای ارتش

در دکتترین نوین آمریکا ابزارهای اصلی قدرت ملی بر اقتصاد و فناوری متمرکز شده اند. دیپلماسی اقتصادی به ویژه در حوزه انرژی برای مدیریت قیمت های جهانی و تأثیر گذاری بر بازارها اهمیت فزاینده ای یافته است. نقش ارتش نیز بیش از پیش ماهیتی منطقه ای پیدا کرده است. نمونه هایی از آن را می توان در آمریکای لاتین و تلاش برای کنترل بازار انرژی از جمله در ونزوئلا مشاهده کرد. منطق حاکم بر این رویکرد آن است که ضعف داخلی توانایی مدیریت نظم جهانی را تضعیف می کند.

دکترین ترکیبی و معضل بیش تعهدی

مجموع این تحولات نشان می دهد که سیاست خارجی آمریکا در حال حرکت به سوی الگویی ترکیبی است که نه کاملاً مونروئی و محدود به نیمکره غربی است و نه همچون دکتترین ترومن متکی بر تعهدات گسترده جهانی. این رویکرد که گاه از آن به عنوان دکتترین ترامپ یاد می شود بر تمرکز بر منافع داخلی، احیای دکتترین مونرو در نیمکره غربی، مهار چین در شرق آسیا و کاهش تعهدات مستقیم در اروپا و خاورمیانه استوار است. با این حال، چالش اصلی آمریکا معضل بیش تعهدی و اضافه بار راهبردی است. در صورتی که ایالات متحده نتواند حضور مستقیم خود را در برخی مناطق کاهش دهد و منابعش را بر اولویت های اصلی متمرکز کند با شکافی فزاینده میان اهداف اعلامی و ظرفیت های واقعی مواجه خواهد شد. شکافی که آینده نقش آمریکا در نظام بین الملل را با عدم قطعیت همراه می سازد.



بازتعریف عدالت و هویت در دنیای معاصر: تحلیل ترکیبی و کیسم و لیبرال چپ در تحولات سیاسی و فرهنگی دهه اخیر



علی اسدیان

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی

جامعه مدرن آنچنان درگیر سیاست های تک مسئله ای شده است که همه جهان را در راستای جان بخشیدن به هدف تک بعدی خود می بینند



مداوم نیست و در بلند مدت دچار گسستگی می شود جامعه دیگری که به آن اشاره می کنم سبزها یا زیست بوم گرایان هستند در این کار این دوستان پسندیده و خوب است هیچ شک نیست اما آیا آنها مسائل صنعتی را مدنظر قرار می دهند معلوم است خیر زیرا دیدگاه آنها تک بعدی است و فقط به دنبال تحقق هدف خودشان هستند برای مثال گروهی از زیست بوم گرایان را در نظر بگیرید که به کشوری صنعتی مثل چین این را تحمیل کنند که نباید از سوخت های فسیلی یا نیروگاه های مختلف استفاده کند مطمئناً برآورده شدن خواسته های آنها موارد بی شماری از اختلال را به وجود می آورد که قابل پذیرش دولت ها نیست منظور من این نیست که از نظرات و دیدگاه های خود دست بکشند ابدا منظور من این است که همه جوانب را در نظر بگیرند و تک مسئله ای به موضوع نپردازند در ادامه باید این را بگویم که سیل عظیمی از مردم صرفاً با همین دیدگاه خود را سیاست شناس و همه چیزدان می دانند در حالی که احمق های زودباوری پیش نیستند آنها به وسیله همین دیدگاه تک مسئله ای گمان می کنند همه چیز را می دانند برای مثال در جامعه ایران همواره بحث آزادی بیان و آزادی رسانه ها مطرح می شود و نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون برای خود بازار گرمی راه می اندازند و از مردم ساده لوح نهایت استفاده را می برند این اپوزیسیون ها به واسطه زودباوری مردم و نظریه سیاست تک مسئله ای خود را بالا می کشند و با تحرکات خود مردم را فقط تحریک پذیر می کنند اما به

سیاست تک مسئله ای جمله ای کوتاه اما پر معنا از دیوید هاروی از کتاب امپریالیسم نوین جمله ای که به بهترین شکل جامعه احساسی ما را تداعی می کند در این فرصت می خواهم راجب این جمله صحبت کنم سیاست تک مسئله ای چیست در جامعه امروز چه ایران چه هر جای دیگری این مسئله باب شده است که هر بی سواد در سیاست دخالت کند و از دیدگاه خودش نظریاتی را بیان می کند من به آن دسته از نظریاتی که در راستای پیشرفت جامعه و فرهنگ بیان می شوند کاری ندارم و آنها را ستایش می کنم اما نمی دانم به چه دلیل دیدگاه ما آنقدر جانب دارانه و تک بعدی است برای مثال فمنیست ها را در نظر بگیرید فقط به دنبال حق و حقوق پایمال شده زنان هستند من بابرگشت حقوق زنان مشکلی ندارم اما آیا آنها از دیدگاه های دیگر نظرات خود را بررسی کرده اند معلوم است خیر در سیاست باید خواسته ما باعث نشود که در زمینه های دیگر دچار کمبود شویم برای مثال در جامعه شدت متعصب عرب که البته امروزه قابل تحمل تر شده است ما نمی توانیم بحث حقوق زنان و آزادی آنها را مطرح کنیم بدون آنکه بر روی سیاست های داخلی مباحث فرهنگی اجتماعی بنیان خانواده و آموزش تأثیر بگذارند یا نمی توانیم مسئله سقط جنین را در جوامع اسلامی به همین راحتی بیان کنیم مطمئناً باید همه تأثیرات آنها را مدنظر قرار داد و تأکید می کنم سیاست هایمان و خواسته هایمان تک مسئله ای نباشند هر سیاست تک مسئله ای محکوم به شکست است حتی اگر پیروز شود زیرا پیروزی



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

آنها کمکی نمی کنند در ادامه باید بگویم که سیاست های خیلی از جنبش ها و ایسم ها از جمله فمینیسم ها زیست بوم گرایان کانون های مستقل اقلیت ها به صورت تک مسأله ای است و مطمئناً آنها هیچگاه تأثیر چندانی در دولت و جامعه خود نمی گذارند زیرا هدفی جز هدف کوچک خود ندارند در این نوع دیدگاه فقط مردمانی را می بینیم که به اصطلاح موج سواری می کنند و همواره بر روی موج رسانه ها و اخبار قرار دارند و به هر چیزی که خلاف اعتقادات پوچ و سطحی آنها باشد واکنش نشان می دهند و این واکنش فقط در لحظه اتفاق می افتد مشکل این تفکرات این است که در مرحله اول آنها آینده نگر نیستند و اگر فقط در لحظه به آنها آزادی داده شود همه تفکرات خود و اهداف بلندمدت خود را فراموش می کنند.

جامعه مدرن آنقدر درگیر سیاست های تک مسأله ای شده است که همه جهان را فقط در راستای جان بخشیدن به هدف تک بعدی خود می بیند فمینیست نمی داند که برابری حقوق خواهان هزاران سلسله مراتب دولتی و هماهنگی های درون و بیرون جامعه است زیست بوم گر نمی داند حفظ محیط زیست نیازمند سیاست های بلندمدت است کنشگران و مدافع حقوق اقلیت ها نمی دانند که نمی شود در یک جامعه و فرهنگ چند هزار ساله هر دیدگاه و عقیده را پذیرفت در پایان باید بگویم تا انسان مدرن دست از این دیدگاه احمقانه خود برندارد همواره برده خود و دیگر انسان ها است و بالعکس و به هیچ هدفی نمی رسد و در همین زمان هر روز از اهداف خود دور می شود زیرا نمی تواند در چارچوبی درست به آنها جامع عمل ببوشاند و فقط خود را درگیر مسأله ای می کند که بنظر من هیچ ارزشی برای بیان کردن و دنبال کردن ندارد این را باید بگویم که سیاست های تک مسأله ای که امروزه ابلهانه نظیر فمینیست ها دگر باشان مدافع حقوق اقلیت های مضر و هزاران جنبشی که در قرن بیست و بیست و یک رواج پیدا کرده اند فقط انبوهی از نظرات بیهوده و زو گذر است و قطع به یقین اگر جامعه ای آنها را بپذیرد خودش اولین میخ را بر تابوت کشور جامعه و فرهنگ و تمدن خود زده است البته اگر تا آن زمان فرهنگ و تمدنی باقی مانده باشد امیدوارم روزی برسد که سیاست های تک مسأله ای برایمان مهم نباشند و همگی در راستای اصول و قوانینی کامل و عقلانی به پیشرفت جامعه فرهنگ و تمدن خود بپردازیم و عقایدمان را در راه پرورش درست خود و موارد ذکر شده به کار ببریم این را بدانید که جامعه مدرن منجلا بجهان است این یک جمله نمادین یا سمبولیک نیست بلکه اوج بی خردی جامعه ای است که هر کسی از عینک خود صرفاً به همه مسائل اعم از سیاسی فرهنگی اجتماعی نگاه می کند و سپس آن را بنا بر عقیده خود تفسیر می کند تفسیر شخصی از یک مسأله خصوصاً یک مسأله سیاسی کاری بسیار خطرناک و البته دشوار است اروپای قرن چهارده و پانزدهم را متصور شوید اروپایی که در طب و تاب رنسانس به شوقی عمیق دست یافته است و کلیسایی که با رهبران فردگرایی آن یعنی مارتین لوتر و کالوین عملاً دودستگی و بعضاً چند دستگی را به وجود آورده اند قطع به یقین مذهب پروتستان چالشی عجیب و عمیق برای کاتولیک ها بود کاتولیک هایی که تنها از منظر پاپ همه چیز را مشاهده می کردند و صرفاً به کتب مقدس دیدگاهی تک مسأله ای و تفسیری داشتند



که تنها شخص مجاز برای تفسیر آن متن مقدس شخص پاپ و اعضای کلیسا هستند اما جهان همواره در حال تغییر است لوتر با استفاده از ضعف اروپا که درگیر جنگ با عثمانی ها بودند عملاً توانست تفکرات خودش را در اروپا نهادینه کند و صرفاً به هر مسیحی یک دیدگاه خاص خودش را القا کند و به آنها بفهماند که می توانند از زوایای دیگری کتب مقدس را ببینند و بخوانند و نباید صرفاً متکی به یک نفر باشند این نمونه جا افتاده ای از این نوع افسار گسیختگی است برای مثال باروک اسپینوزای یهودی را متصور شوید فردی که بر تمامی مناسک های یهودیت تاخت و در عین حال خود را به درست، یک یهودی با ایمان می دانست او در رساله الهی و سیاسی خود عملاً همه اعتقادات مردم دوره خود را نقد کرد و در زمان خود از جامعه یهودیت طرد شد اما او از محدود کسانی بود که توانست این دیدگاه تک مسأله ای و تک بعدی را از خود دور کند و نسبت به مسائل دینی با دید بازتری اظهار نظر کند اظهار نظری که باعث از دست رفتن همه چیز شد اما هیچگاه تفکرات درست خود را تغییر نداد نمونه های زیادی را می توان برای این مسأله تعریف کرد اما مسأله اساسی ما در اینجا این است که چگونه می شود که دیدگاه یک فرد تک مسأله ای و به دور از منطق می شود انسان مدرن تحت تأثیر رسانه ها و به دلیل انباشت بی رویه اطلاعات ناکارآمد در بستر اینترنت عملاً تبدیل به یک اقیانوس وسیع با عمق کمتر از یک میلی متر شده است به گونه ای که در تمامی مسائل به قول خودش صاحب نظریه است غافل از آن که هیچ نمی داند و با این کار به خود و دیگران آسیب وارد می کند این توهم همه چیز دانی مثل یک ویروس در جامعه امروزی رشد و نمو پیدا می کند و هر روز هم گسترده تر می شود و اگر بخواهیم واقع بینانه به آن نگاه کنیم عملاً کاری از دست ما ساخته نیست مگر این که دارای قدرتی عظیم باشیم و همه را از این بینش اشتباه آگاه کنیم که البته غیرممکن است زیرا جامعه سرمایه داری و لیبرالیستی امروزی عملاً همه چیز را تحت حاکمیت خود دارد در اینجا سؤال پیش می آید که از پایه های لیبرالیسم تمرکز بر فردگرایی است و فردگرایی به هر فرد یک اندیشه و تفکر خاص خودش را می دهد و در اینجا دیگر خبری از دیدگاه تک مسأله ای نیست اما مسأله به همین جا ختم نمی شود درست است که لیبرالیسم این بستر را برای جهانیان ایجاد کرده است اما کدام طرز تفکر و کدام متفکر توانسته است از فرو رفتن انسان مدرن در این منجلا ب جلوگیری کند حرف بنده این است که انسان لیبرال به حدی از افراط گرایی در فردگرایی رسیده است که دیگر هیچ نظری را پذیرا نیست و همه چیز را با عینک خود و دیدگاه تک بعدی خود تفسیر و قضاوت می کند در اینجا عملاً انسان لیبرال هر فکر و اندیشه ای که خلاف خواسته های خودش باشد را نه تنها نقد نمی کند بلکه صریحاً آنها را رد و باطل اعلام می کند زیرا خلاف خواسته های اوست دقیقاً این بلایی است که فردگرایی افراطی به سر انسان می آورد او دارای اطلاعات بیشتری نسبت به گذشتگان عادی خود است اما اطلاعاتش نه آنقدر است که برای جامعه مفید باشد و نه آنقدر کم است که بتوان را نادیده گرفت البته اکثر مردم حتی دارای همان اطلاعات حداقلی نیستند پس عملاً به موجودی راکد و ناکارآمد تبدیل می شود که همواره میان نظرات رئالیستی و ایدئالیستی خور شناور است و نمی تواند با خودش کنار بیاید گذشته از بیان تاریخ اگر بخواهیم نمونه کاملی از این دیدگاه تک مسأله ای که گاهی تبدیل به یک نگاه فاشیستی می شود می توان به مرزبندی ها و کشورهای مختلف امروزی اشاره کرد با پایان یافتن جنگ جهانی اول و دوم و سقوط امپراطوری های مختلف عملاً کشورهای جدیدی ایجاد شدند که تاریخ تأسیس آنها بعضاً به پنجاه سال هم نمی رسد این مرزبندی ها و گسستگی قومی باعث شده است که انسان به اصطلاح متمدن برای رفاه حداکثری خودش دست به هر اقدامی بزند.

برای نمونه درگیری های آذربایجان و ارمنستان یا افسار گسیختگی های رومانی و مجارها بر سر ترانسیلوانیا یا جنگ های قبیله ای قاره آفریقا که گاهی در یک کشور چندین قبیله که از یک خاک و تاریخ هستند به جان هم می افتند و دست به نسل کشی می زنند برای نمونه رواندا یا آفریقای جنوبی یا نمونه بارز آن رژیم های فاشیستی در ایتالیا و آلمان در دوران جنگ جهانی دوم که امروزه هم طرفداران کثیری در اروپای غربی دارند و نژاد سفید را برتر و قابل تر نسبت به باقی افراد می دانند البته بنده به صورت خیلی سطحی به این موارد اشاره می کنم و قطعاً در جایی دیگر بطور مفصل به این مسائل خواهیم پرداخت اما قصد بنده از گفتن این اختلافات درون مرزی و برون



مرزی این است که ملت‌ها بنا به آن چیزی که با هم همبستگی دارند اعم از: «زبان، خط، پرچم، تاریخ، قومی» می‌توانند با هم زندگی کنند آدما اگر تداخلی در این مسائل ایجاد شود قطع به یقین به جان هم خواهند افتاد تاریخ این را به وضوح ثابت کرده است حتی برای کشورهایی مثل کره جنوبی و شمالی که عملاً همه چیزشان به هم مرتبط است اما در دو دنیای متفاوت از هم زندگی می‌کنند و هیچکدام نمی‌توانند دیگری را درک کند البته این مسأله به نوع حکومت‌ها و سیاست‌های کشورهای بیگانه بسیار مرتبط است تصور کنید شخصی را از کره شمالی فقر زده به کره جنوبی سرمایه‌داری ببرید و لباس‌های برند و تفریحات خارق‌العاده را برایش تدارک ببینید آیا آن شخص از این مزایا لذت می‌برد؟ خیر زیرا نمی‌شود دیدگاه تک بعدی و پرورش یافته او را به این زودی تغییر داد نکته اساسی اینجاست که این همه اختلاف تا چه زمانی می‌تواند تحمل شود و چه زمانی نتایج خودشان را نشان خواهند داد آیا می‌شود برای آن راه‌حل پیدا کرد کشور ما دارای قشر عظیمی از مهاجرین افغان است حال بیابید به یک مسأله کوچک اشاره کنیم فرض می‌کنیم یک مهاجر با زحمت و تلاش سالیان دراز خود صاحب خانه‌ای در خاک ما شده است و یک ایرانی مستاجر اوست هر چقدر هم که ایرانی نوع دوست باشد تنفر شدیدی را نسبت به او دارد او با خود می‌پرسد چرا در کشور خود باید زیر دست یک غریبه باشم این دیدگاه تک بعدی می‌تواند بسیار خطرناک باشد همانطور که اشاره کردم این تنها نمونه کوچکی از این موارد است تا اینجا کار سیاست تک مسأله‌ای را چه در میان مردم و اقوام و چه میان احزاب مختلف بررسی کردیم اما نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کنیم این است که جهان با گذر از دو جنگ جهانی و تأثیراتی که اروپا و دیگر نقاط جهان متقلب شدند باعث چند دستگی‌هایی شد که قطعاً دیدگاه سیاسی را از لحاظ مبحث ما تغییر داد پس از شکست آلمان و تسلیم شدن ژاپن و با تقسیم بعضی از سرزمین‌ها عملاً جنگ سرد میان دو قطب قدرت یعنی جهان کمونیستی به رهبری شوروی و جهان سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده آغاز شد کشورهای متحد آمریکا و غربی به جهان اول کشورهای کمونیستی به جهان دوم و کشورهای بی‌طرف به جهان سوم نبودند به کشورهای جهان سوم و بعضاً در حال توسعه تقسیم شدند این تقسیم‌بندی و مبارزه‌ای که طی سال‌های ۱۹۴۵ تا سقوط شوروی یعنی ۱۹۹۱ ادامه داشت عملاً بخش عظیمی از تفکرات سیاسی و اندیشه سیاسی را در قرن بیستم تغییر داد این تقسیم‌بندی انسانی و تماماً سیاسی تفکرات را به گونه‌ای تربیت کرد که این دو قطب از هم دیگر بیزار باشند و قطب سوم صرفاً به زمین بازی برای تمرینات ابر قدرت‌ها باشد برای مثال کشوری مثل ویتنام را در نظر بگیرید که درگیر جنگی خونین و طولانی با ایالات متحده شد این کشور با خط مشی سوسیالیستی عملاً توانست آمریکا و جهان سرمایه‌داری را مغلوب کند در اینجا می‌خواهم به دیدگاهی اشاره کنم که حتی تک بعدی ترین تفکرات هم تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند مگر این که انسان نباشند با این که نوع تفکر و ایدئولوژی هر فردی فرق می‌کند اما همه ملت در برابر یک چیز حساس هستند و آن وطن است حس ملی‌گرایی باعث

می‌شود حتی دگم‌ترین تفکرات را کنار بگذاریم و همگی در زیر پرچمی که وطن نام دارد متحد شویم و در برابر بیگانگان و خطرات مختلف بایستیم در اینجا تنها مسأله ملی‌گرایی مهم است دقیقاً همان کاری که اکثر مردم ویتنام در برابر آمریکا با موفقیت انجام دادند پس می‌توان حس ملی‌گرایی را از گزینه‌هایی برداشت کرد که هر دیدگاه تک مسأله‌ای را تغییر می‌دهد البته مثال برای این موارد زیاد است اما ما به اشاره همین مورد بسنده می‌کنیم در ادامه باید شما را مخاطب قرار دهم که چگونه می‌شود با استفاده از دین و مذهبی خاص دیدگاهی تک مسأله‌ای ایجاد کرد برای مثال اختلاف میان کاتولیک و پروتستان که قبلاً به آن اشاره‌ای کردیم یا اختلافات اهل سنت و شیعه در اسلام همه این مذاهب برای خود خط قرمزها و قوانینی را دارند که بشدت روی آن حساس هستند برای مثال دیدگاه کاتولیک‌ها را واتیکان و شخص پاپ تأمین می‌کند یا دیدگاه اهل شیعه را مراجع تقلید البته مقصود بنده این نیست که نباید از آنها پیروی کرد خیر بلکه لازمه پایداری هر مذهبی به رهبران آگاه و عالم آنهاست بحث من این است که رهبران دینی خز مشی و نگاه پیروان خود را تا حدود زیادی مشخص می‌کنند برای مثال نوع بر خورد با مذهبی دیگر در درون دین یا خارج از دین و متعلق به دینی دیگر و حتی نوع قضاوت کردن آنها که به صورت فردی و یا جمعی صورت می‌پذیرد و تفکرات بخش عظیمی از یک ملت را در برابر بخشی دیگر مشخص می‌کند این نوع سیاست‌ها و پیرو‌ها باید باشند و لازمه پایداری هر جامعه دینی است اما مشکلاتی را هم ایجاد می‌کند که بر طرف کردن آنها سخت است هر چقدر هم که پروتستان و کاتولیک ادعا کنند همدیگر را پذیرفته‌اند نمی‌توانند تاریخ سرشار از بی‌خردی خود در برابر یک دیگر را فراموش کنند هر چقدر هم که اهل سنت و شیعه با هم خوب رفتار کنند باز هم نمی‌توانند یک سری اصول خود را برای پذیرش دیگری زیر سؤال بگذارند مسأله اساسی این است که ما نمی‌توانیم این نگاه‌ها را از بین ببریم مگر این که آن مذهب یا دین را از بیخ و بن اصلاح کنیم مسأله در جایی بزرگتر می‌شود که ما مذاهب را کنار بگذاریم و در سطح دینی به آن بپردازیم ادیان مسیحیت یهودیت و اسلام که ادیان ابراهیمی محسوب می‌شوند اختلافات بزرگی بر سر مسائلی مهم دارند و نقدهای کوبنده‌ای را علیه هم صادر می‌کنند حال تصور کنید این ادیان در برابر ادیانی از جمله هندوئیسم یا بودیسم یا آیین زرتشتی قرار بگیرد که از پایه با هم تفاوت‌های اساسی دارند مطمئناً نمی‌شود دیدگاه رهبران مذهبی را کاملاً تغییر داد و هر یک از آنها گمان می‌کنند کاملاً به حق هستند و دیگری به اشتباه است این همه دیدگاه و نگاه را نمی‌شود تغییر داد تنها راه بقای آنها پذیرش است البته شاید هم بشود با زور جلوی آنها را گرفت کاری که نمونه‌های فراوانی برای اثبات آن در تاریخ وجود دارد پس ملاحظه کردیم که چقدر این دیدگاه‌ها و اعتقادات می‌توانند متفاوت و گسترده باشد البته ما تنها از دید مذهب و دین به آنها پرداختیم آن هم بطور سطحی برای مثال فرض کنید من مسلمان بخواهم از دیدگاه خودم و از خارج دین مسیحیت پروتستان را نقد کنم و بالعکس یک مسیحی بخواهد اسلام شیعه را نقد کند به نظر تان نظرات آنها راجع به ادیان مختلف چگونه



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته‌نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

است؟ بنظر نویسنده هر کسی که در آن مذهب یا دین قرار دارد نقدهای سطحی تری به آن اعتقادات وارد خواهد کرد به گونه‌ای که فرد خارج از دین تمامی جوانب را مدنظر قرار می‌دهد و با دیدگاهی منطقی به این مقایسه می‌پردازد اما شخصی که درون مذهب قرار دارد ممکن است با کوچک ترین دلخوری از شیوه و قوانین مذهب یا دین جوانب مفید آن را مدنظر قرار ندهد و صرفاً جانبدارانه به این مسأله نگاه کند در کلام آخر باید اضافه کنم که سیاست تک بعدی در جوامع امروزی تبدیل به مشکلی همگانی شده است که برطرف کردن آن نیاز به آموزشی صحیح چه آکادمیک و چه میان مردم دارد تا همگان به سطحی از سواد سیاسی مورد نظر دست پیدا کنند تا راجع به مسائل جانبدارانه و سطحی اظهار نظر نکنند نیازی نیست همه ما در علم سیاست استاد شویم همین که نقش دانشجوی بودن در این علم وسیع را بپذیریم به معنای پیشرفت و قدم گذاشتن در راه آگاهی درست است ...

«شاهنامه و دیالکتیک قدرت و عدالت: بازخوانی انتقادی از مناسبات طبقاتی و ایدئولوژی در حماسه ملی ایران»

شاهنامه فردوسی، به عنوان یک اثر حماسی و اسطوره‌ای، فراتر از بازگو کردن داستان‌های تاریخی و قهرمانی، به شکلی پیچیده و لایه‌لایه، بازتاب‌دهنده مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمان خود است. این اثر نه تنها یک سند فرهنگی بلکه یک متن کلیدی برای فهم ساختارهای قدرت، عدالت و تضادهای طبقاتی در ایران کهن و حتی معاصر به شمار می‌آید. تحلیل این اثر از منظر ساختارهای قدرت و ایدئولوژی، نشان می‌دهد که شاهنامه بر اساس دو محور اصلی استوار است: مشروعیت قدرت و ضرورت عدالت. قدرت بدون عدالت در شاهنامه محکوم به سقوط است؛ و عدالت بدون قدرت، به عنوان یک آرمان، مورد تأکید و ستایش قرار می‌گیرد. این دو مفهوم در طول داستان‌ها به شکل دیالکتیکی در هم تنیده شده‌اند و پویایی‌های تاریخی جامعه ایرانی را بازنمایی می‌کنند. در این تحلیل همچنین مشاهده شد که تضادهای طبقاتی، حتی اگر به صورت مستقیم بیان نشده باشند، در بطن داستان‌ها و شخصیت‌ها حاضر و فعال‌اند؛ از استبداد ضحاک تا قیام کاوه آهنگر و از نقش پهلوانان عدالت‌خواه تا سقوط شاهان ظالم. این تضادها و منازعات، موتور حرکت تاریخی و اجتماعی شاهنامه به شمار می‌آیند. شاهنامه همچنین به عنوان یک ابزار فرهنگی، نقش مهمی در بازتولید ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط داشته است. ارزش‌هایی مانند شجاعت، وفاداری، مسئولیت اجتماعی و عدالت، به گونه‌ای به نظم اجتماعی مشروعیت می‌بخشند، در حالی که فضای مقاومت و عدالت‌خواهی در متن امکان تحول و تغییرات اجتماعی را نیز نشان می‌دهد.

برای درک بهتر نحوه بازنمایی مناسبات طبقاتی، جنگ و عدالت در شاهنامه، لازم است برخی از داستان‌های کلیدی این اثر را با دقت بیشتری بررسی کنیم. داستان ضحاک که به عنوان نماد قدرت ظالم و ستمگر معرفی می‌شود، نمایانگر استبداد حاکم و استثمار طبقات پایین تر است. ضحاک با اعمال ظلم و ستم، مالکیت و کنترل منابع را در دست گرفته است. در مقابل، کاوه آهنگر، که از طبقه کارگران و زحمتکشان است، با قیام خود نماد مقاومت مردمی علیه استبداد است. این داستان نمادی آشکار از تضاد طبقاتی و امید به عدالت اجتماعی است که در قالب اساطیر بیان شده است. رستم به عنوان پهلوان عدالت‌خواه، نه فقط مبارز با دشمنان خارجی، بلکه مدافع نظم اجتماعی و عدالت درونی است. داستان‌های او اغلب حاوی پیام‌هایی درباره مسئولیت فردی در برابر جامعه و ضرورت حفظ عدالت‌اند. رستم نمادی از طبقه جنگجو و حاکم است که وظیفه دارد نه تنها قدرت را حفظ کند بلکه آن را با عدالت همراه سازد. در پایان دوران ظلم ضحاک، بازسازی نظم عادلانه از طریق انقلاب مردمی به رهبری کاوه و ظهور فریدون صورت می‌گیرد. این تحول، الگوی تاریخی تغییر قدرت از استبداد به عدالت را بازتاب می‌دهد و نشان‌دهنده نقش فعال مردم و طبقات پایین تر در شکل‌دهی جامعه است. شاهنامه، در لایه‌های عمیق خود، نقدی تلویحی بر ساختارهای قدرت سنتی دارد. هرچند متن به ظاهر از مشروعیت شاهان و حاکمان حمایت می‌کند، اما در بطن روایت، ضعف‌ها و فسادهایی که منجر به سقوط این قدرت‌ها می‌شود، برجسته می‌گردد. این نکته بویژه در داستان‌هایی که شاهان ظالم و فرمانروایان مستبد سقوط می‌کنند، قابل مشاهده است. این سقوط‌ها، پیام ضمنی و هشدار نسبت به خطرات انحصار قدرت و نادیده

گرفتن عدالت است. شاهنامه به نوعی، نشان می‌دهد که مشروعیت و پایداری قدرت به رعایت عدالت، احترام به حقوق مردم و توزیع منصفانه منابع وابسته است و بی‌توجهی به این اصول منجر به فروپاشی نظم خواهد شد. فراتر از مناسبات اقتصادی و سیاسی، شاهنامه به عنوان یک متن فرهنگی، در بازتولید ایدئولوژی‌های مسلط جامعه نقش دارد. این بازتولید ایدئولوژیک، از طریق تأکید بر ارزش‌هایی چون شجاعت، وفاداری، عدالت و مسئولیت اجتماعی صورت می‌گیرد. این ارزش‌ها، اگرچه در ظاهر عمومی و اخلاقی‌اند، اما در عمل سازوکارهایی برای تثبیت نظم اجتماعی و حفظ سلسله مراتب قدرت هستند. در این چارچوب، شاهنامه به مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت و نظم موجود عمل می‌کند. اما در عین حال، فضای مقاومت و عدالت‌خواهی که در متن وجود دارد، نشان‌دهنده امکان تغییر و تحول اجتماعی نیز هست. این تناقض در شاهنامه، پیچیدگی‌های ساختار اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه ایرانی را به خوبی بازتاب می‌دهد. شاهنامه در قالب شعر و منظومه حماسی، ابزاری قدرتمند برای انتقال مفاهیم اجتماعی و سیاسی است. در این بخش به چند نمونه شعری کلیدی می‌پردازیم که لایه‌های پیچیده مناسبات قدرت و عدالت را به خوبی بازنمایی می‌کنند. بیت معروف فردوسی:

«اگر دری نباشد از کج کلاه در دزد برد، گرز شاه ظلم کند، باید که داد برد»
تلویحا به ضرورت عدالت و مقابله با ظلم اشاره دارد و نشان می‌دهد که حتی اگر کسی مرتکب جرم شود، اگر شاه ظالم باشد، حمایت از عدالت بالاترین ارزش است.

این بیان، حمایت ضمنی از آرمان‌های اجتماعی عدالت‌محور را دارد و نقدی است به قدرتی که بر اساس استبداد اداره می‌شود. تراژدی رستم و سهراب، علاوه بر ابعاد انسانی، نمادی است از تعارض‌های درونی ساختارهای قدرت و تأثیر آن‌ها بر زندگی افراد. این داستان می‌تواند نمایانگر تضاد میان نسل‌ها و تقابل ارزش‌های فردی و قدرت سیاسی باشد. بیت «ز عدالت بیگانه را دیواند جهان است» به صراحت نشان می‌دهد که عدالت پایه و اساس سلامت جامعه است و هرگونه دوری از آن به فساد و خرابی منجر می‌شود. این موضوع، به عنوان محور فکری شاهنامه، اهمیت فراوانی در تحلیل ایدئولوژیک دارد.

اگرچه طبقه کارگر و زحمتکشان به شکل مستقیم در شاهنامه کم‌نمایش هستند، اما بازتاب تلاش‌ها و مقاومت آن‌ها به صورت نمادین در شخصیت‌هایی مانند کاوه آهنگر یا پهلوانانی که از حقوق مردم دفاع می‌کنند، دیده می‌شود. این بازنمایی ضمنی نشان‌دهنده حضور فعال طبقات فرودست در تاریخ و تغییرات اجتماعی است. قیام کاوه علیه ضحاک، به عنوان نماد اعتراض مردمی علیه استثمار و ستم، یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این بازنمایی است.

شاهنامه، اگرچه محصولی از فرهنگ مردسالارانه است، اما از منظر



شاهنامه را به متنی چندوجهی و قابل تفسیر از زوایای مختلف تبدیل می کند که هر بار با بازخوانی های نوین، ابعاد تازه ای از آن آشکار می شود و به این ترتیب، شاهنامه همچنان زنده و اثرگذار باقی می ماند.

شاهنامه فردوسی، فراتر از یک اثر ادبی حماسی، به مثابه یک سند تاریخی-اجتماعی و سیاسی عمل می کند که در لایه های مختلف خود بازتاب دهنده مناسبات پیچیده قدرت، عدالت و تضادهای طبقاتی است. این اثر عظیم، در بطن روایت هایش، تصویری دوگانه از قدرت ارائه می دهد؛ از یک سو مشروعیت آن را به رسمیت می شناسد و از سوی دیگر فساد، استبداد و سرکوب ناشی از عدم رعایت عدالت را به نقد می کشد. این دوگانگی ساختاری، شاهنامه را به متنی دیالکتیکی تبدیل کرده که هم می تواند مشروعیت بخش نظم موجود باشد و هم منبعی برای نقد و مقاومت در برابر نابرابری ها و استبداد.

در شاهنامه، عدالت به عنوان رکن اصلی ثبات و پایداری قدرت مطرح می شود و فقدان آن به سقوط و فروپاشی ساختارهای حکومتی منجر می گردد. این پیام ضمنی اما قدرتمند، بازتاب دهنده ضرورت عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه منابع در هر نظام سیاسی است. علاوه بر این، حضور نمادین طبقات فرودست در قالب شخصیت هایی چون کاوه آهنگر، بیانگر نقش تعیین کننده مردم و زحمتکشان در شکل دهی به روندهای تاریخی و اجتماعی است؛ حضوری که علی رغم کم نمایشی مستقیم، در عمق متن حضور پررنگی دارد.

از سوی دیگر، شاهنامه به عنوان متن هویتی فرهنگی و سیاسی ایران، نقشی مهم در بازتولید ارزش ها و ایدئولوژی های مسلط داشته و همچنان دارد. این اثر، با حفظ تعادل میان تثبیت ارزش های بنیادین مانند شجاعت و وفاداری و ایجاد فضایی برای مقاومت و عدالت خواهی، توانسته است جایگاهی ویژه در تاریخ فرهنگی ایران به دست آورد و الهام بخش جنبش های عدالت طلب و آزادی خواه در دوره های مختلف باشد.

بازخوانی شاهنامه با رویکردی انتقادی و اجتماعی، بویژه از منظر ایدئولوژی، امکان درک عمیق تری از ساختارهای قدرت، تضادهای طبقاتی و ضرورت عدالت اجتماعی فراهم می آورد. این تحلیل نه تنها به فهم گذشته کمک می کند، بلکه راهگشای گفتگوهای معاصر درباره عدالت، آزادی و مشروعیت قدرت است و می تواند الهام بخش حرکت های اجتماعی در مسیر تغییرات بنیادی باشد.

در نهایت، شاهنامه همچنان به عنوان متنی زنده و چندوجهی باقی می ماند که هر بازخوانی جدید از آن، لایه های تازه ای از معانی را آشکار می کند و فرصتی فراهم می آورد تا با بهره گیری از میراث فرهنگی عمیق خود، به نقد ساختارهای نابرابری و استبداد بپردازیم و چشم اندازی نو برای عدالت و آزادی در جامعه بسازیم.



✱ کارناوال در سایه: «خوانشی جامعه شناختی از هالووین در ایران معاصر»

در سال های اخیر، پدیده ی گسترش آیین ها و نمادهای فرهنگی غربی در میان بخشی از جامعه ی ایران، بویژه نسل جوان، بیش از پیش به چشم

ایدئولوژیک می تواند به نقد مناسبات جنسیتی و نقش زنان در ساختارهای قدرت نیز کمک کند. زن ها در شاهنامه، هر چند کمتر به عنوان بازیگران مستقیم سیاسی مطرح می شوند، اما نقش هایی نمادین و تأثیرگذار دارند؛ گاه به عنوان مظهر خرد، عدالت یا پیام آور تغییر و گاه به عنوان نماینده ساختارهای سنتی و محدودکننده. تحلیل این نقش ها می تواند به فهم بهتر مناسبات قدرت و کنترل اجتماعی در متن کمک کند و ابعاد جدیدی از تضادهای طبقاتی و اجتماعی را روشن سازد.

شاهنامه، فراتر از ادبیات، به نوعی هسته مرکزی هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان بوده است. این اثر به عنوان یک متن مرجع، در بازتولید ارزش های عدالت، مقاومت و مشروعیت قدرت نقش کلیدی ایفا کرده است. تأثیر شاهنامه بر جنبش های اجتماعی و سیاسی ایران، از دوران مشروطه تا انقلاب های معاصر، قابل توجه است. این اثر، با روایت از مبارزه برای عدالت و آزادی، الهام بخش فعالان سیاسی و فرهنگی بوده است. بازخوانی شاهنامه در قرن بیست و یکم، با تکیه بر رویکردهای انتقادی و نظریه های اجتماعی، فرصتی است برای بررسی مجدد ارزش ها و ساختارهای قدرت در جامعه امروز. شاهنامه، با همه ظرافت ها و پیچیدگی هایش، می تواند به عنوان ابزاری برای نقد نابرابری ها، فساد و استبداد مورد استفاده قرار گیرد و همچنین الهام بخش امید به تغییرات ساختاری و عدالت محوری باشد.

شاهنامه فردوسی، به عنوان یک اثر حماسی و اسطوره ای، فراتر از بازگو کردن داستان های تاریخی و قهرمانی، به شکلی پیچیده و لایه لایه، بازتاب دهنده مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمان خود است. این اثر نه تنها یک سند فرهنگی بلکه یک متن کلیدی برای فهم ساختارهای قدرت، عدالت و تضادهای طبقاتی در ایران کهن و حتی معاصر بشمار می آید. تحلیل این اثر از منظر ساختارهای قدرت و ایدئولوژی، نشان می دهد که شاهنامه بر اساس دو محور اصلی استوار است: مشروعیت قدرت و ضرورت عدالت. قدرت بدون عدالت در شاهنامه محکوم به سقوط است؛ و عدالت بدون قدرت، به عنوان یک آرمان، مورد تأکید و ستایش قرار می گیرد. این دو مفهوم در طول داستان ها به شکل دیالکتیکی در هم تنیده شده اند و پویایی های تاریخی جامعه ایرانی را بازنمایی می کنند. در این تحلیل همچنین مشاهده شد که تضادهای طبقاتی، حتی اگر به صورت مستقیم بیان نشده باشند، در بطن داستان ها و شخصیت ها حاضر و فعال اند؛ از استبداد ضحاک تا قیام کاوه آهنگر و از نقش پهلوانان عدالت خواه تا سقوط شاهان ظالم. این تضادها و منازعات، موتور حرکت تاریخی و اجتماعی شاهنامه بشمار می آیند. شاهنامه همچنین به عنوان یک ابزار فرهنگی، نقش مهمی در بازتولید ارزش ها و ایدئولوژی های مسلط داشته است. ارزش هایی مانند شجاعت، وفاداری، و مسؤولیت اجتماعی و عدالت، به گونه ای به نظم اجتماعی مشروعیت می بخشند، در حالی که فضای مقاومت و عدالت خواهی در متن امکان تحول و تغییرات اجتماعی را نیز نشان می دهد. این ویژگی دیالکتیکی شاهنامه، آن را به متنی زنده و پویا تبدیل می کند که نه تنها روایتگر تاریخ و فرهنگ کهن ایران است، بلکه ابزاری برای نقد و تحلیل وضعیت های اجتماعی و سیاسی معاصر نیز محسوب می شود. شاهنامه به واسطه بازنمایی تضادها و تناقضات قدرت و عدالت، به ما امکان می دهد تا ساختارهای طبقاتی و مناسبات استبدادی را بهتر بشناسیم و در عین حال راه هایی برای تحقق عدالت اجتماعی و آزادی فردی جستجو کنیم.

در نهایت، شاهنامه نه تنها از منظر ادبی بلکه از دیدگاه سیاسی و اجتماعی، یک میراث بی نظیر است که می تواند به عنوان منبعی برای بازاندیشی در تاریخ، فرهنگ و ایدئولوژی ایرانی مورد استفاده قرار گیرد. اهمیت این اثر در بازتاب دادن بحران ها و امیدهای جامعه ایرانی، از دوران کهن تا امروز، بر کسی پوشیده نیست و همین امر شاهنامه را به اثری فراتر از یک حماسه ادبی بدل کرده است. این بازخوانی انتقادی می تواند به فعالان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کمک کند تا از ظرفیت های شاهنامه برای پیشبرد مباحث عدالت، حقوق بشر و آزادی بهره ببرند و راه های نوینی برای تغییرات اجتماعی در ایران و فراتر از آن بیابند.

در مجموع، تحلیل شاهنامه از منظر ایدئولوژی چپ، بدون آنکه به طور آشکار مدافع یا منتقد خاصی باشد، نشان می دهد که چگونه این اثر بزرگ ادبی، همزمان می تواند هم ابزار مشروعیت بخشی به قدرت باشد و هم مایه ای برای نقد و مقاومت در برابر استبداد و نابرابری های اجتماعی. این تناقض،



هفته نامه غیر بخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته‌نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴



اجتماعی‌اند. شاید بهتر آن باشد که به جای مقاومت انفعالی، به درک فعال از این فرایند پرداخت و بکوشیم با بازخوانی آیین‌های بومی و بازآفرینی آنها در قالب‌های تازه، پاسخی هوشمندانه به این چالش فرهنگی بدهیم. جامعه‌ای که بتواند میان میراث فرهنگی خود و جریان‌های جهانی پیوندی خلاق برقرار کند، نه تنها از تهاجم فرهنگی مصون می‌ماند، بلکه خود به بازیگری فرهنگی در عرصه جهانی بدل خواهد شد.

پدیده گسترش آیین‌های فرهنگی غربی در ایران، به‌ویژه در سال‌های اخیر، تنها نشانه تأثیر رسانه‌ها یا شبکه‌های اجتماعی نیست، بلکه بازتابی از تحولی عمیق‌تر در ساختار فرهنگی و ذهنی جامعه‌ی معاصر ایران است. هالووین در این میان، نه صرفاً یک مناسبت تزئینی یا تفریحی، بلکه نشانه‌ای از ورود جامعه به مرحله‌ای تازه از گفت‌وگو میان «فرهنگ بومی» و «فرهنگ جهانی» است. این گفت‌وگو، برخلاف ظاهر آرام خود، در واقع عرصه‌ای از تنش، معنا، و بازتعریف هویت است.

برای فهم دقیق‌تر این پدیده، باید ابتدا جایگاه آیین‌ها در زندگی جمعی را بازشناسیم. آیین‌ها، به‌ویژه جشن‌ها، همواره ابزاری برای بازتولید نظم اجتماعی، بازسازی حافظه جمعی و انتقال ارزش‌ها از نسلی به نسل دیگر بوده‌اند. در ایران، آیین‌هایی مانند نوروز، یلدا، سده، و اعیاد مذهبی اسلامی، نه تنها مناسبت‌هایی برای شادی یا سوگواری، بلکه بیانگر پیوند عمیق میان زمان، طبیعت، و انسان ایرانی‌اند. این آیین‌ها به جامعه امکان می‌دهند تا در گذر زمان، هویت خود را بازآفرینی کند. اما در دوران معاصر، با گسترش رسانه‌ها، مهاجرت فرهنگی، و سلطه فرهنگ جهانی سرمایه‌داری، آیین‌ها از بسترهای بومی جدا شده و به کالاهای فرهنگی مصرفی تبدیل می‌شوند. هالووین دقیقاً در چنین بستری معنا می‌یابد.

در ظاهر، هالووین جشنی است که در آن مرگ، تاریکی و ترس، به صورت طنزآمیز بازنمایی می‌شوند. اما در عمق، این جشن نمادی از مواجهه انسان مدرن با اضطراب و وجودی خویش است. انسان غربی در هالووین، مرگ را به بازی می‌گیرد تا بر هراس از آن غلبه کند. اما هنگامی که این آیین به ایران می‌رسد، معناهای بومی و تاریخی خود را از دست می‌دهد و به شکل نوعی نمایش فرهنگی درمی‌آید. در نتیجه، برای جوان ایرانی، هالووین نه جشن مرگ، بلکه فرصتی برای تجربه دیگری بودن است؛ نوعی «تافرمانی نمادین» در برابر نظم روزمره و قواعد تثبیت‌شده جامعه.

از منظر جامعه‌شناختی، مشارکت در آیین‌هایی چون هالووین را می‌توان شکلی از «هویت‌سازی فردی در عصر جهانی‌شدن» دانست. در جامعه‌ای که ساختارهای سنتی هویت - مانند مذهب، قومیت یا خانواده - دیگر کارکرد مطلق خود را ندارند، افراد به نشانه‌ها، برندها و آیین‌های جهانی روی می‌آورند تا از طریق آن‌ها خود را بازتعریف کنند. پوشیدن لباس‌های عجیب، آرایش‌های غیرمتعارف و استفاده از نمادهای ترسناک، در حقیقت راهی است برای گفتن «من هستم»، برای ابراز تفاوت، و برای تجربه آزادی در سطح بدن و ظاهر. در این معنا، هالووین در ایران به نوعی «کارناوال مدرن» بدل شده است؛ کارناوالی که در آن نظم نمادین جامعه برای چند ساعت معطل می‌شود و افراد مجازند نقاب‌های تازه‌ای بر چهره بگذارند.

اما در بُعد سیاسی و ایدئولوژیک، این پدیده را می‌توان نشانه‌ای از «تعارض گفتمان‌ها» دانست. فرهنگ رسمی در ایران همواره تلاش کرده است تا نظم آیینی خاصی را حفظ کند؛ نظامی که بر محور مفاهیم دینی، ملی و اخلاقی استوار است. در مقابل، هالووین با منطق مصرف‌گرایی، لذت، بازی

می‌خورد. یکی از نمودهای آشکار این روند، توجه و مشارکت در آیین هالووین است؛ جشنی که ریشه در سنت‌های کهن سلتیک و مسیحی دارد، اما در عصر جهانی‌شدن، به پدیده‌ای فراتر از مرزهای فرهنگی و جغرافیایی تبدیل شده است. در نگاه نخست، شاید پوشیدن لباس‌های عجیب، آرایش چهره به سبک ترسناک، و تزئین فضاها با نمادهای مرگ و تاریکی، صرفاً نوعی سرگرمی بی‌ضرر یا تقلید فرهنگی بنظر آید. اما در عمق این رفتار جمعی، لایه‌هایی از معنا و واکنش اجتماعی نهفته است که در تحلیل جامعه‌شناختی و سیاسی آن باید با دقت به بررسی آن پرداخت.

ایران، سرزمینی است با پیشینه‌ی فرهنگی و آیینی بسیار غنی، که در طول تاریخ خود مجموعه‌ای از جشن‌ها و آیین‌های ملی و مذهبی را حفظ کرده است؛ از نوروز و مهرگان گرفته تا عید و اعیاد مذهبی اسلامی. هر یک از این آیین‌ها حامل بار معنایی خاصی‌اند که هویت جمعی و حافظه تاریخی ایرانیان را شکل داده‌اند. اما در دهه‌های اخیر، تحولات جهانی و دسترسی آسان به رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، موجب شده است که مرزهای فرهنگی کمرنگ شوند و نسل جدید با فرهنگ‌های جهانی شده‌ای روبه‌رو گردد که جذابیت بصری و نمادین بالایی دارند. در این میان، هالووین به مثابه نمادی از «فرهنگ جهانی مصرف‌گر» وارد فضای فرهنگی ایران شده است؛ فرهنگی که در آن معنا جای خود را به فرم، و آیین جای خود را به نمایش می‌دهد.

جوانان ایرانی، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، از هالووین به عنوان بازآفرینی یک آیین دینی غربی، بلکه به مثابه فرصتی برای ابراز فردیت، تفاوت و حتی اعتراض نرم اجتماعی بهره می‌گیرند. در جامعه‌ای که آیین‌ها اغلب بار ایدئولوژیک یا هنجاری دارند، برگزاری جشنی با محوریت ترس، مرگ و شوخی با امر هولناک، در واقع نوعی وارونگی نمادین از نظام رسمی معناساز این وارونگی، اگر چه ممکن است در ظاهر تقلیدی از غرب باشد، در عمق خود، بازتابی از میل به تجربه‌ی «دیگری» و گریز از یکنواختی فرهنگی است. جوانان در پوشش‌های غیرمعمول و آرایش‌های اغراق‌آمیز، نوعی آزادی نمادین را تجربه می‌کنند که در زندگی روزمره کمتر برایشان دست‌یافتنی است.

از منظر علوم سیاسی، پدیده‌ی گرایش به آیین‌هایی چون هالووین را می‌توان بخشی از فرایند «سیاست فرهنگی مقاومت نرم» دانست. جامعه‌ای که در آن شکاف میان فرهنگ رسمی و فرهنگ زیسته مردم عمیق شده، به‌طور طبیعی به بازنمایی‌های غیررسمی و حتی پنهان از فرهنگ جهانی گرایش می‌یابد. در این معنا، هالووین نه صرفاً تقلید از غرب، بلکه نشانه‌ای از جهانی‌شدن فرهنگ مصرف و در عین حال تلاش برای بازتعریف سبک زندگی است. نسل جدید از طریق مشارکت در این آیین، نوعی زبان تازه برای ارتباط و هویت‌یابی می‌سازد؛ زبانی که در آن لباس، چهره و نماد به جای گفتار ایدئولوژیک می‌نشینند.

با این حال، باید اذعان کرد که این گرایش خالی از تناقض نیست. از یک سو، گسترش چنین آیین‌هایی نشان‌دهنده‌ی گشودگی فرهنگی و میل به تجربه جهان است؛ از سوی دیگر، می‌تواند به نوعی گسست از ریشه‌های فرهنگی و بی‌تفاوتی نسبت به آیین‌های بومی بینجامد. در این میان، تقابل نمادین میان هالووین و جشن‌های ملی یا مذهبی مانند یلدا، نوروز یا محرم، گاه به عرصه منازعه نمادین تبدیل می‌شود؛ جایی که بخشی از جامعه این رفتار را نوعی «تهاجم فرهنگی» می‌خواند و بخشی دیگر آن را نشانه‌ای از مدرنیته فرهنگی و جهان‌وطنی می‌داند.

در سطحی عمیق‌تر، می‌توان گفت که جامعه‌ی ایران امروز در مرحله‌ای از دگرگونی فرهنگی قرار دارد که در آن «کدهای معنایی» سنتی در حال بازتعریف‌اند. جوان ایرانی در فضای مجازی جهانی زندگی می‌کند اما در بستر اجتماعی و سیاسی محلی قرار دارد؛ نتیجه این دوگانگی، نوعی زیست فرهنگی در مرز میان سنت و مدرنیته است. هالووین در این میان، صرفاً یک جشن نیست، بلکه نماد ورود ایران به گفت‌وگویی ناهمگون با فرهنگ جهانی است. شاید بتوان گفت که این آیین، آینده‌ای است که جامعه در آن تصویر خود را می‌بیند: جامعه‌ای که میان حفظ هویت و میل به تجربه جهانی در نوسان است.

در نهایت، نمی‌توان پدیده‌هایی مانند هالووین را صرفاً با برچسب تقلید یا انحراف فرهنگی نادیده گرفت. آنها نشانه‌های زنده‌ی تحولات عمیق

مصادیق بارز این ترکیب هستند. اما در کنار این همسویی‌ها، تنش‌هایی نیز وجود دارد که ناشی از تفاوت‌های بنیادین در روش مبارزه و دیدگاه‌ها نسبت به آزادی بیان و حقوق فردی است. به عنوان مثال، برخی از فعالان و کیسم گاه از ابزارهای فشار اجتماعی مانند فرهنگ لغو استفاده می‌کنند که در نگاه لیبرال چپ ممکن است محدودیت‌هایی برای آزادی بیان و بحث‌های دموکراتیک ایجاد کند.

سیاست‌های مبتنی بر این گفتمان ترکیبی، در کشورهای غربی به‌ویژه در آمریکا نقش مهمی ایفا کرده‌اند. حزب دموکرات، به عنوان بازوی سیاسی اصلی لیبرال چپ، سیاست‌های تنوع‌گرایی، عدالت نژادی و جنسیتی و اصلاحات اجتماعی را در دستور کار قرار داده است که برگرفته از نگرش‌های و کیسم نیز هست. این سیاست‌ها اما با مخالفت جدی جریان‌های محافظه کار و راست‌گرای پوپولیستی مواجه شده‌اند که و کیسم را به عنوان نمادی از دیکتاتوری فرهنگی، سانسور و تهدید به آزادی‌های فردی قلمداد می‌کنند. این تقابل، در واقع بازتابی از کشمکش‌های عمیق تر میان ارزش‌های سنتی و مدرن، فردگرایی و جمع‌گرایی، و نوعی جنگ فرهنگی است که در بستر جامعه جهانی به شکل گسترده جریان دارد.

فراتر از مرزهای آمریکا، این جریان‌های ترکیبی در کشورهای دیگری مثل بریتانیا، کانادا، استرالیا و برخی کشورهای اروپایی نیز نمود پیدا کرده‌اند، هرچند با ویژگی‌ها و محدودیت‌های خاص فرهنگی و سیاسی آن کشورها. در این کشورها نیز سیاست‌های عدالت‌محور و هویتی که و کیسم ترویج می‌کند، با چالش‌هایی مواجه شده‌اند که اغلب به دلیل مقاومت فرهنگی و سیاسی علیه تغییرات سریع و رادیکال است. به این ترتیب، و کیسم و لیبرال چپ ترکیبی از امید به عدالت اجتماعی و بازتعریف هویت‌های جمعی و فردی را در برابر مقاومت‌ها و تنش‌های سیاسی به نمایش می‌گذارند.

از منظر جامعه‌شناسی، این ترکیب را می‌توان پاسخی به تحولات سریع و پیچیده جهانی شدن، تغییرات ساختاری در اقتصاد، فناوری‌های نوین ارتباطی و افزایش آگاهی نسبت به تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی دانست. رسانه‌های اجتماعی نقش مهمی در گسترش گفتمان و کیسم و تأثیرگذاری آن بر سیاست و فرهنگ دارند و این باعث شده که این جنبش بسیار سریع‌تر از جریان‌های سنتی به یک نیروی سیاسی و فرهنگی تبدیل شود. این روند باعث شده که مفاهیمی چون عدالت، برابری، و آزادی در چارچوب‌های تازه و متنوعی مورد بازاندیشی قرار گیرند و سؤالات جدیدی درباره چگونگی تحقق این مفاهیم مطرح شود.

با این حال، این ترکیب در برابر نقدهای جدی نیز قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین نقدها به و کیسم و لیبرال چپ ترکیبی، متوجه محدود کردن آزادی بیان و فضای گفتگو است. این نقدها بیان می‌کنند که فشار برای رعایت «درستی سیاسی» و حساسیت بیش از حد به مسائل هویتی باعث ایجاد محیطی می‌شود که مخالفان گفتمان غالب را حذف یا سرکوب می‌کند. این وضعیت، به گفته منتقدان، می‌تواند به قطبی شدن بیشتر جامعه و کاهش ظرفیت گفت‌وگو و دموکراتیک منجر شود. از سوی دیگر، برخی تحلیل‌گران می‌گویند که تمرکز بیش از حد بر هویت و اختلافات هویتی ممکن است از پرداختن به مسائل بنیادی اقتصادی و ساختاری غفلت کند و این باعث شود عدالت اجتماعی به شکلی سطحی و نمادین باقی بماند.

در مقابل، طرفداران و کیسم و لیبرال چپ معتقدند که این حساسیت‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح زبان، فرهنگ و ساختارهای قدرت ضروری است تا عدالت واقعی محقق شود و گروه‌های تحت تبعیض صدای خود را پیدا کنند. آنها معتقدند که بدون این تغییرات فرهنگی و نمادین، تغییرات قانونی و سیاسی به تنهایی ناکافی خواهند بود و ساختارهای نابرابر همچنان پابرجا می‌مانند. این دیدگاه تأکید می‌کند که عدالت اجتماعی هم‌زمان نیازمند اصلاح ساختارهای اقتصادی و قدرت، و تغییرات فرهنگی و هویتی است.

در نهایت، ترکیب و کیسم و لیبرال چپ در دهه اخیر پدیده‌ای است که نشان‌دهنده تلاش جوامع مدرن برای یافتن پاسخ‌هایی نوین به چالش‌های دیرپا و جدید نابرابری، تبعیض، و عدالت است. این ترکیب، هم گفتمان‌ها و سیاست‌های تازه‌ای ایجاد کرده و هم منازعات و تنش‌های فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آورده است. آینده این جریان ترکیبی به توانایی آن در مدیریت این تنش‌ها، حفظ فضای گفت‌وگو و ایجاد تعادل میان آزادی فردی و عدالت جمعی بستگی دارد. در واقع، سؤال اصلی این است که چگونه

و بی‌قاعدگی همراه است. این دو منطق، در سطحی عمیق‌تر، با یکدیگر در ستیزند: یکی می‌کوشد معنا را در ثبات و بازتولید حفظ کند، و دیگری در گسست و دگرگونی. از این رو، استقبال از هالووین، در لایه‌ای پنهان، بیانگر خستگی نسل جدید از تکرار آیین‌های رسمی و تمایل به تجربه امر متفاوت است؛ تجربه‌ای که شاید در ظاهر بی‌خطر، اما در بطن خود واجد نوعی مقاومت فرهنگی خاموش است. در عین حال، نباید از این نکته غافل بود که ورود آیین‌هایی چون هالووین، اگرچه نشانه گشودگی فرهنگی است، اما می‌تواند به نوعی سطحی‌نگری فرهنگی نیز بینجامد. در جامعه‌ای که هنوز بسیاری از آیین‌های بومی آن به فراموشی سپرده می‌شوند، گرایش به آیین‌های جهانی شده، خطر گسست از ریشه‌های فرهنگی را به همراه دارد. اگر نوروز، با پیام باززایی و زندگی، یا یلدا با فلسفه پیروزی نور بر تاریکی، توانسته‌اند قرن‌ها در حافظه ایرانیان بمانند، به دلیل پیوند عمیقشان با تجربه زیسته این سرزمین بوده است. هالووین اما از این پیوند بی‌بهره است و تنها از طریق رسانه و مصرف وارد ذهن جامعه می‌شود.

در نهایت، مسأله اصلی نه پذیرش یا رد هالووین، بلکه چگونگی مواجهه فرهنگی با آن است. جامعه‌ای که از گفت‌وگو با فرهنگ جهانی هراس دارد، در نهایت به انزوا می‌افتد، و جامعه‌ای که بی‌چون‌وچرا خود را در برابر آن می‌سپارد، هویت خویش را از دست می‌دهد. راه سوم، شاید در «بازآفرینی فرهنگی» نهفته باشد؛ در توانایی ما برای بازخوانی آیین‌های بومی در قالب‌های نو، به گونه‌ای که بتوانند با نسل امروز سخن بگویند. اگر جوان ایرانی در هالووین به دنبال تجربه تفاوت و راهی است، می‌توان همین نیاز را در آیین‌های ایرانی جست‌وجو کرد، بی‌آن که پیوند با ریشه‌ها گسسته شود. از این منظر، هالووین نه دشمن فرهنگ ایرانی است و نه نشانه مدرنیته کامل؛ بلکه آینه‌ای است که جامعه در آن، تضادها و آرزوهای خود را می‌بیند. در این آینه، ما با پرسشی بنیادین روبه‌رو می‌شویم: در جهانی که مرزهای فرهنگی فرو ریخته‌اند، ایرانی بودن یعنی چه؟ شاید پاسخ این پرسش، نه در نفی آیین‌های بیگانه، بلکه در بازتعریف خلاقانه خویشتن نهفته باشد.

بازتعریف عدالت و هویت در دنیای معاصر: تحلیل ترکیبی و کیسم و لیبرال چپ در تحولات سیاسی و فرهنگی دهه اخیر و کیسم، مفهومی که در دهه‌های اخیر به‌طور فزاینده‌ای در مباحث سیاسی و فرهنگی جهان غرب ظهور کرده است، در اصل نشانه‌ای از آگاهی نسبت به نابرابری‌ها و تبعیض‌های ریشه‌دار در جامعه است. این آگاهی، که از جنبش‌های حقوق مدنی و اعتراضات علیه تبعیض‌های نژادی در آمریکا سرچشمه گرفته، امروز به جریان فرهنگی و سیاسی تبدیل شده که در تلاش است ساختارهای نابرابر قدرت را به چالش بکشد و عدالت اجتماعی را در ابعاد گسترده‌تر تحقق بخشد. در کنار این، لیبرال چپ جریانی است که ریشه در تفکر لیبرالی دارد اما با رویکردی انتقادی‌تر به نابرابری‌ها و عدالت اجتماعی می‌نگرد و همواره تلاش می‌کند تعادلی میان آزادی‌های فردی و عدالت توزیعی برقرار کند. ترکیب این دو جریان در دهه اخیر به شکل‌گیری گفتمانی جدید انجامیده که پیچیدگی‌های سیاسی و فرهنگی جوامع مدرن را به نمایش می‌گذارد و پویایی تازه‌ای به مبارزه برای عدالت اجتماعی بخشیده است.

در این ترکیب، و کیسم بیشتر به لایه‌های فرهنگی، نمادین و هویتی توجه دارد و به دنبال بازتعریف مفهوم هویت است؛ مفهومی که به اعتقاد فعالان این جریان، یکی از پایه‌های اصلی ساختارهای تبعیض‌آمیز و قدرت در جامعه است. به بیان دیگر، هویت در این گفتمان نه صرفاً یک ویژگی فردی، بلکه یک میدان مبارزه سیاسی است که بر اساس آن می‌توان ساختارهای نابرابر را شناخت و تغییر داد. لیبرال چپ اما به رغم همسویی‌های نظری با و کیسم در زمینه عدالت اجتماعی، تمایل دارد که مبارزه با نابرابری‌ها را در چارچوب نهادهای دموکراتیک و سیاست‌های قانونی دنبال کند و به اهمیت آزادی فردی و حقوق مدنی پایبند باشد. این رویکرد ساختاری و نهادمند، گاه با رویکرد هویتی و فرهنگی و کیسم تعارض دارد که تمایل به تغییرات رادیکال‌تر و فوری‌تر در گفتمان و رفتار اجتماعی دارد.

این دو جریان در عمل با هم ترکیب شده‌اند و باعث شکل‌گیری شبکه‌ای از گفتمان‌ها، سیاست‌ها و اقدامات شده‌اند که در حوزه‌هایی مانند سیاست‌های تنوع‌گرایی در محل کار، اصلاحات آموزشی، رسانه‌ها و هنر به چشم می‌خورد. تأکید بر بازنمایی متنوع و عدالت جنسیتی، حقوق اقلیت‌های جنسی و قومی، و همچنین تلاش برای مقابله با زبان و رفتارهای تبعیض‌آمیز، از



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

می توان در جهانی پیچیده و متنوع، عدالت و آزادی را به گونه ای تحقق بخشید که نه تنها حقوق اقلیت ها و هویت های مختلف حفظ شود، بلکه فضای مدارا و گفتگو نیز به عنوان بنیادهای جامعه دموکراتیک تضمین گردد.

می توان گفت که ترکیب و کیسم و لیبرال چپ در عمل به بازتعریف مفاهیم بنیادین سیاست و فرهنگ دامن زده است و این بازتعینی نه تنها محدود به حوزه های نظری نیست، بلکه تأثیرات ملموسی در سیاست گذاری ها، نهادها، و مناسبات اجتماعی ایجاد کرده است. این ترکیب، در سطح نظری، ترکیبی از نگرش های ساختارگرایانه و هویت محور است که در عمل به ایجاد جریان هایی منجر شده که به شکل گیری فضایی نوین برای مبارزه با تبعیض و نابرابری های گوناگون پرداخته اند.

یکی از جنبه های مهم این ترکیب، توجه جدی به اهمیت بازنمایی و نمادها در سیاست و فرهنگ است. این توجه باعث شده که موضوعاتی مثل حقوق اقلیت ها، عدالت جنسیتی، عدالت نژادی و حتی مسائلی چون عدالت اقلیمی به عنوان محورهای اصلی در دستور کار سیاستمداران، فعالان و نهادهای مدنی قرار گیرد. این موضوعات، که در گذشته گاه به حاشیه رانده می شدند، امروز به واسطه و کیسم و لیبرال چپ ترکیبی در مرکز توجه قرار دارند و به مباحثی حیاتی در فضای عمومی تبدیل شده اند.

اما این تغییر نگرش و سیاست ها با مقاومت های جدی مواجه شده است. محافظه کاران و جریان های راست گرا، با نگرانی از اینکه این روندها ممکن است به تضعیف ارزش های سنتی و آزادی های فردی منجر شوند، تلاش کرده اند با استفاده از گفتمان ضد و کیسم، احساسات عمومی را علیه این جریان ها بسیج کنند. این مقاومت نه تنها در عرصه سیاسی بلکه در رسانه ها و فضای مجازی نیز نمود یافته و باعث شکل گیری شکاف های عمیق اجتماعی شده است. در این شرایط، نوعی جنگ فرهنگی میان دو قطب مختلف شکل گرفته که هر یک از ارزش ها و هنجارهای متفاوتی دفاع می کنند.

در این میان، یکی از چالش های اساسی برای ترکیب و کیسم و لیبرال چپ، حفظ تعادل میان تحقق عدالت و حفظ آزادی بیان است. گاه فشار برای رعایت حساسیت های هویتی و فرهنگی باعث شده برخی از صداها و دیدگاه ها کنار گذاشته شوند که این خود می تواند به بروز مشکلاتی در گفت و گو و همبستگی اجتماعی منجر شود. بنابراین، مدیریت این تعارضات و فراهم کردن فضای باز برای مباحثه و نقد از جمله مهم ترین وظایف فعالان و سیاستمداران این جریان است.

در حوزه سیاست گذاری، تأثیرات و کیسم و لیبرال چپ ترکیبی در ایجاد سیاست های تنوع گرایی و عدالت اجتماعی در سازمان ها و نهادها قابل مشاهده است. این سیاست ها نه تنها به تغییر ساختارهای نهادین کمک کرده اند بلکه به بازتعریف هنجارها و ارزش های سازمانی نیز پرداخته اند. به عنوان مثال، پذیرش گسترده حقوق اقلیت های جنسی در محیط های کاری و آموزشی، یا تأکید بر آموزش تاریخ و فرهنگ گروه های مختلف، از نمونه های بارز این تغییرات هستند.

از نظر جامعه شناسی، این ترکیب به عنوان پاسخی به پیچیدگی های جهانی شدن و تنوع فرهنگی قلمداد می شود. جهانی شدن، هم فرصت های جدیدی برای تبادل فرهنگی و اجتماعی فراهم کرده و هم چالش های نابرابری

و تبعیض را شدت بخشیده است. در چنین شرایطی، و کیسم و لیبرال چپ تلاش می کنند راهکارهایی برای مقابله با این چالش ها بیابند که هم عدالت را تأمین کند و هم انسجام اجتماعی را حفظ نماید.

امادر زمینه نقدهای نظری، این ترکیب مورد انتقادهایی از سوی جناح های مختلف است. برخی جریان های مارکسیستی یا سوسیالیستی معتقدند که تمرکز بیش از حد و کیسم بر هویت و فرهنگ باعث شده که مسائل بنیادین اقتصادی و طبقاتی کمتر مورد توجه قرار گیرد. از نظر آنها، تا زمانی که ساختارهای اقتصادی سرمایه داری به شکل اساسی تغییر نکند، عدالت واقعی تحقق نخواهد یافت و تمرکز بر هویت ممکن است صرفاً موجب پراکندگی و تضعیف مبارزه طبقاتی شود.

از سوی دیگر، جریان های محافظه کار نیز و کیسم و لیبرال چپ را به نوعی رادیکالیسم فرهنگی متهم می کنند که با هدف تغییر سریع و بنیادین ساختارهای اجتماعی، آزادی های فردی را محدود می سازد و باعث تفرقه و قطبی شدن جامعه می شود. این نقدها گاه به شکل حملاتی رسانه ای و سیاسی به چهره های برجسته و سیاست های مرتبط با این جریان ها دیده می شود.

این تقابل های نظری و عملی، بیانگر پیچیدگی و دشواری مدیریت تغییرات اجتماعی عمیق است که در عصر حاضر رخ داده است. پرسش مهم این است که چگونه می توان میان خواست عدالت اجتماعی، تنوع فرهنگی، و آزادی های فردی تعادلی برقرار کرد که هم تضمین کننده حقوق اقلیت ها باشد و هم از دموکراسی و گفت و گوی آزاد حفاظت نماید.

در پاسخ به این پرسش، برخی نظریه پردازان پیشنهاد می دهند که باید به «دموکراسی متکثر» و «گفت و گوی میان فرهنگی» روی آورد. این رویکرد، تلاش دارد فضای گفت و گویی ایجاد کند که در آن تفاوت های هویتی و فرهنگی به رسمیت شناخته شود و در عین حال زمینه ای برای همکاری و همبستگی فراهم آید. در چنین مدلی، عدالت نه صرفاً به معنای رفع تبعیض های آشکار بلکه به معنای ایجاد شرایطی برای زندگی مسالمت آمیز و مشارکت فعال همه گروه ها است.

در سطح عملی، تحقق این رویکرد نیازمند سیاست گذاری های دقیق، آموزش های گسترده و ایجاد نهادهایی است که قادر به مدیریت تعارضات و ایجاد همبستگی باشند. همچنین، رسانه ها و فضای مجازی باید به عنوان ابزارهایی برای تقویت گفت و گو و نه قطبی سازی عمل کنند. این امر مستلزم فرهنگ سازی، پرهیز از زبان نفرت و حساسیت نسبت به دیدگاه های مختلف است.

در نهایت، ترکیب و کیسم و لیبرال چپ را می توان یک جریان زنده و در حال تحول دانست که با توجه به شرایط متغیر اجتماعی و سیاسی، همواره در حال بازتعریف خود است. این جریان، فرصتی برای تجدید نظر در مفاهیم عدالت و آزادی فراهم کرده و چالش های جدیدی برای جوامع مدرن به همراه آورده است. آینده این جریان تا حد زیادی بستگی به توانایی آن در برقراری تعادل میان گفتمان های متنوع و ایجاد فضای گفت و گو و همکاری دارد، چرا که تنها از طریق تعامل و تفاهم می توان به جامعه ای عادلانه تر و آزادتر دست یافت.



امپریالیسم صلح‌نما: آبادی و آزادی به مثابه نقاب در گفتمان پوپولیستی ترامپ



بهنام جلیوند

ترامپ چند دهه قبل از به قدرت رسیدن یک تاجر ملک و سرمایه گذار مشهور آمریکایی بود.... اما ترامپ نیز مانند بسیاری از سرمایه داران برای کسب سود بیشتر نیازمند قدرت سیاسی و نظامی بود.



سرمایه‌داری» بر این باور است که امپریالیسم راهی طولانی را طی می‌کند. ابتدا گروه‌های انحصاری سرمایه‌داری، یعنی کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها، به انحصار بازار داخلی کشور می‌پردازند و سعی می‌کنند کنترل بازار داخل کشور، از تولید، توزیع و کسب سرمایه را به دست بگیرند و بسیاری از بازیگران خرد را با کمک بانک‌ها از عرصه اقتصادی حذف کنند.

اما با توجه به اقتضائات اقتصاد، از جمله فروش و کسب سود بیشتر، نمی‌توانند تنها به کشور خود اکتفا کنند و در نهایت به بازار دیگر کشورها روی می‌آورند و در صدد قبضه و فتح کشورهای دیگر برمی‌آیند. صنعت برق در کشورهای آمریکا و آلمان می‌تواند مثال خوبی برای توضیحات فوق باشد.

پس از بحران ۱۹۰۰ در آلمان، بانک‌ها با صنایع ارتباطی بسیار قوی داشتند و هنگام بحران، با کمک بانک‌ها، بلعیده‌شدن مؤسسات کوچک توسط مؤسسات بزرگ تسریع شد؛ به‌صورتی که اگر در گذشته ۷ یا ۸ مؤسسه برق وجود داشت، در سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ به دو گروه بزرگ تقسیم شدند. در نهایت، دو شرکت بزرگ برق در آمریکا و آلمان در صدد تصرف جهان بودند.

قدرت‌های امپریالیستی به نام تمدن، آزادی و دموکراسی، ملت‌ها را برده می‌کنند، منابعشان را می‌بلعند و خونشان را می‌مکن.

این جمله لنین با جهانی که در آن سکنی گزیده‌ایم، بسیار هماهنگ است؛ جهانی که تلاش داشت با تمدن‌های ظاهری و عناوینی چون «حقوق بشر» و «برابری»، چهره‌ای بسیار مدرن و پیشرفته به خود بگیرد. اما این چهره بزک‌شده چندان دوام نیاورد و پس از سال‌ها، امپریالیسم دوباره با کمک دولت‌های غربی و آمریکا، چهره واقعی خود را بر همگان آشکار کرد و با افتخار، حقوق شهروندان و آزادی و استقلال دیگر سرزمین‌ها را نادیده گرفت.

امپریالیسم تنها به زمان معاصر محدود نمی‌شود؛ بلکه ریشه در تاریخ زندگی بشر دارد. برای مثال، در روم باستان نیز می‌توان امپریالیسم را مشاهده کرد؛ اقتصادی که بر محور برده‌داری استوار بود و رومیان با تصرف سرزمین‌ها، چشم به جمع‌آوری برده‌ها و غنائم داشتند. اما امپریالیسم در جهان کنونی، که اقتصاد آن به سرمایه مالی وابسته است، به شکل تمرکز قدرت سرمایه‌های مالی، بانک‌ها، شرکت‌های بزرگ و ... ظهور می‌کند.

ولادیمیر ایلیچ لنین در کتاب «امپریالیسم؛ بالاترین مرحله



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هاینینگ در مقاله‌ای تحت عنوان «راه تراست برق» می‌نویسد: «در جهان، شرکت‌های برق دیگری که از این دو به‌کلی مستقل باشند، وجود ندارند.» اما این امر فقط در خصوص برق صدق نمی‌کند، بلکه می‌توان آن را در نفت، کشتی‌رانی و راه‌آهن نیز مشاهده کرد.

ترامپ، چند دهه قبل از به قدرت رسیدن به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، یک تاجر ملک و سرمایه‌گذار مشهور آمریکایی بود که عمده دارایی او هتل‌ها، املاک تجاری و زمین‌های گلف بود. اما ترامپ، مانند همه سرمایه‌داران، برای کسب سود بیشتر نیازمند قدرت سیاسی و نظامی بود؛ به همین دلیل با ورود به سیاست تحت حزب جمهوری خواه، زمینه را برای استعمار و استثمار و به تبع آن کسب درآمد مهیا کرد.

مجله Forbes، یکی از مشهورترین مجلات اقتصادی در آمریکا، در ۱۰ دسامبر ۲۰۲۵ مقاله‌ای تحت عنوان «Presidency Boosts \$3 Billion In A Year Trump's Net Worth By» (ریاست جمهوری، ثروت خالص ترامپ را در مدت یک سال ۳ میلیارد دلار افزایش داد) منتشر کرد.

در این مقاله ابتدا آمده است که «فوربز ۴۰۰» یک رتبه‌بندی سالانه است که مجله Forbes از سال ۱۹۸۲ منتشر می‌کند و ۴۰۰ نفر از ثروتمندترین سرمایه‌داران آمریکایی را بر اساس ارزش خالص دارایی هایشان (Net Worth) فهرست می‌کند. ترامپ همواره علاقه‌مند به حضور در این فهرست بود، تا اینکه در سال ۲۰۲۳ از آن خارج شد. با آغاز فعالیت سیاسی او به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، دوباره به این فهرست بازگشت.

هرچند که دونالد ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری خود دچار کاهش ثروت شد، اما با آغاز فعالیتش به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، رشد مالی بسیار بالایی را تجربه کرد؛ به طوری که ثروت خالص ترامپ در سال ۲۰۲۴، زمانی که در رقابت‌های انتخاباتی بود، ۴/۳ میلیارد دلار بود و اکنون با رشد ۳ میلیارد دلاری، به ۷/۳ میلیارد دلار رسیده است. او امسال در فهرست «فوربز ۴۰۰» رتبه ۲۰۱ را به خود اختصاص داده است. این نشان می‌دهد که هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا تاکنون نتوانسته از موقعیت سیاسی خود به بهترین شکل ممکن برای افزایش ثروت استفاده کند.

اما رمز ارز مهم‌ترین ابزاری بود که به کمک ترامپ آمد. او همراه با خانواده‌اش از پروژه World Liberty Financial رونمایی کرد و پس از ورود به کاخ سفید، یک «میم‌کوین» راه‌اندازی کرد. نکته

مهم ماجرا این است که ترامپ پس از به قدرت رسیدن، قانون نظارت بر رمز ارزها را به تعویق انداخت و از همین طریق توانست میلیاردها دلار ثروت کسب کند.

مجله Forbes در ادامه گزارش‌های خود نشان می‌دهد که ترامپ در یک سال گذشته در چه بخش‌هایی بیشترین کسب ثروت را داشته است:

۱. میم‌کوین: ۷۱۰ میلیون دلار افزایش
۲. دارایی‌های نقدشونده: ۶۶۰ میلیون دلار افزایش
۳. توکن‌های World Liberty Financial: ۳۴۰ میلیون دلار افزایش
۴. کسب و کار استیل کوین: ۲۴۰ میلیون دلار افزایش
۵. پیروزی حقوقی (منافع ناشی از پرونده‌های قضایی): ۴۷۰ میلیون دلار افزایش

۶. کسب و کارهای حق امتیاز (لیسانس) و مدیریت برند: ۴۱۰ میلیون دلار افزایش — ترامپ بدون ساخت و ساز مستقیم، تنها با فروش برند خود، درآمدهای کلانی به دست می‌آورد. انعقاد قرارداد در عربستان، قطر، امارات متحده عربی و هند می‌تواند نمونه‌هایی از آن باشد.

ترامپ و خانواده‌اش، که همواره آرزوی ساختن دهکده‌ای در کنار زمین‌های گلف در اسکاتلند و فلوریدا را در سر می‌پروراند، احتمالاً با کسب قدرت و ثروت بی‌سابقه در تنها یک سال از ریاست جمهوری او، دیگر با این آرزو به عنوان یک هدف دست‌نیافتنی مواجه نیستند.

اما علاوه بر Forbes، نشریه خبری The Week نیز با تیتزر زیر به این موضوع پرداخته است:

A Most Profitable Presidency: Donald Trump Has Billion to His Wealth Since Returning to \$3 Added ?the White House. How

(یک ریاست جمهوری بسیار پرسود: دونالد ترامپ از زمان بازگشت به کاخ سفید، ۳ میلیارد دلار به دارایی‌های خود افزوده است. چگونه؟)

این نشریه ادامه می‌دهد که طبق اسناد منتشر شده از نیویورک تایمز، ترامپ پس از دوره نخست ریاست جمهوری، در اداره امور مالی خود دچار مشکل شده بود، اما در سال ۲۰۲۵، با بازگشت به اتاق بیضی کاخ سفید، توانست دارایی خود را به ۷/۳ میلیارد دلار برساند. به همین دلیل، بسیاری از کارشناسان ضمن انتقاد از ترامپ بر این باور هستند که صندلی ریاست جمهوری کاخ سفید برای او به مکانی صرفاً برای کسب درآمد شخصی تبدیل شده و مرز منافع شخصی و ملی از بین رفته است.

تاجایی که فرد ورتهاایمر، ناظر طولانی مدت واشنگتن، گفته است: «در زمینه استفاده از مقام عمومی برای کسب سود شخصی، ترامپ یک یونیکورن است □ هیچ‌کس حتی نزدیکش هم نیست».

هرچند سخنگوی کاخ سفید، کارولین لیویت، این اتهامات را «پوچ» می‌داند.

اما واقعیت خلاف ادعای کارولین لیویت است. ترامپ یک سرمایه‌دار بود که از قدرت سیاسی برای کسب درآمد بیشتر استفاده کرد.

این نشریه ادامه می‌دهد که ترامپ برخلاف رؤسای جمهوری پیشین آمریکا، که سعی می‌کردند سود شخصی از مقام ریاست جمهوری



هفته نامه غیر برخط اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

مخالفت ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، مواجه شد. به همین دلیل، در نشست که در مارس ۲۰۲۵ در کاخ سفید برگزار شد، زلنسکی از سوی ترامپ و معاونش، جی.دی. ونس، آماج حملات لفظی قرار گرفت. ترامپ ضمن محکوم کردن عملکرد جو بایدن، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، به زلنسکی یادآور شد که او کرایین تنها با کمک نظامی آمریکا سرپا مانده و بدون آن توان مقابله با روسیه را نداشته است. او همچنین تأکید کرد که اوکراین بدون حمایت آمریکا هیچ برگ برنده‌ای ندارد و این یک «معامله سخت» است، زیرا زلنسکی باید تغییر کند.

از سوی دیگر، روسیه پس از آنکه در سال ۲۰۱۴ شبه‌جزیره کریمه را به خاک خود ملحق کرد و از مزایای ژئوپلیتیکی و منابع نفت و گاز آن بهره‌مند شد، به این میزان نیز قانع نماند. در فوریه ۲۰۲۲، به بهانه جلوگیری از نفوذ ناتو، عملیات نظامی گسترده‌ای علیه اوکراین آغاز کرد؛ جنگی که همچنان ادامه دارد.

به نظر می‌رسد ترامپ و پوتین در دیدارها و تماس‌های اخیر خود بر سر اوکراین به نوعی تفاهم رسیده‌اند: روسیه مناطق اشغال شده را حفظ کند و ترامپ با تصاحب معادن مهم اوکراین، به جنگی سه تا چهار ساله پایان دهد. این وضعیت، نمونه‌ای آشکار از امپریالیسم و تقسیم کشورها میان قدرت‌های نظامی و مالی جهان است.

هابسن (اقتصاددان انگلیسی) به تمایز میان استعمار قدیم و استعمار نو می‌پردازد و اشاره می‌کند که در استعمار قدیم، تنها یک کشور یا امپراتوری گسترش می‌یافت، اما در استعمار نو، چند کشور بزرگ و قدرتمند در رقابت برای تصرف کشورها قرار دارند. از سوی دیگر، در استعمار نو، فرصت‌های مالی و کنترل اقتصادی کشورها اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

آنچه امروز در سطح جهان مشاهده می‌شود، حکایت از استعمار نو دارد؛ بدین معنا که کشورهای استعمارگر بر سر تصاحب کشورها با یکدیگر به رقابت می‌پردازند؛ رقابتی که معمولاً با تنش‌های نظامی یا تحریم‌های مالی همراه است. نمونه‌هایی از این وضعیت را می‌توان در رقابت میان آمریکا و چین بر سر تایوان، آمریکا و روسیه بر سر اوکراین، و در نهایت رقابت میان آمریکا، روسیه و چین بر سر ونزوئلا مشاهده کرد.

اما نکته مهم این است که پس از تقسیم جهان میان کشورهای استعمارگر، گاهی اوقات کشورهای مستعمره میان همین قدرت‌ها معامله می‌شوند و قدرتی دیگر عهده‌دار نقش استعمارگر می‌شود. در تحولات اخیر ونزوئلا، احمد بخشایش اردستانی، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس، در اظهاراتی گفته است که آمریکا به احتمال

آشکار نشود، به سهولت این عرف سیاسی و اجتماعی را زیر پا می‌گذارد. هرچند او قبل از ریاست‌جمهوری وعده داده بود که در هیچ معامله‌ای دخالت نخواهد کرد و همه دارایی خود را به پسرانش واگذار کرده است، اما راه‌های دیگری برای کسب ثروت پیدا کرد. برای مثال، بسیاری از هیئت‌های خارجی و شرکت‌ها برای جلب نظر ترامپ در هتل‌های او اقامت می‌کردند. برای نمونه، در سه ماه نخست ۲۰۱۸، درآمد هتل Trump International در منهتن به دلیل رزروهای ولیعهد عربستان ۱۳ درصد افزایش یافت. همچنین کشورهایمانند چین، قطر و امارات در دوره اول ریاست‌جمهوری او، بیش از ۷۵۰ هزار دلار در هتل ترامپ در واشنگتن دی.سی. هزینه کردند.

اما ترامپ دقیقاً مطابق آن چیزی عمل می‌کند که لینن در کتاب «امپریالیسم؛ بالاترین مرحله سرمایه‌داری» توضیح می‌دهد؛ جایی که سرمایه‌داری، در اوج رشد خود، به مرحله امپریالیسم سقوط می‌کند. لینن در این اثر، امپریالیسم را نتیجه طبیعی رشد سرمایه‌داری در جهان می‌داند و بر این باور است که هنگامی که سرمایه‌داری بیش از حد رشد می‌کند، وارد مرحله‌ای شوم به نام امپریالیسم می‌شود؛ مرحله‌ای که نتایج آن در تضاد با آرمان‌های اولیه سرمایه‌داری است.

زیرا اساس سرمایه‌داری بر رقابت آزاد، کاهش قیمت‌ها و در نتیجه حضور بنگاه‌های خرد و کوچک در بازارهای اقتصادی استوار بود، اما در مرحله امپریالیسم، رقابت آزاد در سایه تاریک انحصار قرار می‌گیرد. در این وضعیت، بسیاری از شرکت‌های خرد و تولیدکنندگان کوچک توسط سرمایه‌داران بزرگ بلعیده می‌شوند و بانک‌ها نیز در این فرآیند به کمک بنگاه‌های بزرگ می‌شتابند؛ نه تنها از طریق اعطای تسهیلات، بلکه با ایفای نقش مستقیم در تصمیم‌گیری‌های صنعتی و اقتصادی.

در نتیجه این روند، کشورهای جهان میان قدرت‌های بزرگ تقسیم می‌شوند و دیگر کشوری به‌طور واقعی مستقل باقی نمی‌ماند. در نهایت، قدرت‌های بزرگ برای تصاحب مستعمرات یکدیگر وارد رقابت می‌شوند؛ رقابتی که پیامد آن بروز بحران‌های جهانی، از جمله جنگ و تحریم است. آنچه امروز در اوکراین رخ می‌دهد، نمونه روشنی از این وضعیت است.

اوکراین کشوری است که دو ابرقدرت، روسیه و آمریکا، چشم طمع به آن دوخته‌اند. از یک سو، یکی از شروط ترامپ برای صلح اوکراین، در اختیار گرفتن حدود ۵۰ درصد از منابع معدنی این کشور به عنوان تضمین امنیتی و اقتصادی بود؛ پیشنهادی که به





هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

زیاد در ونزوئلا نفوذ داشته و روسیه نیز احتمالاً در برابر امتیازاتی که در اوکراین از آمریکا دریافت کرده، ونزوئلا را رها کرده است. گویا ترامپ ادامه دهنده سیاست مدار های انگلیسی است چمبرلن امپریالیسم را به عنوان یک سیاست حقیقی و خردمندانه و صرفه جویانه تبلیغ می کند و راهبران سرمایه دارن هنگام تصرف مناطق می گفتند راه نجات در انحصار است و سسیل رودز (بازرگان و سیاستمدار بریتانیایی در جنوب آفریقا و از مشهورترین حامیان سیاست های استعمارگرانه انگلستان) است. سسیل رودز در سال ۱۸۹۵ میلادی، در نامه ای به دوست خود «استد» درباره اندیشه های امپریالیستی اش می گوید:

«دیروز به ایست اند (East End)، محله کارگری لندن، رفته بودم و در جلسه ای که بیکاران تشکیل داده بودند شرکت کردم. آنجا نطق هایی عجیب، پر از فریادهای «نان، نان!» شنیدم و هنگامی که به خانه بازمی گشتم و درباره مناظری که دیده بودم می اندیشیدم، بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم. آرزوی قلبی من حل یک مسئله اجتماعی است؛ یعنی نجات چهل میلیون جمعیت کشور پادشاهی متحد از یک جنگ داخلی هلاکت بار. ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید بر سرزمین های تازه ای دست یابیم تا مازاد جمعیت خود را در آن ها جای دهیم و مناطق تازه ای برای فروش کالاهایی که در کارخانه ها تولید و از معادن استخراج می شود به دست آوریم. من همیشه گفته ام که امپراتوری، مسئله شکم است. اگر خواستار جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید.

ترامپ در ژانویه ۲۰۲۵، در مراسم تحلیف خود، سخنرانی کرد و آغاز یک «دوره طلایی» در آمریکا را اعلام نمود؛ دوره ای که با سیاست های استعماری او، قطعاً می تواند به سقوط، تباهی و تاریکی برای دیگر سرزمین ها منجر شود.

او در همین مراسم از قصد خود برای پایان دادن به همه جنگ ها، کنترل کانال پاناما و تغییر نام خلیج مکزیک سخن گفت. همچنین از عملکرد دوران جو بایدن انتقاد کرد و مدعی شد که تمام پیشرفت های اقتصادی که در زمان او آغاز شده بود، در دوران بایدن به پایان رسید. ترامپ افزود که دولت او تورم بسیار سنگینی تحویل گرفته و وعده کاهش قیمت ها داده است و در ادامه ادعا کرد که تورم متوقف شده است.

این ادعا، بنا بر نوشته های آلن جاف و لوری رابرتسون در نشریه Roll Call، نادرست است. بدترین تورم آمریکا مربوط به دوران پس از جنگ جهانی اول است و تنها نرخ تورم برای دوره ۱۲ ماه منتهی به سپتامبر، ۳ درصد افزایش یافته است. از طرفی، تورم آمریکا از ژانویه تا سپتامبر ۱/۷ درصد افزایش داشته است؛ بنابراین ادعای ترامپ مبنی بر توقف تورم کاملاً نادرست است.

البته ترامپ با اقداماتی مهم، از جمله کاهش مالیات، سرمایه گذاری های داخلی و اعمال تعرفه های تجاری، به اقتصاد آمریکا کمک شایانی کرد. با این حال، به نظر می رسد کشورهای مستعمره آمریکا، به ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس، نقش مهمی در رشد اقتصادی این کشور ایفا کرده اند؛ کشورهایی که ثبات اقتصادی و سیاسی آن ها به آمریکا وابسته است.

به گزارش یورونیوز، در آخرین سفر ترامپ در می ۲۰۲۵ به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، وی قراردادهایی به ارزش ۶۰۰ میلیارد دلار (معادل ۵۳۶ میلیارد یورو) با عربستان سعودی، ۲۴۳

میلیارد دلار (معادل ۲۱۷ میلیارد یورو) با قطر و ۲۰۰ میلیارد دلار (معادل ۱۷۹ میلیارد یورو) امضا کرد. مجموع ارزش این قراردادها در منطقه خلیج فارس به ۱/۴ تریلیون دلار (معادل ۱/۳ تریلیون یورو) می رسد. بخش عمده این قراردادها در زمینه تراشه ها، پروژه های عمرانی، هوش مصنوعی و حتی تجهیزات و تعهدات نظامی بود. با این حال، این قراردادها نظامی هیچ گاه سبب آرامش و امنیت پایدار در کشورهای عربی نشده اند نمونه های بارز این موضوع عبارت اند از:

- حملات حوثی های یمن به پالایشگاه آرامکو در سال ۲۰۱۹.
- پاسخ ایران به تجاوزات آمریکا به تسلیات هسته ای در پایگاه های قطر در ژوئن ۲۰۲۵ (عملیات بشارت فتح).
- تجاوز رژیم صهیونیستی به دوحه، قطر در سپتامبر ۲۰۲۵ با هدف ترور مقامات ارشد حماس.

این رویدادها نشان دهنده حمایت پوشالی آمریکا از کشورهای عربی است و تأکید دارد که آمریکا، تنها با بهانه های ایران ستیزی در منطقه، عمدتاً به دنبال کسب درآمد و افزایش ثروت شخصی خود است. موضوعی که کشورهای عربی به آن واقف هستند، اما پذیرفته اند که اگر مستعمره ای «قمارباز» مانند ترامپ نباشند، آینده سیاسی شان در خطر خواهد بود.

به همین دلیل، عربستان سعودی با توجه به اتفاقات منطقه و عدم تأثیر تضمین های امنیتی آمریکا، در کنار قراردادهای نظامی با این کشور، در سپتامبر ۲۰۲۵ توافقنامه دفاع متقابل راهبردی (SMDA) را با پاکستان امضا کرد.

اما ترامپ در نقشه راه استعمار خود، علاوه بر خاورمیانه، نگاهی جدی به آمریکای لاتین نیز دارد. به همین دلیل، در ۳ ژانویه ۲۰۲۶ تجاوز نظامی خود به ونزوئلا را آغاز کرد. از جمله علل اعلامی این تجاوز از سوی ترامپ می توان به مواردی چون اقدامات تروریستی، قاچاق مواد مخدر و همچنین «نامشروع بودن» دولت نیکلاس مادورو اشاره کرد؛ هرچند پذیرفتن این ادعاها ساده لوحانه است و قطعاً دلایل مهم تر و قوی تری در پشت پرده وجود دارد. رای دریافتن این موضوع، ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که علت اصلی مشکل و اختلاف میان آمریکا و ونزوئلا چیست؟

ریشه این اختلافات به سال ۱۹۹۹ و دوران زمامداری هوگو چاوز بازمی گردد؛ زمانی که چاوز با اتخاذ سیاست های سوسیالیستی، چپ گرایانه و ضد آمریکایی، ایده «انقلاب بولیواری» را پایه گذاری کرد. در پی این سیاست ها، اقداماتی مهم از جمله ملی کردن صنعت نفت ونزوئلا و کاهش محسوس حضور شرکت های آمریکایی در صنعت نفت این کشور صورت گرفت. از سوی دیگر، در آوریل ۲۰۰۱ و در دوران ریاست جمهوری جرج بوش، کودتایی علیه چاوز در خاک ونزوئلا رخ داد که بنا بر اسناد و گزارش ها، دولت جرج بوش از آن مطلع بوده است. در نهایت، این اختلافات از زمان هوگو چاوز آغاز شد و تا دوره نیکلاس مادورو ادامه یافت. ونزوئلا نیز در چارچوب سیاست های سوسیالیستی و ضد امپریالیستی خود، از سال ۱۹۹۹ تا دوران نیکلاس مادورو روابط نزدیکی با رقبای آمریکا، از جمله روسیه، چین، ایران و کوبا برقرار کرد.

ونزوئلا دارای بزرگ ترین ذخایر نفتی جهان است و همچنین برخی از بیشترین ذخایر توسعه نیافته عناصر نادر زمین از جمله لاتانیوم، اسکاندیم و ایتربیسیم در مناطق معدنی خود، به ویژه در شمال و شرق کشور و کمربند اورینوکو، دارد که در زمینه هوش مصنوعی و



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

واشنگتن در تحمیل اراده خود را نشان می دهد. گویی آنچه برای آمریکا غیرقابل تحمل است نه «نقض دموکراسی»، بلکه سرپیچی از منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی آن است.

به تعبیر شکسپیر پناه برد: «جهنم خالی است؛ تمام شیاطین بر روی زمین اند».

گویا ماجراجویی امپریالیستی ترامپ پایانی ندارد. او پس از تحولات رخ داده در ونزوئلا، در اظهاراتی آشکارا تهدیدآمیز اعلام کرد: «فکر می کنم کوبا هم سقوط خواهد کرد». افزون بر این، از ایده انجام عملیات نظامی در کلمبیا — مشابه آنچه در ونزوئلا رخ داد — به عنوان گزینه ای «بسیار خوب و قابل اجرا» یاد کرد.

اما این پایان ماجراجویی امپریالیستی آمریکا نیست. تنها ساعاتی پس از حمله به ونزوئلا، کیتی میلر، همسر دستیار ارشد دونالد ترامپ، تصویری از نقشه گرینلند را منتشر کرد که با رنگ های پرچم ایالات متحده طراحی شده و بر آن عبارت «بفزودی» نقش بسته بود؛ اقدامی تحریک آمیز که به سرعت واکنش دیپلماتیک به دنبال داشت. در پی این اقدام، سفیر دانمارک در واشنگتن رسماً خواستار احترام کامل ایالات متحده به تمامیت ارضی دانمارک شد.

این اقدامات و سخنان ترامپ، بیان کننده سیاست های مردی است که همواره خود را ناجی جهان، برقرار کننده صلح جهانی، پایان دهنده هفت جنگ و حتی مدعی دریافت جایزه صلح نوبل می داند؛ پیامبری دروغین که تنها زیبا سخن می گوید، اما رسالت او چیزی جز ویرانی، غارت، جنگ و نقض آشکار قوانین بین المللی و حقوق بشر نیست.

و افسوس باید خورد بر حال آن دسته از ایرانیانی که با وجود تمام مشکلات سیاسی و اقتصادی ایران — که بر هیچ کس پوشیده نیست — ترامپ را ناجی خود می دانند و بر این گمان اند که او برایشان رفاه و آبادی به ارمغان خواهد آورد؛ حال آنکه ترامپ، امپریالیستی است که نه به مردم ایران، بلکه تنها به نفت، معادن و ثروت این سرزمین می اندیشد.

و سختم را با این حکایت از عبید زاکانی به پایان می برم:

مردی کودکی را دید که می گریست و هرچند مادرش او را نوازش می کرد، خاموش نمی شد. گفت: خاموش شو تا مادرت را به کار گیرم. مادر گفت: این طفل تا آنچه گویی نبیند، به راست نشمارد و باور نکند.



فناوری کاربرد زیادی دارد.

بنابراین، با توجه به نکات فوق، پذیرش توجیهات ترامپ درباره تجاوز به ونزوئلا و ربودن رئیس جمهور این کشور، نیکلاس مادورو — که آشکارا برخلاف قوانین و عرف بین الملل است — نه با هدف مبارزه با قاچاق مواد مخدر، بلکه صرفاً در راستای پیشبرد منافع استعماری، بهره مندی از منابع نفتی و معدنی ونزوئلا و همچنین کاهش نفوذ روسیه و ایران صورت می گیرد.

قطعاً هدف ترامپ نه رفاه و آزادی مردم ونزوئلا بوده است و نه مبارزه با قاچاق مواد مخدر یا نامشروع جلوه دادن دولت مادورو؛ بلکه او آشکارا به ذخایر عظیم نفتی ونزوئلا چشم دوخته است. این مسئله زمانی روشن تر می شود که خبرنگاری از ترامپ می پرسد: «آیا قرار است از دلسی رودریگز (معاون مادورو) بخواهید به چهره های مخالف اجازه بازگشت بدهد یا برخی زندانیان سیاسی را آزاد کند؟»

ترامپ در پاسخ می گوید: «هنوز به آن مرحله نرسیده ایم. در حال حاضر کاری که می خواهیم انجام دهیم این است که وضعیت نفت را سامان بدهیم».

اما ترامپ که همواره از «عدم مشروعیت» و «غیرقانونی بودن» دولت مادورو سخن می گفت، نه تنها در عمل، بلکه حتی در سخنرانی های خود نیز هیچ گونه حمایتی از ماریا کورینا، مخالف سرسخت مادورو، به عمل نیاورد و آشکارا نفت ونزوئلا را بر هر اولویت سیاسی و حقوق بشری دیگری ترجیح داد.

ترامپ در گفت و گو با روزنامه آتلانتیک گفت:

«بازسازی ونزوئلا یا تغییر رژیم — هر چه که آن را بنامید — قطعاً بهتر از وضعیت فعلی است. ما این کشور را اداره خواهیم کرد تا زمانی که یک انتقال قدرت امن و مناسب انجام شود. شرکت های بزرگ نفتی آمریکایی میلیاردها دلار سرمایه گذاری خواهند کرد تا میدان های نفتی ونزوئلا را بازسازی و استخراج کنند؛ اقدامی که نه تنها هزینه های عملیات نظامی را جبران می کند، بلکه کاملاً سودآور نیز خواهد بود».

او همچنین هشدار داد: «اگر دلسی رودریگز با خواسته های آمریکا همکاری نکند، قیمت بسیار بزرگی پرداخت خواهد کرد؛ احتمالاً بزرگ تر از آنچه مادورو پرداخت کرد».

ترامپ در ادامه تصریح کرد که ونزوئلا آخرین کشوری نخواهد بود که با مداخله آمریکا روبه رو می شود و ایالات متحده «حق دارد در هر کشوری از نیمکره غربی که آن را تهدیدی بالقوه یا فرصتی اقتصادی تشخیص دهد، مداخله کند».

اما ترامپ که دیگر هیچ ابایی از آشکار شدن هویت واقعی و ماهیت ویرانگر سیاست های خود ندارد، در تداوم تجاوز به ونزوئلا، حتی به تخریب آرامگاه هوگو چاوز نیز دست زد؛ اقدامی نمادین که نشان دهنده دشمنی عمیق او با هر نشانه ای از استقلال طلبی و مقاومت در آمریکای لاتین است. فراتر از آن، ربودن نیکلاس مادورو — که عملی آشکارا غیرقانونی و مغایر با تمام اصول و عرف بین الملل محسوب می شود — و گرداندن او در خیابان های نیویورک پرده ای دیگر از منطق امپریالیستی و نمایشی دولت ترامپ را عیان ساخت. در همین چارچوب، مارکو روبریو، وزیر خارجه ایالات متحده، در جمع خبرنگاران و با لحنی عصبی و تهدیدآمیز، صرفاً به این دلیل که مادورو خواسته ها و پیشنهادهای آمریکا را نپذیرفته بود، او را «ووحشی» خطاب کرد؛ ادبیاتی که بیش از هر چیز، ناتوانی

اندیشه



انقلاب وُسطی



علیرضا مقدم

قانون هست اما قانونمندی نه! هر اداره تفسیر جداگانه ای دارد هر میز یک روایت است و هر کارمند انبوهی آیین نامه در جیب دارد که هیچ کدام شبیه دیگری نیست!



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

تمام نشانه‌های ظاهری نشان از یک مسأله عمیق دارد، غرولند از پشت‌میزنشینی طولانی، ساعت‌شماری برای پایان روز، مسؤولیت‌گریزی حرفه‌ای، نارضایتی از وضعیت مالی جمله‌های تکراری: سیستم قطعه! فردا بیا! وقت نماز! مسؤولش نیست!

اینجا «وظیفه» کلمه‌ای فراموش شده می‌شود و کارمند به جای چرخاندن چرخ کشور، خود بخشی از اصطکاک شده است.

دولت برایش پدر است، نه کارفرما.

حقوق می‌گیرد برای بودن، نه برای کار کردن.

(۳) قدرت‌زدگی و خودبزرگ‌بینی

لباس اتوکشیده، تکیه بر صندلی چرخان، صدایی که از فرط جدیت می‌کوشد مهم جلوه کند... این‌جا جایی است که کارمند معمولی، به واسطه مهر یک اداره، به‌طور توهمی تبدیل به قدرت می‌شود.

این توهم، خوراکی دارد:

صفی پشت در اتاق

نگاه منتظر مردم

اختیار نه گفتن

در این حالت،

قانون ابزار کنترل است نه خدمت.

مردم مراجعه‌کننده نیستند، مزاحم‌اند.

ناکارآمدی در میدان عمل: روایت یک شکست روزمره.

برای فهمیدن لرزش‌های یک بنا، کافی نیست به معماری آن نگاه کنیم؛ باید ترک‌های روی دیوار را دید. ترک‌هایی که هر روز بزرگ‌تر می‌شوند، اما جامعه چنان به آن عادت کرده‌ایم که دیگر چشم‌مان نمی‌بیندشان.

ترک‌های اداره‌ها، بیمارستان‌ها، شهرداری‌ها، بانک‌ها... ترک‌هایی که نام‌شان را ناکارآمدی میانی می‌گذاریم.

در این فصل، نمونه‌های واقعی این ترک‌ها را یکی‌یکی بررسی می‌کنیم؛ بدون تعارف، بدون اغراق.

(۱) پرونده‌هایی که عمر آدم را می‌بلعند

در هر اداره، پرونده‌هایی هست که مثل بچه‌های یتیم، صاحب دارند اما رسیدگی نمی‌شوند!

گاهی یک امضا، ۲۴ ساعت طول می‌کشد.

و این عادت چرا کاملاً ممکن است روزها زمان ببرد.

و پشت هر تأخیر، یک ذی‌نفع پنهان است، یا یک رابطه آلوده و حتی یک بی‌انگیزگی عادی شده نشسته است.

در این فضای خاک‌گرفته، کارمند برای پیگیری کار مردم، انگار باید لطف کند.

ارباب‌رجوع هم به همان اندازه باید صبر کند، تحمل کند و شاید... چیز دیگری هم بدهد.

(۲) خواب‌سازمانی و بی‌انگیزگی بیماری‌زا



هفته‌نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

۴) فساد دلال‌گونه: امتیاز به جای امضا

فساد فقط اختلاس میلیاردری نیست. گاهی فقط یک پرونده است که اگر راهش را بلد باشی، با یک تماس حل می‌شود و اگر بلد نباشی، هفته‌ها و ماه‌ها پشت در می‌مانی. اینجاست که واسطه همان قدر مهم می‌شود که قانون.

احترام و حق شهروندی جایش را می‌دهد به آشنا داشتن.

این همان سرطان خاموش جامعه است!

فساد خرد، که زندگی را خرد می‌کند.

۵) دانش ناکافی، آموزش فراموش شده

بسیاری از مدیران و کارمندان، در دنیایی کار می‌کنند که فهم آن را ندارند.

سامانه‌ها عوض می‌شوند؛ آیین‌نامه‌ها به‌روزرسانی می‌شوند؛

اما مهارت‌ها ثابت می‌مانند.

این خلأ آموزشی می‌شود:

تصمیم‌گیری‌های غلط

تداخل وظایف

اتلاف منابع

فرسایش روانی همگان

کارمند درمانده، مردم را درمانده‌تر می‌کند.

۶) بی‌قانونی با نقاب قانون

قانون هست اما قانون‌مندی نه! هر اداره، یک تفسیری جداگانه دارد؛ هر میز، یک روایت است؛ هر کارمند، یک دنیا آیین‌نامه در جیب دارد که هیچ‌کدام شبیه دیگری نیست.

همه چیز «طبق مقررات» معطل می‌ماند. اما آن مقررات هرگز روشن نیستند. مردم در هزارتوی بخشنامه‌ها،

فرسوده، ناامید و تحقیر می‌شوند. و یک درد مشترک

از شمال تا جنوب، شرق تا غرب... هر کسی این روایت‌ها را شنیده.

یا خودش تجربه کرده.

اگر این واقعیت را ننویسیم و روایت نکنیم، مقصر فراموش و قربانی خاموش می‌شود...

تبلیغات سیاه؛ وقتی تخریب، اعتبار می‌سازد!

تبلیغات سیاه معمولاً به‌عنوان ابزاری غیراخلاقی، فریبنده و مخرب معرفی می‌شود؛ نوعی جنگ روانی که هدفش نه اقناع مخاطب، بلکه تخریب رقیب است. اما مسأله تبلیغات سیاه، صرفاً در غیراخلاقی بودن آن خلاصه نمی‌شود. مشکل اصلی آنجاست که این شیوه، به‌ویژه در شکل افراطی، اغلب نتیجه‌ای معکوس تولید می‌کند: به‌جای نابود کردن اعتبار هدف، به بازسازی یا حتی تقویت آن کمک می‌کند. اینجاست که تبلیغات سیاه از یک تاکتیک ارتباطی، به یک خطای راهبردی تبدیل می‌شود.

تبلیغات سیاه بر سه ستون استوار است: القای تردید، برجسته‌سازی نقص، و حذف زمینه. در این نوع تبلیغ، مخاطب نه با اطلاعات کامل، بلکه با گزینشی از واقعیت مواجه می‌شود که به‌شکلی هدفمند چیده شده است. تصویر نهایی، الزاماً دروغ نیست؛ اما حقیقت هم نیست. چیزی میان این دو است: واقعیتی بریده‌شده، بدون زمینه و بدون امکان دآوری منصفانه.

در کوتاه‌مدت، تبلیغات سیاه می‌تواند مؤثر به‌نظر برسد. تردید ایجاد می‌کند، ذهن را مشغول می‌سازد و فضای روانی را ملتهب می‌کند. اما همین تأثیر کوتاه‌مدت، اغلب سیاست‌گذاران،

رسانه‌ها و کنش‌گران را به دام افراط می‌اندازد. آن‌ها تصور می‌کنند هرچه شدت تخریب بیشتر شود، اثرگذاری هم افزایش می‌یابد. در حالی که درست در همین نقطه، فرآیند «مبالغه معکوس» آغاز می‌شود.

وقتی تخریب به رویه دائمی تبدیل می‌شود، مخاطب به‌تدریج حساسیت خود را از دست می‌دهد. هر ادعای تازه، نه به‌عنوان افشا، بلکه به‌عنوان ادامه‌ی یک خط تبلیغاتی دیده می‌شود. در این وضعیت، حتی اطلاعات درست هم بی‌اعتبار می‌شوند، چون در بستری آلوده به تخریب مطرح شده‌اند. تبلیغات سیاه، با افراط در خود، اعتبار ابزارهای افشاگری را نیز می‌سوزاند.

از سوی دیگر، تکرار حمله‌ی منفی می‌تواند اثر همدلی معکوس ایجاد کند. مخاطب، به‌ویژه در جوامعی که تجربه‌ی طولانی از تبلیغات دولتی یا جناحی دارند، نسبت به تخریب سازمان‌یافته بدبین است. در نتیجه، فرد یا جریانی که هدف تبلیغات سیاه قرار می‌گیرد، ناخواسته در جایگاه «قربانی» می‌نشیند. قربانی‌ای که لزوماً بی‌خطا نیست، اما در مقایسه با مهاجم، صادق‌تر یا مظلوم‌تر به نظر می‌رسد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که تخریب، به سرمایه نمادین برای هدف تبدیل می‌شود.

تبلیغات سیاه همچنین یک آسیب ساختاری برای خود مجری آن ایجاد می‌کند: فرسایش سرمایه‌ی اخلاقی. کنش‌گری که دائماً از زبان منفی، اتهام، insinuation و روایت‌های نیمه‌کاره استفاده می‌کند، به‌تدریج توان اقناع ایجابی خود را از دست می‌دهد. او دیگر نمی‌تواند از برنامه، راه‌حل یا چشم‌انداز سخن بگوید، زیرا هویت ارتباطی‌اش به «ضد بودن» تقلیل یافته است. در این وضعیت، حتی اگر حرف درستی هم داشته باشد، شنیده نمی‌شود. نکته مهم این است که تبلیغات سیاه معمولاً در غیاب اعتماد عمومی رشد می‌کند. هرچه شکاف اعتماد عمیق‌تر باشد، میدان برای تخریب آماده‌تر است. اما همین فضا، بیشترین ریسک را هم برای تبلیغات سیاه دارد. جامعه‌ی بی‌اعتماد، به همه بدبین است؛ هم به هدف حمله و هم به حمله‌کننده. نتیجه آن است که نه تخریب کامل رخ می‌دهد و نه اقناع شکل می‌گیرد. تنها چیزی که باقی می‌ماند، آشفتگی ذهنی و بی‌تفاوتی سیاسی است.

تبلیغات سیاه، در شکل افراطی، حتی می‌تواند به ضد خودش عمل کند و به نوعی تبلیغ ناخواسته برای هدف بدل شود. نامی که قرار بود تخریب شود، مدام تکرار می‌شود؛ موضوعی که قرار بود فراموش شود، در مرکز توجه می‌ماند. مخاطب، کنج‌کاو می‌شود، جست‌وجو می‌کند و گاه به نتیجه‌ای می‌رسد که با نیت اولیه‌ی تبلیغ‌کننده در تضاد کامل است.

در نهایت، تبلیغات سیاه بیش از آنکه ابزار قدرت باشد، نشانه‌ی ضعف است. نشانه ناتوانی در رقابت ایجابی، در اقناع عقلانی و در ساختن روایت معتبر. جامعه‌ای که در آن تبلیغات سیاه به قاعده بدل شود، نه آگاه‌تر می‌شود و نه منتقدتر؛ بلکه فرسوده‌تر و بدبین‌تر می‌شود.

مسأله این نیست که نقد نباید تند باشد یا افشا نباید صورت بگیرد. مسأله این است که وقتی تخریب جای تحلیل را می‌گیرد و تکرار جای استدلال را، تبلیغات سیاه وارد فاز مبالغه معکوس می‌شود؛ جایی که دیگر نه دشمن را تضعیف می‌کند و نه خود را تقویت، بلکه زمین بازی را برای همه می‌سوزاند.

سیر روشنفکری در ایران



عباس امامی

روشنفکری در ایران یک جریان اتر است که بعضاً به خشونت کشیده شده است.



جریان روشنفکری در ایران از یک سؤال اساسی عباس میرزا در اردوگاه جنگ ایران و روس از ژوهر نماینده دولت فرانسه آغاز می شود: «نمی دانم علت قدرتی که شما اروپایی ها را بر ما مسلط کرده چیست؟»

این سؤال خمیر مایه روشنفکری شد.

روشنفکری در ایران یک جریان اتر است که بعضاً به خشونت کشیده شده است. ولی هر وقت جریان روشنفکری توانست با رسوخ به ارکان نظام، حاکمیت را وادار به تغییر کند موفق بود.

سابقه روشنفکری ایران از دربار آغاز می شود عباس میرزا، قائم مقام و امیر کبیر سرآغاز روشنفکری در ایران هستند اولین پادشاهی که توانست تغییرات را از بالا به پایین اجرا کند ناصرالدین شاه قاجار است و این بخاطر وجود مرجع بلامنازع زمان شیخ انصاری است که سیاستش عدم مداخله در امور جاری کشور بود لذا ناصرالدین شاه بسیار دستش باز بود. دوران ناصری بخاطر مدت طولانی سلطنت ثبات نسبی برقرار بود و از فضای بوجود آمده ناشی از عدم دخالت علما کمال استفاده را برد و ایران در زمینه هنرهای نقاشی، موسیقی و عکاسی که از جانب علما حرام شناخته می شد پیشرفت های خوبی داشت بطوری که اگر ناصرالدین شاه و علائق شخصی او نبود امروز از ۱۵۰ سال پیش هیچ گونه عکس و تصویری نداشتیم.

سفرهای او به اروپا باعث ایجاد فضای بازتری شد بطوری که درباریان به مرور زمان خواستار تحدید اختیارات شاه شدند.

میرزا ملکم خان، مستشار الدوله صاحب کتاب یک کلمه، میرزا حسین خان سپهسالار، آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از جمله روشنفکرانی بودند که تأثیر زیادی بر وقایع بعدی ایران و جنبش مشروطه گذاشتند. همچنان روشنفکران ایرانی اعتقاد به تغییرات از بالا به پایین داشتند لذا روشنفکری در حوزه دربار و اشراف باقی ماند.

فوت شیخ انصاری ناصرالدین شاه را با فضای جدیدی روبرو کرد میرزای شیرازی علی رغم اینکه به توصیه های سید جمال اسدآبادی گوش نکرده و حتی حاضر به ملاقات با او نشده بود در جریان تنباکو به میدان

آمد فتوی تنباکو اولین جرقه های پیوند روشنفکران و مرجعیت بود آنها متوجه شدند تنها قدرتی که می تواند همگرایی ایجاد کند مرجعیت است و بواسطه اینکه حوزه نجف خارج از دسترس پادشاه ایران بود به راحتی در برابر منویات دربار ایستاد. روشنفکران برای اولین بار اقتدار شاه را شکستند هر چند عده ای توقع داشتند میرزا در تضعیف شاه شدت عمل بیشتری نشان دهد اما میرزا با هوشیاری موضوع را خاتمه داد. ولی جریان روشنفکری فتوی را دستمایه خود برای عملیات بعدی قرار داد. در جریان روشنفکری ایران روشنفکرانی ظهور کردند که خارج از بحث شیعه ولی تأثیرگذار بودند.

جنبش بابیه به رهبری سید علی محمد باب مهمترین جنبش مذهبی زمان قاجار بود. با اعدام باب رهبران بعدی، یحیی صبح ازل، بهالله و عبدالبها رهبری جنبش را در خارج از کشور بدست گرفتند.

بعد از مرگ سید باب ابتدا یحیی صبح ازل جانشین او شد البته این جانشینی دوام نیافت ولی چند تن از صبح ازلیان در زمره روشنفکران ملی گرا و ناسیونالیسم ایران هستند دو تن از دامادهای او به نام های میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و همچنین از شخصیت های معروف مثل ملک المتکلمین از آن جمله هستند.

ترور ناصرالدین شاه آنچه در پستوهای روشنفکری تنیده شده بود عیان کرد ولی همچنان جریان روشنفکری از دربار و اشراف تغذیه می شد. مظفرالدین شاه نعمتی بود که در مسیر جنبش روشنفکری و دموکراسی خواهی ایران قرار گرفت ولی همچنان کفه حوزه نجف سنگین تر بود و آزادی خواهان می دانستند سنگ استبداد جز با معاضدت علما از جایش تکان نمی خورد از بخت خوب روشنفکران مرجع واحدی در نجف نبود لذا میرزای نائینی و آخوند خراسانی بار سنگین جنبش مشروطیت را بدوش کشیدند.

نقطه تاریک نهضت مشروطه اعدام شیخ فضل الله بود و این نشان داد هنوز برای گفتگو تمرین آمادگی نداریم و این لکه ننگی برای جنبش روشنفکری بود که صدای اعتراض را با چوبه دار خاموش کردند اعدام شیخ تأثیر بسیار مخربی در روابط جنبش روشنفکری ایران و روحانیون در سال های بعد گذاشت و حوزه نجف احساس غبن کرد تنبیه الامة و تنزیل المله به آب سپرده شد و آتش به جان جنبش افتاد.

به دنبال اعدام شیخ فضل الله و قطع حمایت حوزه نجف جریان روشنفکری یتیم شد و مجبور گشت بار اصلاحات اجتماعی و سیاسی را به تنهایی به دوش بکشد بخصوص اینکه حوزه نجف در دوران آقا سیدابوالحسن اصفهانی رویه عدم مداخله در سیاست را پی گرفت. ناامنی و هرج و مرج های دوران بعد از مشروطه و بیم از اضمحلال مام وطن جریان روشنفکری را واداشت کمر همت به حمایت از سردار سپه ببندد هر چند برای مشروعیت بخشیدن به قدرت، رضاخان به قم عزیمت و حمایت آقایان اصفهانی، نائینی و حائری را بشرط عدم اعلام جمهوری و دفاع از کیان اسلام و تشیع را بدست آورد.

جریان روشنفکری با آمدن رضاشاه در پوست خود نمی گنجید هر آنچه آرزو داشت در همت و قدرت اجرایی رضاشاه می دید رضاشاه در اوایل



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته‌نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

مظفرالدین شاه نعمت بزرگی بود که در مسیر روشنفکری و دموکراسی خواهی ایران قرار گرفت!

سلطنت تأثیر پذیری مناسبی از روشنفکران داشت ولی به مرور زمان اولین قربانیان او روشنفکرانی بودند که زمانی در به قدرت رساندن او تلاش کرده بودند. تیمورتاش، داور، سردار اسعد بختیاری، آیرم، فروغی، نصرت الدوله فیروز از جمله آنها بودند که یا کشته شدند یا خانه نشین یا فراری از وطن.

جریان روشنفکری در ده سال آخر رضا شاه به انزوا رفت.

خسرونت رضا شاه نسبت به جریان روشنفکری اصیل و مستقل ایران باعث شد روشنفکران لب فرو بسته و سکوت اختیار کنند جریان روشنفکری صادقی که دل در گرو پیشرفت و عظمت کشور داشت جای خودش را به گروه‌هایی داد که سر در هوای مرام اشتراکی داشتند. جرقه‌های روشنفکری چپ از دانشجویان اعزامی به فرنگ آغاز شد سوغات آنها تفکراتی بود که جامعه مذهبی و سنتی ایران سال‌ها با آن فاصله داشت گروه ۵۳ نفر به رهبری دکتر ارانی از بارزترین روشنفکران چپ ایران بودند که بازماندگان آن بعد از شهریور ۲۰ با تشکیل حزب توده در صحنه سیاسی ایران عرض اندام کردند جالب آنکه اکثر رهبران آن به نوعی از طبقه اشراف و روحانیون بودند.

شهریور بیست سرآغاز طغیان جریان روشنفکری به محاق رفته ایران است در تاریخ ایران هیچوقت دهه ۲۰ تکرار نشد فضای باز سیاسی حاصل از سقوط رضاشاه و روی کار آمدن پادشاهی جوان که هنوز زیر سایه اقتدار پدر و مدیون اشراف و سیاست مداران بزرگ هست فرصتی مغتنم برای همه جریان های روشنفکری اعم از چپ و راست و مذهبی بود.

صحنه همانند گذشته در اختیار جناح خاصی نبود همه جریان‌های روشنفکری در عرصه سیاست عرض اندام می کردند و بواسطه آزادی‌های بوجود آمده همه گروه‌های سیاسی در مجلس شورای ملی نماینده داشتند از این بهتر نمی شد فضایی که آرزوی دیرینه همه جناح‌ها و مردم بود. جناح چپ با شعارهای برابری و مساوات دل از توده‌های مردم بخصوص جوانان ربوده بود و یک تاز عرصه سیاسی شده بود ولی یک خبط استراتژیک در ماجرای آذربایجان و ملی شدن نفت و وابستگی عریان به همسایه شمالی آنچه در مدت کوتاهی بدست آورده بود از کف داد.

ملی شدن نفت دوباره جریان‌ات ملی و مذهبی را بهم نزدیک کرد. ولی هر چه می گذشت دسیسه چپ ها که از قدرت گرفتن جریان‌ات ملی و مذهبی بیم داشتند با شیطنت و اشتباهات هر دو طرف ملیون و مذهبی‌ها اتحاد آنها از هم پاشید و خسران عظیمی به جریان دموکراسی خواهی و روشنفکری ایران وارد کرد.

کودتای ۲۸ مرداد شاه را یک تاز عرصه سیاست کرد مرجعیت زمان آیت الله بروجردی از بیم تسلط جریان‌های چپ و اختلاف نظرهایی که با آیت‌الله کاشانی داشت جریان‌ات تندرو مذهبی را کنترل کرد و حتی نسبت به اعدام نواب صفوی سکوت اختیار کرد.

جریان‌های ملی با تشکیل احزاب و ائتلاف سعی در سازماندهی خود کردند ولی مذهبی‌ها با پشتوانه حوزه‌های دینی نسبت به بازبایی و بازنگری اهداف، سیاست‌ها و خط مشی آینده مصمم شدند.

مرگ آیت‌الله بروجردی عرصه را برای سایر مراجع باز کرد و وحدت و یکپارچگی حوزه قم را که سال‌ها در اختیار آیات عظام عبدالکریم خائری یزدی و بروجردی بود از بین برد.

خرداد ۴۲ نقطه عطفی برای بازبایی جریان‌ات روشنفکری بود ملی مذهبی‌ها که یک سر در مذهب و یک سر سودای ناسیونالیسم ایرانی آمیخته به مذهب تشیع را در اندیشه داشتند سر برآوردند.

شاه برای رسیدن به برنامه‌های خود از سرکوب همه جناح‌های سیاسی و روشنفکری فرو گذار نکرد. برای اولین بار جنبش‌های چریکی با تمسک به جریان‌ات چپ و آمیخته با اسلام نضج گرفت.

دهه چهل اوج جریان‌ات روشنفکری ملی، مذهبی و چپ بود. فشارهای سیاسی و سرکوب شدید، عده‌ای از جوانان را به مبارزه مسلحانه سوق داد هرچند استخوان بندی اصلی روشنفکری هنوز به اصلاحات امید داشت ولی در جذب جوانان موفقیت چندانی نداشت به مرور جنبش‌های چپ

با الهام از مبارزات چریکی خارج از کشور اقدام به ترورهای سیاسی کردند این کار نظام شاهنشاهی را وادار به خشونت متقابل کرد جنبش‌های چپ با شعارهای آرمان خواهی جو غالب دانشگاه‌های کشور بود.

جریان‌های مذهبی برای از دست ندادن فضای مبارزه اقدام به بازنگری در اندیشه‌های مذهبی کردند و نوعی اسلام انقلابی شیعه با تمسک به حادثه عاشورا را پی ریزی کردند آنها حتی با تفسیر بعضی از آیات قرآن مبارزات مسلحانه و انقلابی را توجیه کردند آیت الله طالقانی از بارزترین چهره‌های انقلابی مقبول همه جناح‌های مبارز بود هر چند بین خود روحانیون در باره طرز برخورد با چپی‌ها اختلاف افتاد و منجر به فتوی نجاست آنها شد ولی طالقانی همچنان مرضی الطرفین همه باقی ماند. شاه تمام قوای سیستم امنیتی را در جهت سرکوب روشنفکری بسیج کرد چون گمان می کرد آنها تنها گروهی هستند که برای اداره کردن جامعه برنامه و هدف دارند.

مشکل روشنفکری چپ نداشتن پایگاه اجتماعی بود حادثه سیاهکل و دستگیری باقی مانده چریک‌ها توسط مردم و ضرب و شتم آنها از طرف روستائیان زنگ هشدار برای اندیشه‌های خام و آرمانی آنها بود.

روشنفکری دینی تصمیم به حضور در قلب پایگاه چپ‌ها گرفت هرچند مساجد در اختیار مذهبیون بود ولی روشنفکران دینی تصمیم به حضور در دانشگاه‌ها گرفتند شهید مطهری از شاخص ترین چهره‌های روشنفکری دینی که مسلط به فلسفه و فقهات بود در دانشگاه حضور پیدا کرد ولی

برای تبیین و تهییج جوانان کافی نبود و نتوانست نتیجه مطلوب بگیرد. اواخر دهه چهل فردی در تاریخ روشنفکری ایران ظهور کرد که همه معادلات گروه‌های چپ و مذهبی را بهم ریخت. او ساحر کلمات بود سخنرانی‌های او در حسینیه ارشاد از شور و هیجانی وصف نشدنی برخوردار بود. مخاطبان او از شنیدن کلام او به وجد می آمدند. دکتر علی شریعتی قلب آرمان‌های چپ را نشانه رفته بود و با خلق تشیع سرخ علوی و تشریح قهرمانانی چون سلمان و اباذر و الهام از حادثه عاشورا توانست پرچم مبارزه را از دست چپ‌ها بگیرد حالا روشنفکران مذهبی بازی را حتی در خانه رقیب یعنی دانشگاه‌ها برده بودند شریعتی دلربا ترین مبارز جناح روشنفکری دینی شده بود و همه معادلات چپ‌ها، مذهبی‌ها و حتی نظام شاهنشاهی را بهم ریخته بود. او توانست فضای هیجانی دانشگاه‌ها و قاطبه جوانان را بدست گیرد. رسوخ اندیشه‌های او در عمق جان جوانان چنان بود که سایر جنبش‌های روشنفکری حتی مذهبیون را تحت تأثیر قرار داد و باعث اختلاف میان آنها شد.

جنبش روشنفکری مذهبی سعی کرد تعالیم مذهبی را با عقل تطبیق و چهره‌ای مقبول‌تر از خود ارائه کند.

هر چند قاطبه مردم هنوز سنتی و به گرایش‌ات مذهبی متمایل بودند.

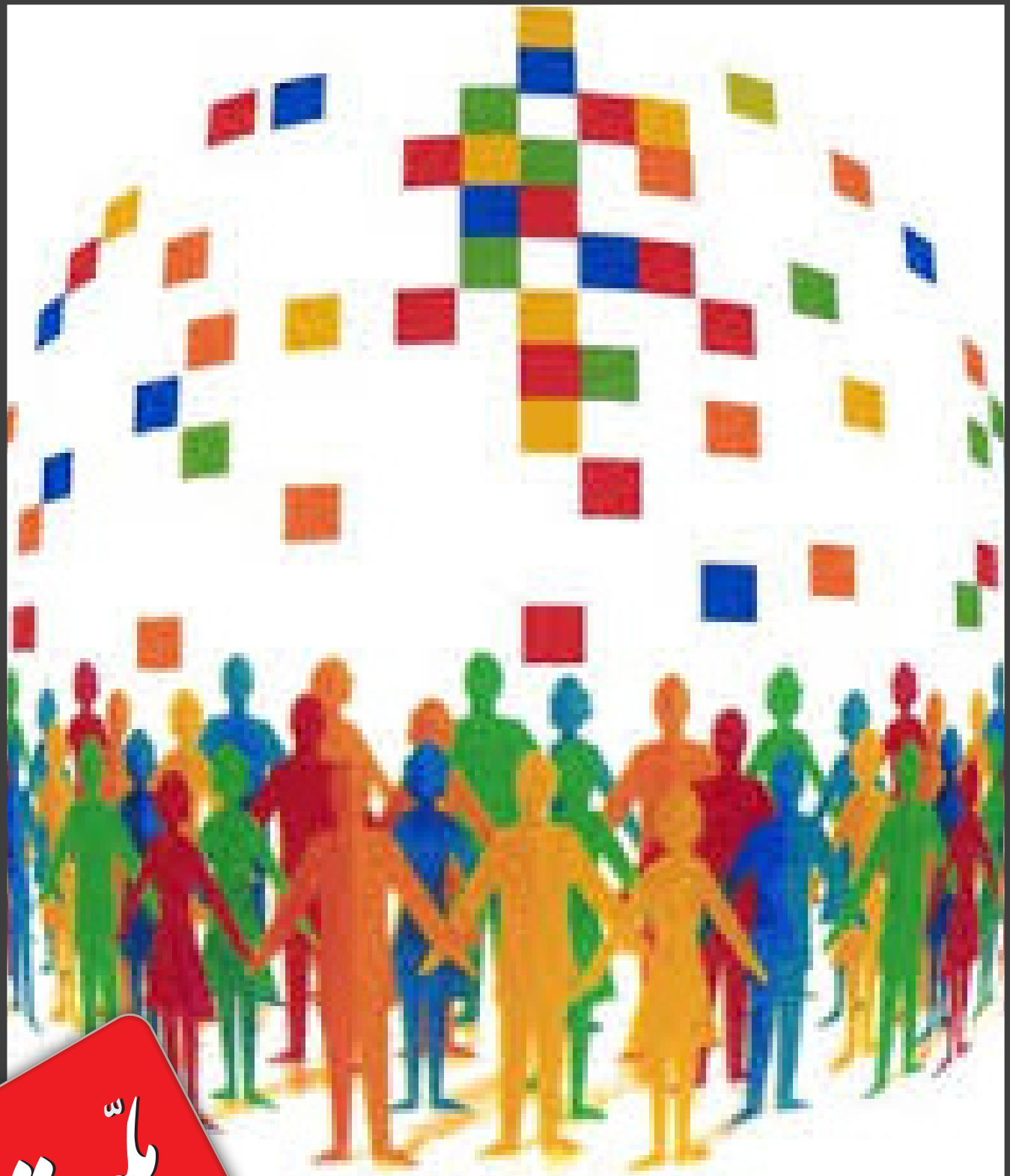
شاه همچنان به سرکوب چپ‌ها ادامه داد و ناخواسته میدان و صحنه را در اختیار روشنفکران دینی قرار داد.

نیمه اول دهه پنجاه سیستم امنیتی شاه سرمست از سرکوب گروه‌های چپ بود تقریباً اکثریت شاکله همه سازمان‌های چپی دستگیر، کشته یا اعدام شده بودند. ولی در لایه‌های زیرین جامعه، انقلاب در حال غنی سازی بود روشنفکران دینی و ملی گراها خسته از ۵۰ سال مبارزه به اندیشه‌های کسی پناه بردند که نه سختی با چپ داشت نه با ملی گرایی، او ریشه در عمق جامعه مذهبی و سنتی داشت ولی شاگردانی تربیت کرده بود که ارتباط مؤثری با همه جناح‌های سیاسی داشتند لذا توانستند یک همگرایی مؤثر جهت مبارزه با نظام مستقر ایجاد کنند. اندیشه‌های امام خمینی بواسطه رسوخ مذهب تا پایین ترین واحد های اجتماع یعنی روستاها نفوذ داشت و با استفاده از پتانسیل مساجد توانست بسیج مؤثری در مبارزه ایجاد کند موضوعی که چپی‌ها و روشنفکران دینی از این نظر نقطه ضعف داشتند امام خمینی توانست جمع اضداد را زیر لوای اندیشه جمهوری‌ت گرد آورد و همه گروه‌های سیاسی به ندای او لبیک گفتند.

انسجام سیاسی صورت گرفته منجر به انقلابی شد که شباهتی نه به آرمان‌های چپ داشت و نه اندیشه‌های ملی گراها و روشنفکران دینی که خود آنها نیز در دوران بعد از انقلاب دچار محدودیت و تنگنا شدند.

ماه عسل دوران انقلاب کوتاه بود ابتدا چپ‌ها بدنبال سهم خواهی سرکوب شدند. ملی گراها در تنگنای فضای ایجاد شده خانه نشین شدند. روشنفکران دینی نیز به مرور صحنه رو به رقبای مذهبی و سنتی واگذاشتند.

اجتماعی



اراده ملت
هفته نامه

نسلی ربوده شده؛ کودکانی که به بردگی نوین فروخته شدند



نیروانا مهرآیین
دکتری حقوق بین الملل

این بحران تهدیدی برای جامعه است، نسلی که باید آینده ساز کشور باشد، پیش از آنکه فرصت رشد پیدا کند قربانی می شود.

دختر «تصمیم می گیرند، او را به ازدواج وامی دارند؛ گاهی با رضایت محدود یا تحمیلی، و گاهی بدون اطلاع یا رضایت واقعی دختر. در این شرایط، حق انتخاب، حق تحصیل، حق سلامت و حتی حق داشتن کودکی کاملاً پایمال می شود. دختران پیش از آنکه فرصت کنند دوستی و بازی را تجربه کنند، تحت فشار تصمیماتی قرار می گیرند که زندگی آنها را برای همیشه تغییر می دهد و مسیر آینده شان را محدود می کند.

نهادهای بین المللی حقوق بشر و کنوانسیون های جهانی، ازدواج زودهنگام با اجبار یا تحت فشار اقتصادی را مصداق «ازدواج اجباری» و «بردگی نوین» می دانند. وقتی فردی زیر سن بلوغ مجبور به ازدواج شود، نمی توان رضایت واقعی او را پذیرفت و ماهیت قانونی و اخلاقی ازدواج زیر سؤال می رود؛ در عمل، این وضعیت استثمار انسانی را باز تولید می کند و آینده نسلی را

متن گزارش:

در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران، دخترانی زندگی می کنند که پیش از آنکه فرصت تجربه واقعی کودکی را پیدا کنند، مجبور می شوند وارد دنیای بزرگ سالان شوند؛ دنیایی پر از مسؤولیت، محدودیت و فشار. آن ها بازی و مدرسه را رها می کنند، رؤیاهای خود را کنار می گذارند و ناگهان در دام ازدواج زودهنگام و اجباری گرفتار می شوند. این ازدواج ها، گرچه از منظر برخی قوانین «مشروع» جلوه می کنند، در واقع نوعی بردگی نوین هستند؛ بردگی ای بدون زنجیر و زندان، اما با سال ها محدودیت آزادی، تحصیل و رشد.

کودک همسری، ازدواج دختران زیر سن بلوغ جسمی و روانی است که اغلب ناشی از ترکیبی از فقر، فشار اقتصادی، نابرابری جنسیتی و سنت های فرهنگی است. خانواده ها در بسیاری موارد با این توجیه که «برای آینده



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴





هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

حق آن هاست؛ حق تحصیل، رشد، انتخاب و امنیت. حمایت اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها نیز ضروری است؛ ارائه فرصت‌های شغلی، آموزش فنی و حرفه‌ای و تأمین اجتماعی می‌تواند انگیزه از دواج برای فرار از فقر را کاهش دهد. شبکه‌های حمایتی و روانی برای قربانیان، شامل مشاوره، حمایت حقوقی، ادامه تحصیل و بازگشت به مدرسه، می‌تواند آثار مخرب جسمی، روانی و اجتماعی را کاهش دهد و آینده‌ای روشن‌تر برای آنان فراهم کند. این گزارش، داستان دخترانی است که «فروخته» شده‌اند؛ نه کالا، بلکه انسان. داستان نسلی که کودکی‌اش را ندیده و جامعه‌ای که هنوز چشم بر رنج آنان بسته است؛ پردگی نوینی که به نام «ازدواج» پنهان شده است. اگر جامعه سکوت کند، فقر و نابرابری ادامه یابد و حمایت‌ها شکل نگیرد، هر روز دختران بیشتری قربانی خواهند شد؛ نسلی که نه کودکی دارد، نه حق انتخاب، و نه آینده‌ای روشن.

اما هنوز فرصت هست. با اصلاح قانون، آموزش، حمایت اجتماعی و عدالت می‌توان چرخه کودک‌همسری را شکست و نسلی را نجات داد که کودکی، امید و کرامت انسانی دارد. این نجات تنها با تغییر نگاه جامعه و بازنگری در هنجارها و سنت‌هایی ممکن است که نسل‌ها بر دختران تحمیل شده‌اند. باید باور کنیم که کودکی یک حق غیرقابل انتقال است، و هیچ دختر یا پسری نباید مجبور شود برای زنده ماندن یا حفظ شرف خانواده، از کودکی و تحصیل خود بگذرد.

مبارزه با کودک‌همسری به معنای اصلاح قانون نیست؛ به معنای تغییر فرهنگ و آگاهی عمومی هم هست. رسانه‌ها، مدارس، فعالان مدنی و رهبران محلی نقش حیاتی دارند. وقتی خانواده‌ها و جامعه به درک واقعی از حقوق کودک برسند، وقتی دختران بدانند که می‌توانند رؤیاهای خود را دنبال کنند و تنها بر اساس خواست خود تصمیم بگیرند، انگیزه از دواج‌های زود هنگام کاهش می‌یابد. باید فرصت‌های آموزشی، شغلی و حمایت‌های مالی ایجاد شود تا فشار اقتصادی دیگر بهانه‌ای برای ازدواج کودک‌کان نباشد.

در کنار پیشگیری، حمایت از قربانیان فعلی نیز ضروری است. دخترانی که پیش از بلوغ وارد زندگی مشترک شده‌اند، نیازمند حمایت جسمی، روانی و اجتماعی هستند. باید امکان بازگشت به مدرسه فراهم شود، دسترسی به مشاوره و حمایت حقوقی ممکن باشد و مادران نوجوان از خدمات ویژه بهره‌مند شوند. این حمایت‌ها نه تنها زندگی فردی آنان را بهبود می‌بخشد، بلکه به بازسازی اعتماد و امید به آینده کمک می‌کند و شکلی از عدالت باز تولید می‌کند.

تجربه‌های میدانی نشان می‌دهد که حتی تغییرات کوچک، می‌تواند زندگی دختران را به طور بنیادین دگرگون کند. دخترانی که به مدرسه بازگشته‌اند یا از دواج اجباری رهایی یافته‌اند، نمونه‌هایی از قدرت تغییر هستند؛ نمونه‌هایی که نشان می‌دهند وقتی جامعه تصمیم می‌گیرد، قوانین و حمایت‌ها همراه شوند، آینده می‌تواند روشن شود. این تغییر، نسل‌های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ نسلی که با کودکی و آزادی رشد می‌کند و می‌تواند جامعه‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر بسازد.

اما سکوت و بی‌توجهی همچنان خطرناک است. اگر رسانه‌ها، نهادهای مدنی و قانونگذار با جدیت عمل نکنند، اگر فقر و نابرابری همچنان بدون راهکار باقی بماند، هر روز دختران بیشتری قربانی خواهند شد. آنان که باید آینده‌ساز جامعه باشند، در همان سن کودکی رבוده می‌شوند و چرخه‌ای معیوب از نابرابری، فقر و استثمار باز تولید می‌شود. مابه عنوان جامعه مسئولیم؛ مسئول نجات نسلی که کودکی، تحصیل و آزادی انتخابش رבוده شده است.

این بحران، فقط یک آسیب فردی یا فرهنگی نیست؛ بلکه تهدیدی ساختاری است که سلامت، آینده و پویایی اجتماعی را هدف گرفته است. توقف آن، تنها با هم‌افزایی قانون، آموزش، حمایت اجتماعی و فرهنگ‌سازی امکان‌پذیر است. هر یک از ما، با آگاهی، اقدام و حساسیت، می‌توانیم بخشی از تغییر باشیم.

نجات این نسل یعنی نجات آینده کشور و بازگرداندن کرامت و امید به زندگی دخترانی که پیش از زمان خود مجبور به بار زندگی شده‌اند.

درهم می‌شکند که می‌توانست سازنده جامعه باشد.

در ایران نیز پژوهش‌ها و گزارش‌های فعالان حقوق کودک نشان می‌دهد کودک‌همسری در برخی مناطق، چه به صورت آشکار و چه پنهان، ادامه دارد. دلایل این پدیده تعدد فقر و بی‌ثباتی اقتصادی، نابرابری جنسیتی، سنت‌های فرهنگی، فقدان آگاهی درباره حقوق کودک، فشار اجتماعی برای «تأمین آینده دختر» یا «حفظ شرف خانواده»، و ضعف نظارت قانونی و اجرایی، دخترانی که در چنین شرایطی زندگی می‌کنند، اغلب بدون هیچ انتخاب واقعی مجبور به ترک مدرسه و ورود به زندگی مشترک می‌شوند. پیامدهای این وضعیت فراتر از زندگی فردی است. دخترانی که پیش از بلوغ وارد زندگی مشترک می‌شوند، تحصیل را کنار می‌گذارند و رؤیاهای آرزوهایشان خاموش می‌شود. به جای درس و پیشرفت، مسئولیت‌های خانه، همسر و گاهی مادر شدن بر دوششان گذاشته می‌شود. بارداری زود هنگام در چنین شرایطی با خطرات جدی جسمی همراه است؛ زایمان پرخطر، مرگ و میر مادر یا کودک، مشکلات بهداشتی مزمن و فشار بر بدن در حال رشد دختران. این فشارها نه تنها جسم آنها، بلکه روان و روحشان را نیز تخریب می‌کند و تجربه کودکی را از آنها ربوده است.

از منظر روانی، فشار، استرس، خشونت خانگی، سوءاستفاده جسمی و جنسی، افسردگی و حس بی‌عدالتی بخشی از زندگی روزمره دخترانی است که به اجبار یا تحت فشار وارد ازدواج شده‌اند. آن‌ها عملاً توانایی دفاع از حقوق خود را ندارند و سال‌ها تحت سلطه جبر اجتماعی و فرهنگی باقی می‌مانند. همین سلطه و نبود حمایت، آنان را در چرخه‌ای طولانی از استثمار گرفتار می‌کند و آینده‌شان را می‌سوزاند.

این بحران نه تنها یک مسأله فردی، بلکه تهدیدی برای جامعه است. نسلی که باید آینده‌ساز کشور باشد، پیش از آنکه فرصت رشد پیدا کند، قربانی می‌شود. پیامد این بحران شامل کاهش سطح آموزش عمومی، تضعیف مشارکت زنان در اقتصاد و اجتماع، افزایش آسیب‌های خانوادگی و اجتماعی، استمرار چرخه فقر و نابرابری و بازتولید فرهنگ استثمار کودک‌کان است.

ابعاد فرهنگی و اجتماعی مسأله عمیق است. ازدواج زود هنگام بشدت با تابوها، هنجارهای سنتی و ساختار قدرت محلی گره خورده است. بسیاری از خانواده‌ها این ازدواج‌ها را برای «حفظ شرف خانواده» ضروری می‌دانند، در حالی که در عمل آینده دختران و سلامت روان و جسم آنان را قربانی می‌کنند. فشار اجتماعی و نگاه تحقیرآمیز جامعه به دختران مجرد، انگیزه‌ای برای ازدواج‌های زود هنگام ایجاد می‌کند و حتی دخترانی که می‌خواهند تحصیل کنند، گاهی تحت فشار روانی قرار می‌گیرند.

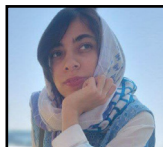
ازدواج زود هنگام کودک، شکلی مدرن از استثمار انسانی است؛ استثمار که با رضایت ظاهری یا تحمیلی، تفاوت شدید قدرت، فقر، فشار اقتصادی و نابرابری جنسیتی انجام می‌شود. دخترانی که گرفتار چنین ازدواج‌هایی می‌شوند، نه تنها از تحصیل و کودکی محروم می‌شوند، بلکه از تجربه انسانی و عاطفی زندگی نیز باز می‌مانند.

بسیاری از آنان که مادر می‌شوند، هنوز جسم و ذهن آماده پذیرش مسئولیت‌های مادری نیست و همین امر خطرات جدی برای سلامت جسمی و روانی آنان و فرزندان‌شان ایجاد می‌کند.

واقعیت آن است که یافتن نمونه‌های علنی از دواج اجباری با اسامی واقعی دشوار است؛ اغلب گزارش‌ها با هویت مستعار منتشر می‌شوند تا امنیت افراد حفظ شود. با این حال، همین شواهد غیررسمی و منطقه‌ای، الگویی هشداردهنده از استثمار واقعی کودک‌کان ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که این پدیده نه یک استثنا، بلکه مشکلی سیستماتیک است که نسل‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برای مقابله با این بحران، اصلاحات گسترده لازم است. قانون باید سن قانونی ازدواج را منطقی تعیین کند، استثناهای حذف شوند و هیچ ازدواج زیر سن بلوغ با رضایت قاضی پذیرفته نشود. آموزش و آگاهی عمومی باید ابزار پیشگیری باشد؛ خانواده‌ها، مدارس، رسانه‌ها و جوامع محلی باید درباره حقوق کودک، خطرات ازدواج زود هنگام و پیامدهای آن آگاه شوند و دختران بدانند کودکی

کودک و شاهنامه



مریم مازوچی

مامانم کتاب را از دستم می گرفت و می گفت هر وقت رفتی مدرسه خواندن و نوشتن بلد شدی می گذارم کتاب های من را بخوانی. مادرم نمی توانست مرا کنترل کند هر وقت می خواست کتاب بخواند شاهنامه را داخل کمد اسباب بازی هایم پیدا می کرد. من وقتی که بازی می کردم، کتاب شاهنامه مادرم را از کتابخانه اش بر می داشتم و مثل مادرم که برایم قصه های شاهنامه را تعریف می کرد من برای عروسک هایم شاهنامه می خواندم. وقتی به کلاس دوم رفتم، مادرم مرا به کلاس های نقالی برد و آنجا من توانستم مثل مادرم عاشق شاهنامه بشوم و از آن هادرس بگیرم.

در همایش نشسته بودم، بعد از سخنرانی نوبت به دختری شد که باید نقالی می کرد دختر ۹ یا ۱۲ ساله بود چه قدر قشنگ شاهنامه را می دانست و نقالی می کرد آخر مراسم دختر را دیدم و به او گفتم چه طوری با نقالی و شاهنامه آشنا شدی؟

به هم گفتم: مادرم از وقتی که بچه بودم، شب ها برای من قصه های شاهنامه را می خواند و هر وقت که او را می دیدم در خانه داشت شاهنامه یا شعرهای فارسی را می خواند. وقتی ۶ ساله بودم، سراغ کتابخانه اش می رفتم از کنجکاوای شاهنامه را بر می داشتم و ورق می زدم.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

کارگران؛ عامل اصلی توسعه و شکوفایی اقتصادی



حسن غلامی

جامعه‌ای که به کارگر احترام نگذارد، در حقیقت به فرهنگ کار بی‌اعتناست و این بی‌اعتنایی دیر یازود در سطح اقتصاد ملی بازتاب می‌یابد



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

از دیدگاه نظری، کارگران یکی از عوامل اصلی تشکیل سرمایه در یک کشور هستند. اقتصاددانان توسعه بر این باورند که سرمایه فیزیکی (ماشین‌آلات و تجهیزات) زمانی سودآور است که با سرمایه انسانی همراه شود. این سرمایه انسانی همان دانش، تجربه و مهارت کارگر است که به تولید معنا می‌دهد. اگر سیاست‌گذاران، آموزش شغلی، امنیت کاری و بازآموزی مستمر کارگران را در اولویت قرار دهند، اثر آن در بلندمدت به صورت افزایش کیفیت تولید، صادرات رقابتی و رشد اقتصادی نمایان می‌شود.

کارگران نه تنها در سطح خرد (واحد تولیدی و سازمان) بلکه در سطح کلان اقتصاد، نقش تعیین‌کننده دارند. ثبات اجتماعی، امنیت اقتصادی و توسعه ملی بدون رضایت و پایداری طبقه کارگر ممکن نیست. هنگامی که حقوق، بیمه، دستمزد عادلانه و محیط کاری ایمن تأمین شود، کارگر با انگیزه بالا در مسیر اهداف ملی حرکت می‌کند. به همین دلیل، سیاست‌های حمایتی کارگری باید بخشی جدایی‌ناپذیر از راهبردهای توسعه اقتصادی کشور باشد. حمایت‌های دولتی، تشکلهای کارگری مستقل، و گفت‌وگوی سازنده میان کارگر و کارفرما، سه رکن مهم شکل‌گیری عدالت اقتصادی هستند.

با وجود این جایگاه رفیع، طبقه کارگر با چالش‌هایی نیز مواجه

در اقتصاد مدرن، تولید و بهره‌وری دو شاخص کلیدی شکوفایی اقتصادی هستند و کارگران در مرکز این دو مفهوم قرار دارند. هر کارخانه، واحد تولیدی یا سازمان خدماتی، اگر فاقد نیروی انسانی کارآمد و متعهد باشد، حتی با پیشرفته‌ترین ماشین‌آلات نیز به بازده مطلوب نخواهد رسید. تجربه کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که پشت هر موفقیت اقتصادی، جامعه‌ای با احترام به کار و کارگر قرار دارد. در ژاپن، آلمان یا کره جنوبی، توجه به آموزش، امنیت شغلی و رفاه کارگران جزء سیاست‌های اصلی دولت‌هاست؛ زیرا آنان دریافته‌اند که سرمایه انسانی مهم‌تر از سرمایه مالی است.

در ایران نیز کارگران نقش ویژه‌ای در تحقق اهداف توسعه دارند. بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی کشور حاصل زحمات میلیون‌ها زن و مردی است که در کارگاه‌ها، معادن، کارخانه‌ها، مزارع و واحدهای خدماتی فعالیت می‌کنند. رشد صنعت، عمران شهری، و حتی بخش کشاورزی بدون نیروی کار متخصص و مسئولیت‌پذیر امکان‌پذیر نیست. بنابراین، نگاه به کارگران باید از زاویه «نیروی انسانی مؤثر» و نه صرفاً «هزینه تولید» صورت گیرد. زمانی که کارگر شأن واقعی خود را در نظام اقتصادی بیابد، انگیزه و احساس تعلق او افزایش یافته و در نتیجه بهره‌وری اقتصادی نیز بالا می‌رود.





هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

است. تغییرات سریع فناوری، جهانی شدن اقتصاد، و رقابت فزاینده در بازارها موجب شده است بسیاری از مشاغل سنتی یا از بین بروند یا نیاز به مهارت‌های جدید داشته باشند. بنابراین سرمایه‌گذاری در آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و ارتقای سطح دانش کارگران، ضرورتی انکارناپذیر است. اگر این موضوع نادیده گرفته شود، شکاف میان نیروی کار و بازار تولید، به کاهش بهره‌وری و افزایش بیکاری می‌انجامد. توجه به این مسئله می‌تواند ضامن پایداری طبقه کارگر و در نتیجه پایداری اقتصاد ملی باشد.

از سوی دیگر، جنبه انسانی و فرهنگی کار نیز نباید فراموش شود. کارگران حامل ارزش‌های اجتماعی از جمله صداقت، تلاش، نظم و روح جمعی‌اند. جامعه‌ای که به کارگر احترام نگذارد، در حقیقت به فرهنگ کار بی‌اعتناست و این بی‌اعتنایی دیر یا زود در سطح اقتصاد ملی بازتاب می‌یابد. تجلیل از مقام کارگر، صرفاً در برگزاری آیین‌های نمادین خلاصه نمی‌شود، بلکه باید در سیاست‌های واقعی حمایتی، تقویت آموزش کار و بهبود کیفیت زندگی آنان نمود پیدا کند.

در فرایند توسعه پایدار، هر کشور به تعادل میان سرمایه، فناوری و نیروی انسانی نیاز دارد. اگر یکی از این اجزا نادیده گرفته شود، زنجیره پیشرفت دچار گسست می‌شود. در این میان کارگران، نه تنها بخشی از نیروی انسانی، بلکه محور پویایی اقتصادی هستند.

آنان با کار روزانه خود، ثروت ملی را خلق می‌کنند و بنیان استقلال اقتصادی را استوار می‌سازند. ارتقای کیفیت زندگی کارگران در نهایت به ارتقای سطح رفاه عمومی جامعه منجر می‌شود، زیرا تولید بیشتر و بهتر به توزیع عادلانه‌تر درآمد و افزایش ظرفیت اشتغال می‌انجامد.

بنابراین، نگاه به کارگر باید از حالت ابزاری به رویکردی انسانی، علمی و توسعه‌محور تغییر یابد. سیاست‌های اقتصادی کشور باید بر اساس تقویت توان کارگران، ایجاد امنیت شغلی، به‌روزرسانی مهارت‌ها و مشارکت آنان در تصمیم‌گیری‌های تولیدی تنظیم شود. مشارکت فعال کارگران در مدیریت تولید، نشانه بلوغ اقتصادی جامعه است و نتیجه آن، شکوفایی پایدار و عدالت اجتماعی خواهد بود.

در پایان باید گفت که کارگران ستون‌های اصلی بنای توسعه اقتصادی‌اند. بدون آنان، سرمایه بی‌جان است و ماشین خاموش. هر جامعه‌ای که حرمت کار و کارگر را پاس دارد، مسیر پیشرفت را هموارتر خواهد پیمود. کارگر، نماد تلاش بی‌وقفه و شرافت انسانی است؛ سرمایه‌ای که باید آن را شناخت، حمایت کرد و قدر نهاد. توسعه واقعی، نه در آمارها و ارقام، بلکه در دستان پر تلاش کارگران تجلی می‌یابد.



دگانی به نام دانشگاه!

مرکز دانشگاه آزاد اسلامی شهر نظر آباد؛



کاظم طیبی فرد



شعبه از واحد کرج هم نیست.

در مورد نکته ی اول، شاید نیاز به توضیح بیشتری، علاوه بر آنچه در خلال سطور قبلی آمد، نباشد چون همانطور که به بیان آمد، واحد دانشگاهی، یک تعبیر حقوقی است که شامل "مرکز" می شود و در حقیقت، یک مرکز، شعبه یا جزئی از یک واحد است. پس، بنابراین، دانشگاهی که روزگاری واحد نظرآباد بوده اکنون مرکز نظرآباد است و این یعنی تنزل درجه.

اما نکته ی دوم بسیار تلخ تر است. شاید در اسم و در حد عنوان، یا در حد تشریفات اداری، دانشگاه آزاد نظرآباد زیر مجموعه ی واحد کرج باشد اما در حقیقت اینگونه نیست. البته زیر مجموعه بودن و جزء بودن مرکز نظرآباد فقط در حد استفاده از عنوان است و این همان حقیقتی است که بوسیله اش کالای بی ارزشی را با تمهیدات و ترفندهای تجاری به خلق الله غالب می کنند! شما اگر در دانشگاه آزاد نظرآباد درس بخوانید، در نهایت مدرک کارشناسی تان به نام فارغ التحصیل از واحد کرج صادر می شود در حالی که در نظرآباد هیچ اثری از نظارت و دخالت واحد کرج وجود ندارد.

یک واحد دانشگاهی، می باید برای هر رشته ی دایر در آن، دارای هیأت علمی ای باشد که بوسیله ی یک مدیر گروه اداره می شود اما رشته های ارائه شده در نظرآباد بصورت مقاطعه کاری و فله ای به مدیر گروههایی سپرده شده که هیچ تخصصی در برخی رشته های تحت مدیریتشان ندارند. مثلاً، رشته ی روانشناسی، توسط یک تحصیل کرده ی رشته ی فنی مهندسی اداره می شود. هیأت علمی این رشته در واحد کرج، که در حقیقت می باید بر زیر مجموعه ی خود احاطه و اشراف داشته باشند، از هر آنچه در اینجا می گذرد بی خبرند! اگر هیأت علمی مستقر در کرج، بر مرکز فرعی خود احاطه و نظارت می داشت، تا حدی می شد که پذیرفت، مرکز نظرآباد و واحد نبودن آن توجیه پذیر باشد. اما متأسفانه اینگونه نیست و حتی بدتر از این، همان تعداد اندکی

سهم شهرستان نظرآباد با جمعیتی در حدود ۱۵۰ هزار نفر، تنها یک دانشگاه است از آموزش عالی. دانشگاه آزاد در شهر نظرآباد یک واحد دارد اگر چه حالا با کلی فخر فروشی مدیرانش به "مرکز" تغییر کرده.

مدیران مرکز دانشگاه آزاد نظرآباد به مرکز شدن آن می بالند چون با تبدیل همین یک کلمه، در حقیقت، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج است که شعبه ای در نظرآباد دارد، نه شهر نظرآبادی که واحد دانشگاهی داشته باشد. یک واحد دانشگاهی، شخصیت حقوقی مستقلی است که مدرک تحصیلی به نام خودش صادر می کند. اکنون، دانشگاه آزاد در شهر نظرآباد فقط یک مرکز، یا به عبارتی یک شعبه از واحد کرج است و مدارک فارغ التحصیلی از آن نیز به نام کرج صادر می شود. تفاوت "واحد" و "مرکز" در همینجاست.

در سطح شهر نظرآباد، تبلیغات رنگارنگی دیده می شود مبنی بر اینکه بدون آزمون در دانشگاه تحصیل کنید، در شهر خودتان درس بخوانید ولی در نهایت مدرک بگیرید که دانشگاه آزاد واحد کرج صادر کرده.

شاید در نظر اول به نظر برسد که صدور مدرک تحصیلی نظرآباد توسط کرج به اعتبار مرکز دانشگاهی نظرآباد می افزاید اما این گمان و این ادعای مدیران مربوطه در صورتی می تواند صحت داشته باشد که واقعا دانشگاه آزاد نظرآباد زیر نظر واحد کرج و با هدایت علمی اساتید و مدیران آن اداره می شد، اما باید بدانید که اینطور نیست!

این تبدیل واژگانی که بار حقوقی خاصی هم دارد، تنها یکی از تمهیدات مدیریت جدید این دانشگاه است، برای جذب دانشجوی بیشتر! به عبارت بهتر، این یک ترفند تجاری است.

بنابراین حالا باید دو نکته را برایتان تبیین کنم. اول اینکه تبدیل "واحد" به "مرکز" نه تنها تغییر مثبتی نیست، یک تنزل درجه ی آشکار است و دوم آنکه حتی همین هم واقعیت ندارد و دانشگاه آزاد شهر نظرآباد یک مرکز و یک



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

از اساتید هیأت علمی که در روزگار واحد بودن نظر آباد، عضو هیأت علمی شده و بر خلاف بسیاری از همکارانشان نرفتند یا نتوانستند که بروند، همه ی گروه های علمی را کنتراتی برداشته اند! گروه روانشناسی، تربیت بدنی، حقوق و متالوژی یک پیمانکار، و هر سه یا چهار رشته ی دیگر این مرکز، هر کدام یک پیمانکار خاص خودشان را دارند. آتش اینقدر شور شده است و بازار اینقدر آشفته، که حتی در چسباندن رشته ها و تجانس آنها کوچکترین دقتی نشده. مهندس روانشناس حقوقدان پهلوان یا مهندس حسابدار فلان و بهمان، حتماً تنها در اینجای دنیا ممکن است، در دکانی به نام دانشگاه آزاد نظر آباد!

با گروه های دیگر کاری ندارم چون اطلاع دقیقی از آنها ندارم ولی فقط به عنوان مثال، به رشته ی روانشناسی که یکی از پر طرفدارترین رشته های شاخه ی علوم انسانی است توجه بفرمائید.

نگارنده ی این سطور، دو ترم با این گروه همکاری داشته و دروس فلسفی رشته ی روانشناسی مقطع کارشناسی را تدریس کرده ام. در این رشته، هیچ عضو پیوسته ی هیأت علمی ای وجود ندارد! عجیب است که حق تأسیس این گروه را از مرکز اعطا فرموده اند اما لوازمش را نه!

مدیر گروه روانشناسی، دانشمندی محترم اما نامتخصص در این رشته است. مهندسی که در شاخه ی خود حرفی برای گفتن دارد اما حتی از عنوان و محتوای کلی دروس روانشناسی کوچکترین اطلاعی ندارد. همین می شود که به طرّفه العینی مدرس ناچیزی چون من حذف می شود و از آنجا که خدا در و تخته را جور در آورده، یک روانشناس، فلسفه تدریس می کند. اگر مدیریت گروه روانشناسی با مهندسی ممکن است، چرا مدرسی فلسفه با روانشناسی غیر ممکن باشد! پیداست که تجانس و همسانی اینها قطعاً خیلی بیشتر از آنهاست.

البته، چون عیب می جمله بگفتم هنرش نیز باید بگویم، باید اعتراف کنیم که دانشگاه آزاد در شهر نظر آباد وبال گردن واحد کرج باشد، همان بهتر تا باعث خجالت این شهر باستانی گردد!

با یک تأمل کوتاه، چندین و چند استاد کار کشته را می توان بر شمرد که از خاک این شهر برخاسته اند اما در دانشگاه نمای شهرشان جایی ندارند. وقتی چنین است و وقتی هر آنکه رسم کاسبی را بهتر می داند و بازار گرمی را بیشتر بلد است برای ریاست تنها مرکز دانشگاهی شهر، از آن طرف ها می آید، چرا از اعتبار این شهر خرج شود؟! پس یک سپاسگزاری بدهکاریم!!

سپاسگزاری که به همت دانشگاه آزاد نظر آباد، مرکز مشاوره برای شهرمان تأسیس شده. حالا کتابخانه اش منحل شده و ساختمانش به اشغال مشاوران درآمده، عیب نیست، نقص هم نیست چون به کتابها نیازی نبود. کلاسهای دانشگاه با جزوه هم سرهم می شوند، حتی با کنفرانس دانشجویها!

سازمان مرکزی دانشگاه آزاد هم با طرح "دستیار آموزشی" کاری کرده کارستان! خلا نبود هیأت علمی و استاد را با سپردن درس ها و کلاسها به دانشجویان دوره ی دکتری خودش بر طرف فرموده. دانشجویان دوره ی دکتری، حتی اگر تازه پذیرفته شده باشند و هنوز یک درس دو واحدی هم از این دوره نگذرانده باشند می توانند با یک درخواست ساده در سامانه ی مربوطه، جای استادان را بگیرند و "جاستادی" های معروف دانشگاه را پر کنند. طفلکی ها که با هزینه های سرسام آور و شهریه های نجومی در پی دکتر شدن هستند، به همین راحتی استاد هم می شوند.

مطابق آیین نامه ی مربوطه، دستیاران آموزشی می توانند شش تا هجده واحد درسی را در یک ترم تدریس کنند و بعد از سه ترم، گواهی مدرس حق التدریس دانشگاه آزاد را دریافت نمایند. در این سه ترم، حق التدریس ناچیز و بلکه مضحک و موهن آنها تجمیع می شود، "بزک نمیر بهار میاد" از بدهی شهریه شان کم شود.

خود من هم از همین دسته هستم. یک دستیار آموزشی دانشجویی دکتری، منتهی تا به سومین ترم تدریس رسیدم، آسمان تپید و در سها تمام شد!! روزهای سر در مستانی، در حالیکه به نظر همه چیز عالی بود، دانشجویها راضی بودند و با مدرستان ارتباط خوبی گرفته بودند، هیچ تخلف و اشتباهی در

انجام اموری چون رعایت سرفصل مصوب، حضور و غیاب، ارزیابی و امتحان و رعایت قوانین انضباطی و اخلاقی پیش نیامده بود، ناگهان دیگر درسی برای تدریس من نبود! البته گمان می کمتر بین این بود که درسی هست، گمان مدیر گروه هم همین بود و اصلاً قرار بر این بود که در ترم بعد هم با همان گروه دانشجویان مباحث دیگر در سهای فلسفی را ادامه بدهم اما وقتی بدون اطلاع، ناگهان در سهایم حذف شدند و فقط در یک دیدار اتفاقی به من اطلاع داده شد، در جواب اعتراضم که در سامانه ی رسیدگی به شکایات دانشگاه آزاد ثبت کردم، به من گفته شد که در ترم جاری درسی در تخصص من و برای تدریس من ارائه اصلاً نشده!

خب به این ترتیب، من دستیار آموزشی دیگر نمی توانم متوقع باشم که مدرس حق التدریس دانشگاه شوم چون سه ترم تدریس نکرده ام، فقط دو ترم تدریس داشته ام.

حالا یک بنده خدایی با تحصیلات غیر مرتبط با در سهایی که من در سش را خوانده ام و سالهاست در آن پژوهش می کنم و آثاری تولید کرده ام، می آید و نقیصه را جبران می کند، احتمالاً او هم تادو ترم، ترم هایش به سه نمی رسند. وقتی گروه روانشناسی را مهندسان پهلوان اداره کنند، به این نحو، از هزینه کاسته می شود. مدرس جایگزین من هم با یک سرچ در گوگل به تعداد دانشجویانش اسامی فلاسفه را استخراج می کند و هر یک را به دانشجویی می سپارد تا در یک جلسه ی درسی درباره ی آراء او کنفرانس کلاسی ارائه کند. به این ترتیب نه نیازی به مرکزی به عنوان کتابخانه هست و نه اصلاً نیازی به کتاب. خود استاد هم با دقت به کنفرانس دانشجویانش گوش می دهد و در امتحان پایان ترم از محتوای ارائه شده ی آنها سؤال طرح می کند و نمره می دهد.

این نوشتار را یکبار از اول مرور بفرمائید، چقدر در هزینه ها صرفه جویی شد! انگار همه ی زیر ساخت ها و قوانین مثل قطعات یک پازل کنار هم چیده شدند تا در آخر، یک آقای دکتر از شهری دیگر بیاید و کلمه ی "واحد" را بردارد و به جایش عنوان "مرکز" را بگذارد. حالا چه دغدغه ای می ماند؟! افزایش

مشتري، ببخشید، دانشجوی و مکانی که مناسب تجارت باشد. پس اینگونه است که همین مدیر توانا به سراغ آموزش و پرورش می رود که یکی از نیروهایش را مورد استفاده قرار داده ولی نگذاشته تادو ترمش سه ترم شود. از آموزش و پرورش همین شهرستان برای تبلیغ کمک می -گیرد تا دانش آموزان دبیرستانی را ترغیب کنند که در شهر خودشان بدون کنکور درس بخوانند، از واحد کرج مدرک بگیرند و کسی هم نفهمد که حتی یک توک پا تا کرج نرفته اند. فقط می ماند که این دکان، حالا که مشتری هایش افزون شده، دکانی دو بر باشد، جلوی دید با ویتترین های رنگارنگ. پس دست به کار می شویم و ساختن واحد دانشگاهی ای در جوار اتوبان تهران قزوین را در دستور کار می دهیم. حالا نوبت فرمانداری و شهرداری است که عنایت بفرمایند و از زمین های بلا استفاده افتاده ی بیابان های جوار اتوبان خاصه خرجی کنند.





هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



متصلند، با یک توصیه‌ی شفاهی به مسئولان دانشگاه از شرم خلاص می‌شوند. فقط چند صبحی به تماسها و پیام‌هایم پاسخ نمی‌دهند و اگر جایی مراد بدهند، بعد از حواله چندین هندوانه‌ی آبدار و رسیده به زیر بغل‌هایم، یک قول پیگیری می‌دهند و خلاص. سیاسیون هم که نمی‌آیند برای احقاق حق یک معلم، مناسبات سیاسی خودشان را به چالش بیندازند آن هم حالا که بارش گرو گذاشتن‌های امثال من، در ی به تخته خورده و بعد از سالها بازارشان نیمچه رواجی یافته (اصلاح طلبها).

البته از حق نگذریم، تدابیر تجاری مسئولان منطقه حتی مسئولان علمی آن با تغییر یک کلمه این همه برکات را موجب می‌شود، چون منی هم که نمی‌تواند استاد باشد، پس من هم یک کلمه‌ی "اخراجی" به عنوانم و صفت‌هایم اضافه می‌کنم تا از این دکان بی بهره نیاشم.

انصافاً اگر سالهای سال با سمت استاد تمامی دانشگاه در این گوشه‌ی دنیا و در این شهر فلسفه می‌بافتم یک مثقال از اعتبار عنوان "استاد اخراجی" دانشگاه را نمی‌توانستم بدست آورم چون نه استادم و نه به معنای دقیق کلمه اخراج شده‌ام. ولی مردم اطراف و دانشجویانم مرا به این لقب مفتخر ساخته‌اند و از آنجا که حضرات دکانداری، سکانداری علم و آموزش شده‌اند، عنوان "اخراجی" بسی پرافتخارتر، پر منزلت تر و به قول خودمائی، باکلاس تر هم هست. پس "بازار رواج"، "خدا بده برکت".

حالا بد نیست از منظر دیگری نیز به این دکان دو نیش‌نگاهی بیندازیم. همیشه یک ساختار معیوب، یک عقبه و یک پشتیبانی ناکارآمد در پی خود دارد. اگر نظارت و سیستم جزا و پاداش در یک مجموعه به درستی کار نکند، همین می‌شود که شده. اگر ریاست مجموعه‌ها و گروه‌های دانشگاه، برای هر ترفندی دست مسئولان را باز نمی‌گذاشتند، اگر اجازه نمی‌دادند که با تغییر یک کلمه چنین بازار گرمی کنند، اگر به جنبه‌ی علمی مساله نیز نیم‌نگاهی می‌داشتند، اینچنین عمر و اموال و اعصاب مردمان به بازی گرفته نمی‌شد. چه استاد و چه دانشجو!

من همین ماجرای لغو تدریس را بوسیله‌ی بازرسی و سایت مربوط به آن پیگیری کردم، البته بعد از اینکه با تماس‌های شفاهی با مسئولان محلی بیش از پیش مطمئن شدم که حتی تهمت و پاپوشی هم برایم تدارک دیده نشده، چه برسد به اتهام!

پاسخ‌اولین شکایت من این بود که به دلیل کاهش دانشجو، تعداد دروس ارائه

فرمانداری نظر آباد، شهرداری نظر آباد، آموزش و پرورش نظر آباد و اصلاً همه‌ی ادارات نظر آباد و حتی جوانانش به خط، دانشگاه داریم در شهرمان، دانشگاه واحد کرج!!!

همان تیم چند نفره از اساتید عضو هیأت علمی که روزگاری به عنوان عضو هیأت علمی "واحد" نظر آباد جذب شدند، صبح‌ها از کرج می‌آیند، برای ما نظر آبادی‌ها دانشگاه به ارمغان می‌آورند و غروب به کرج، خاستگاه واقعی امور بر می‌گردند. اگر استاد هم کم داشتند از مشتاقان دستیار آموزشی تأمین می‌کنند. حالا لزومی هم ندارد که آن دستیاران آموزشی تخصص داشته باشند یا اصلاً درس دادن بلد باشند.

خود من، از روزهای ابتداء شروع تدریس، یکی یکی از مسئولان می‌پرسیدم که "طرح درس" خود را به چه کسی تحویل بدهم. یا نمی‌دانستند که "طرح درس" یا "سناریوی تدریس" چیست یا نیازی نمی‌دیدند و پاسخ می‌دادند که: "لازم نیست، پیشه خودت بمونه" در همان ایام، در اتاق موسوم به اتاق اساتید که محلی برای استراحت مدرسان است به دستیاران آموزشی ای بر خوردم که نمی‌دانستند چه درس بدهند و از چه منبعی استفاده کنند. از سر خیرخواهی و شاید ساده لوحانه برایشان تشریح می‌کردم که برای هر عنوان درسی دانشگاه، یک سرفصل تفصیلی از سوی وزارت آموزش عالی مصوب شده که در دسترس است. باید آنرا مطالعه کنند و بر اساس آن سناریوی تدریس برای خودشان ترسیم کنند و مطابق آن برای تدریسشان برنامه ریزی و عمل نمایند.

البته گمان و ظن غلط نبرید که دستیاران آموزشی استعمار می‌شوند، نه. آنها هم پس از چند صبحی ماجرا را درمی‌یابند. یا می‌روند یا اگر می‌مانند تنها به این امید ادامه می‌دهند که رزومه‌ای کسب کنند. طفلکی‌ها هنوز گوششان از "استاد...استاد..." گفتن جوانکها و مسئولان پر نشده و هنوز لذت می‌برند. مثل من گردن شکسته در این شهر نمی‌مانند که از القاب اشباح شوند و بپسبند به دبستان محل خدمتشان.

مسئولان شهر نظر آباد هم که چند صبحی اینجانبند، از پی خوش خدمتی برای مرکز استان، زودتر نردبان ترقی را طی می‌کنند. من مزاحم قلم به دست هم، هر چه مقاله و پژوهش و رزومه داشته باشم، هیچ بهانه‌ای برای دک کردنم هم یافت نشود، بعد از یک شکست فجیع از مردم در انتخابات، حضرات قیّم دانشگاه آزاد و والامقامان مسئول که همه دیدیم به چه جریانی



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

شده کاهش یافته و برای من درسی جهت تدریس وجود ندارد! همین پاسخ چند نکته در خود داشت. اول اینکه، بازرسان محترم بررسی کننده ی شکایات، انگار هیچ دسترسی ای به سیستم های آموزشی و انتخاب واحد ندارند و انگار حتی نمی دانند که بقیه به این سیستم ها دسترسی دارند. با یک مراجعه به سیستم آموزشی و حتی کانال اطلاع رسانی دانشگاه می شد فهمید که درس های تخصصی من ارائه شده بوده و اتفاقاً بدون استاد هم مانده بوده اند. پاسخ بعدی که به شکایت بعدی داده شد این بود که چون من عضو هیأت علمی نیستم، واحد یا مرکز مربوطه اختیار چنین کاری را بنا به صلاح دیدش دارد. این پاسخ هم همانگونه مضحک بود چون اولاً پاسخ های من را مسکوت گذاشته بود که با مدارک اثبات نموده بوده ام که مدعی آنها در پاسخ قبلی غلط و دروغ بوده. بماند که همه ی افتخار مسئولان مرکز نظر آباد در جلسات اداری با هدف کسب اعتبارات بیشتر، افزایش چندین درصدی دانشجو و رونق گرفتن مرکزشان بوده!

این پاسخ اخیر حتی علاوه بر نادرست و ناراست بودن، مضحک است چون دانستن اینکه گروه روانشناسی مرکز نظر آباد، به عنوان مثال، حتی یک عضو هیأت علمی ندارد تا چون منی عضو آن باشم یا نباشم کار دشواری نیست. بنابراین، پاسخ دهندگان اگر به حداقلی ترین لوازم سخنشان آگاه می بودند باید می دانستند که مطابق بیان خودشان، اساساً گروهی اینچنینی نباید شکل می گرفت و اگر شکل گرفته، حالاً نمی باید که ادامه کار دهد!

خلاصه، مجادله ی مکتوب با بازرسان از همه جایی خبر و قضاوت کنندگان و رسیدگی کنندگان غافل! در ترم بهاره ی سال تحصیلی گذشته را به همینجا رساندم و پی نگرفتم.

در ترم پائیزه، بعد از اینکه با تخصیص کلاس در واحد کرج، عیان تر از گذشته شد که ماجرای دفع شر چون منی، موضوع بومی و داخلی شهرستان نظر آباد بوده، دوباره در همان سامانه شکایت بازرسی دانشگاه آزاد شکایتیتم را مطرح کردم. اما گویا هر چه پیگیر تر می شدم ماجرا مضحک تر می شد.

در این شکایت اخیر تمام ماجرا را بصورت مبسوط و مستدل ارائه نمودم، پاسخ اما، کمیدی ای در ذات تراژدی بود.

پاسخ این بود که اولویت ارائه ی تدریس، اول با اعضاء هیأت علمی سپس با دستیاران آموزشی و پس از آن با مدرسان مدعو حق التدریس است و از آنجائیکه بنده را یک مدرس حق التدریس می دانند، از همکاری با بنده معذورند. معلوم بود که حتی نگاهی سطحی نیز به مرقومات و شکایت بنده نینداخته اند.

جالب تر اینکه مستدلاً بیان کرده بودم که در فقدان اعضاء هیأت علمی در گروه مربوطه، از قضا، از منی که دستیار آموزشی بوده و هستم، تدریس را گرفته و به مدرسی حق التدریس داده و آن عزیز، در همین ترم جاری بصورت حق التدریس مشغول تدریس در سهایی است که تخصص بنده است. این هم بماند که آن مدرس گرامی، حتی مدرک تحصیلی نامرتبطش به موضوع درس در حال تدریس از بنده پائین تر نیز هست!

همه ی این بازپها به کنار، با یک شیطننت و یک ترفند، معلوم شد که هسته های بازرسی رسیدگی کننده به شکایات نیز همگی چون ادعاهای دهان پر کن دیگر، پوشالی و دروغین هستند.

طی یک ترفند یک شکایت تنظیم کرده، همان را یکبار به هیأت امنا استان البرز، یکبار به واحد کرج و بار دیگر به واحد هشتگرد فرستادم. جالب بود که هر سه یک جواب واحد به همان مضمونی که در بالا توضیح دادم دریافت کردند و این یعنی نه تنها متن شکایت را حتی مطالعه نکرده اند، متن پاسخ را نیز بدون کم و کاست در پاسخ هر شکایت عیناً کپی کرده اند.

اخیراً هم چنانکه از قبل هم وجود داشته، مسئولان مرکز نظر آباد با هدف جلب دانش آموزان پشت کنکوری شهرستان، جلساتی با مدیران مدارس ترتیب داده و از آنها طلب استمداد کرده اند. گویا حضرات دکاندار دانشگاهی نما، آموزش و پرورش را صرفاً در حد ویزیتور و بازاریاب می دانند.

به راحتی می توان چندین استاد زبده ی نظر آبادی را نام برده و فهرستی بلندبالا از متخصصان همین شهر تهیه کرد که در شهرهای مختلف به تدریس

و پژوهش مشغولند اما راهی به مرکز دانشگاهی نمی نظر آباد ندارند. وقتی سرفعلی دکان را به غربیه سپردیم و عنان کار را بدون سرکشی و مطالبه گری در اختیار او نهادیم، آنها نیز حتی نیازی نمی بینند که برای خلاص شدن از یک مدرس کوچک مطالبه گر، کمی به خودشان زحمت بدهند و لااقل با کمی ادب به خرج دادن، با تشکری خشک و خالی از همکاری خالصانه ی یکساله، عذرخواهی کنند و با رعایت شئون اخلاقی همکاریشان را قطع نمایند. شاید باید به آنها کمی حق داد، مشغله شان بسی بیشتر از آن است که بعد از شکست های پی در پی از جامعه، جامعه ای که به مطالبات سیاسی و اهداف و اغراض آنها "نه" بلندی گفته اند، بتوانند خلوتی کنند و تمهیدی ببندیشند. ساده ترین کار همین بود که مرتکب شدند. فی المثل در مورد صاحب این قلم که در آن زمان عضو رسمی حزبی بود که در پیروزی مردم در انتخابات ریاست جمهوری نقش پررنگی داشته و از قضا سر دبیر نشریه ی همان حزب هم بوده و ویژه نامه های تهیه شده اش چند هزار بازدید گرفته، چه کاری راحت تر از اینکه بگویند به توصیه ی حراست، گزینش یا نهادهای امنیتی این لغو تدریس صورت گرفته. یا حتی نگویند و با رفتارشان وانمود کنند که چنین است ولو عملشان موجب وهن همان نهادها شود.

این دکانها نه تنها موجب وهن و تخفیف نهاد حراست، گزینش و سازمانهای امنیتی هستند نیش و پوز خندی به نظر آبدیها و از آن مهمتر به ساحت مقدس دانشگاه، علم و دانش هستند. اینان، هم خود را در حد امر برهایی مزدور که فقط مأمور به انجام دستور هستند و نه اساتید و کار گزاران دانشگاه، کوچک می کنند، هم نهادهای امنیتی، حراستی و گزینشی را، چون اینگونه الغاء می نمایند که آن نهادها کار خود را رها کرده و به دنبال تاراندن معلم هایی هستند که با تمام دلخوری از وضع موجود و رفتار متصدیان امور مملکت، تمام تلاششان را کردند تا کورسوی امیدی برای آینده ی جامعه بکشایند.

اگر نظر آبدیها از سوء استفاده ی از ظرفیت های شهرشان شاکی نباشند، اگر فعالان سیاسی پیروز در انتخابات اخیر، انتخاباتی که حجت را بر خیلی ها تمام کرد، مشغول سهم خواهی شده و در لوای شعار "وفاق"، مطالبه نمی کنند و سکوت اختیار می کنند و اگر مدیران دانشگاه آزاد استان و کشور نسبت به بی آبرویی واحدها و مراکز تابعه شان دغدغه ای ندارند، لااقل نهادهای امنیتی و نظارتی در مقابل چنین رفتارهایی که موجب وهن و تخفیف همواره ی آنان شده، می باید که حساس باشند. از همه ی آنها بتوانیم بگذریم، از تضعیف اقتدار نهادهای امنیتی نمی توان گذشت. همه ی آن مسائل با صبر و پیگیری قابل حل است اما مساله ی امنیت، مساله ای نیست که صبر و اهمال در آن، حتی به قدر سرسوزنی جواز داشته باشد.



اقتصاد



فلرهای نفتی خوزستان، آزمون جدی مسئولیت پذیری صنایع و حاکمیت قانون



علی مجدم

صدور اخطار کتبی به صنایع آلاینده و پیگیری حقوقی از طریق سازمان بازرسی تنها زمانی تاثیر گذار خواهد بود که با شفافیت، استقلال و دوری از ملاحظات غیر کارشناسی همراه باشد

در این میان، نقش اداره کل حفاظت محیط زیست خوزستان کلیدی و تعیین کننده است. صدور اخطار کتبی به صنایع آلاینده و پیگیری حقوقی از طریق سازمان بازرسی، تنها زمانی اثرگذار خواهد بود که با شفافیت، استقلال و دوری از ملاحظات غیر تخصصی همراه باشد. مردم خوزستان انتظار دارند قانون بدون تبعیض اجرا شود؛ چه پای یک واحد صنعتی کوچک در میان باشد و چه یکی از بزرگترین شرکت های نفتی کشور.

امروز مطالبه کاهش فلرهای نفتی، صرفاً خواست فعالان محیط زیست یا رسانه ها نیست، بلکه به مطالبه ای عمومی و اجتماعی تبدیل شده است. سلامت شهروندان، حق تنفس هوای پاک و حفظ محیط زیست، اصولی غیر قابل معامله اند. اگر قرار است توسعه پایدار معنا پیدا کند، نخستین گام آن، پاسخ گویی صنایع بزرگ به مسئولیت های اجتماعی و زیست محیطی خود است؛ مسیری که خوزستان بیش از هر زمان دیگری چشم انتظار تحقق واقعی آن است.

فلرهای نفتی در خوزستان سال هاست از یک مسأله فنی و صنعتی عبور کرده و به یک بحران اجتماعی، زیست محیطی و حتی امنیت انسانی تبدیل شده اند. اعلام سهم بیش از ۳۵ درصدی شرکت مناطق نفت خیز جنوب از فلرهای نفتی استان، بار دیگر این واقعیت تلخ را یادآوری می کند که خوزستان همچنان هزینه توسعه نفتی کشور را با سلامت مردم و تخریب محیط زیست خود می پردازد؛ هزینه ای که نه عادلانه است و نه قابل توجیه.

اظهارات رئیس کل دادگستری خوزستان را باید گامی مهم در مسیر مطالبه گری حقوق عمومی دانست. تأکید بر لزوم اقدام فوری شرکت مناطق نفت خیز جنوب و یادآوری مسئولیت های قانونی این مجموعه، نشان می دهد که مسأله آلودگی دیگر صرفاً در حد تذکر و وعده باقی نمانده و وارد مرحله پاسخ خواهی شده است. با این حال، تجربه سال های گذشته ثابت کرده که بدون اراده اجرایی و نظارت مستمر، بسیاری از این تأکیدها در حد مصاحبه و بخشنامه متوقف می شود.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



افزایش تورم آبان ۱۴۰۴؛ خوزستان در جمع بالاتر از میانگین کشور



علی مجدم

خوراکی مواجه است؛ مسائلی که تورم محلی را تشدید کرده و قدرت خرید خانوارها را کاهش داده است. قرار گرفتن خوزستان در بازه «۳.۷ تا ۴ درصد و بیشتر» نشان می‌دهد فشار تورمی در این استان رو به افزایش است.

افزایش تورم در خوزستان می‌تواند پیامدهایی جدی برای معیشت مردم، بازار کار و برنامه‌ریزی اقتصادی استان به همراه داشته باشد. تجربه ماه‌های اخیر نشان می‌دهد وقتی نرخ تورم از میانگین ملی فراتر می‌رود، شکاف هزینه درآمد در استان‌های کم‌برخوردارتر بیشتر می‌شود و این مسأله برای خوزستان، که بخش قابل توجهی از جمعیت آن با درآمدهای ثابت زندگی می‌کنند، زنگ خطر محسوب می‌شود. کارشناسان اقتصادی معتقدند برای کنترل این شرایط، نیاز به تقویت نظارت بازار، کاهش هزینه‌های خدمات دولتی، و جلوگیری از نوسانات قیمتی کالاهای پرمصرف در استان وجود دارد. تداوم روند فعلی می‌تواند فشارهای معیشتی را افزایش داده و به مطالبه‌گری اجتماعی در استان دامن بزند.

بر اساس تازه‌ترین گزارش مرکز آمار که در نقشه تورمی آبان ۱۴۰۴ منتشر شده، نرخ تورم ماهانه کشور با رقم ۳.۰۴ درصد ثبت شده است؛ اما بررسی استانی نشان می‌دهد برخی استان‌ها نرخ‌های به مراتب بالاتری را تجربه کرده‌اند. در این میان، خوزستان با تورم ۴.۲ درصدی نه تنها بالاتر از میانگین ملی قرار گرفته، بلکه در جمع استان‌هایی قرار دارد که رشد قیمت‌ها در آن‌ها نگران‌کننده‌تر از متوسط کشور است. این رقم نشان می‌دهد هزینه‌های زندگی در خوزستان طی یک ماه گذشته فشار بیشتری بر خانوارها وارد کرده و روند افزایش قیمت‌ها در این منطقه سرعت گرفته است.

استان‌هایی مانند گلستان با ۴.۱ درصد، خراسان جنوبی با ۴.۵ درصد و فارس با ۴.۴ درصد در کنار خوزستان جزو مناطق پرتورم کشور هستند. در مقابل، استان‌هایی نظیر سیستان و بلوچستان با ۲.۷ درصد کمترین رشد قیمت را تجربه کرده‌اند. بالا بودن نرخ تورم در خوزستان به‌ویژه در شرایطی حائز اهمیت است که این استان با چالش‌های ساختاری مانند هزینه حمل‌ونقل، گرانی خدمات شهری، و افزایش بهای مواد



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



معرفی کتاب



معرفی کتاب

ایرانیان دوره باستان تا دوره معاصر



مریم کوشکی

مشخصات کتاب

نام کتاب: ایرانیان؛ دوره باستان تا دوره معاصر

نویسنده: محمدعلی همایون کاتوزیان

مترجم: حسین شهیدی

شابک: ۹۷۸۹۶۴۲۱۳۱۳۸۹

چاپ اول: اسفند ۱۳۹۱

چاپ جدید: اسفند ۱۴۰۳

تعداد صفحه: ۴۲۴

قطع: وزیری

کتاب «ایرانیان» نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان، از مهم‌ترین کوشش‌های ایران‌شناسی معاصر است؛ اثری که نه تنها تاریخ ایران را روایت می‌کند، بلکه می‌کوشد «منطق درونی» این تاریخ را کشف و توضیح دهد. کاتوزیان در این کتاب، ایران را نه همچون مجموعه‌ای از سلسله‌ها و جنگ‌ها، بلکه همچون «نظامی، تاریخی و اجتماعی» بررسی می‌کند که الگوهای آن در طول قرن‌ها تکرار شده است. او می‌خواهد بداند چرا تجربه تاریخی ایرانیان با تجربه غرب متفاوت است، چرا نهادهای پایدار شکل نگرفتند، و چرا الگوی قدرت در ایران، در تمام دوره‌ها نوعی چرخه را بازتولید کرده است.

در این کتاب، تاریخ ایران از اوضاع اقتصادی و نظام‌های دیوان‌سالاری گرفته تا اخلاق اجتماعی، رابطه مردم و قدرت، نوسازی اقتصادی و تحولات فرهنگی بررسی می‌شود. همین تلفیق تاریخ‌نگاری، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی، و روان‌شناسی اجتماعی، اثر را از بسیاری از کتاب‌های تاریخی متمایز کرده و آن را خواندنی‌تر و تحلیلی‌تر ساخته است.

این کتاب برای خواننده‌ای نوشته شده که می‌خواهد ایران را «بشناسد»، نه فقط «بداند». به همین دلیل، متن کتاب از روایت ساده فراتر می‌رود و به لایه‌های ساختاری و شکل‌گیری ذهنیت تاریخی ایرانیان، چرایی استمرار برخی رفتارهای سیاسی و اجتماعی، و نسبت ایران با جهان مدرن می‌پردازد.

* زندگینامه محمدعلی همایون کاتوزیان

محمدعلی همایون کاتوزیان، متولد تهران، پژوهشگر، نویسنده،

اقتصاددان و ایران‌شناس برجسته، یکی از معدود اندیشمندان ایرانی است که در حوزه‌های اقتصاد، تاریخ، علوم سیاسی، اخلاق اجتماعی و ادبیات فارسی آثار معتبر دارد. تحصیل را در مدرسه البرز و سپس دانشگاه تهران آغاز کرد، اما مسیر علمی او با مهاجرت به انگلستان ادامه یافت؛ لیسانس اقتصاد از بیرمنگهام، سپس فوق‌لیسانس لندن و دکترای دانشگاه کنت.

از سال ۱۳۴۶ تدریس را آغاز کرد و بعدها در دانشگاه‌های مختلف ایران، آمریکا و انگلستان درس داد.

از فعالیت‌های برجسته او:

- سردبیری مجله بین‌المللی «ایران‌شناسی» (Routledge)

- عضویت در هیأت علمی شرق‌شناسی آکسفورد

- همکاری با کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل

- مشاوره اقتصادی به نهادهای آمریکایی

- نگارش ده‌ها کتاب مهم در حوزه ایران‌شناسی

اکنون در آکسفورد زندگی می‌کند و همچنان یکی از چهره‌های مطرح مطالعات ایران است.

* بهترین آثار کاتوزیان

• اقتصاد سیاسی ایران

• صادق هدایت؛ از افسانه تا واقعیت

• آدام اسمیت و ثروت ملل

• ایران، جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر

• آشنایی با صادق هدایت

• برخی مفاهیم بنیادین در تاریخ ایران

* جزییات موضوعی و تحلیلی کتاب

۱. رویکرد نظری و پرسش محوری

کاتوزیان از همان آغاز روشن می‌کند که پرسش او این نیست که «چه شد»، بلکه «چرا چنین شد؟».

این پرسش میان‌رشته‌ای باعث می‌شود او به حوزه‌هایی چون:

- تاریخ اقتصادی

هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



هفته‌نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

- تاریخ اندیشه

- نهادشناسی

- روان‌شناسی تاریخی

- جامعه‌شناسی قدرت

- فرهنگ سیاسی

و حتی تحلیل روایت و حافظه جمعی، ورود کند.

پرسش مرکزی او این است:

چگونه الگوهایی در تاریخ ایران شکل گرفت که حتی پس از ورود ایران به دوران جدید نیز دوام آورد و ساختار سیاسی و اجتماعی ایران را تعریف کرد؟

۲. الگوی ساختاری: جامعه کوتاه‌مدت

یکی از مفاهیم مهمی که کاتوزیان در این کتاب با زبانی ساده‌تر بازگو می‌کند، مفهوم «جامعه کوتاه‌مدت» است؛ مفهومی که می‌گوید روابط اجتماعی در ایران، بر خلاف اروپا، بر آینده‌نگری استوار نبوده، بلکه بر نوعی «زمان حال ممتد» بنا شده است. در چنین جامعه‌ای: «نهادها پایدار نمی‌مانند، سنت‌ها بیشتر از قانون به روابط نظم می‌دهند، اقتدار سیاسی یا بسیار متمرکز است یا ناگهان فرو می‌ریزد، اعتماد جمعی کم است، سرمایه اجتماعی شکننده است»

به باور نویسنده، این الگو، نتیجه اقتصاد نامولد و قدرت نامتکی به طبقه متوسط بوده است.

۳. بررسی دوره‌های تاریخی ایران

*** ایران باستان و امپراتوری‌های نخستین**

کاتوزیان دوره باستان را نه صرفاً از منظر پیروزی‌ها و شکست‌ها، بلکه از منظر ساختار حکمرانی بررسی می‌کند.

به باور او:

- هخامنشیان نخستین دولت «فراسرزمینی» و چندملیتی را ساختند

- اداره امپراتوری‌ها بر مبنای وفاداری و مالیات بود، نه مشارکت اجتماعی

- جامعه از دولت جدا بود و ساختارها بر فرمان‌برداری بنا شده بود

- جنگ‌های طولانی و تحولات اقتصادی، مانع از شکل‌گیری طبقه متوسط شهری پایدار شد

این تحلیل بعداً در فهم چرخه‌های قدرت ایران اهمیت پیدا می‌کند.

*** ایران در دوره اسلامی**

یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب، تحلیل دوره پس از فروپاشی ساسانیان است.

کاتوزیان نشان می‌دهد:

- چگونه نهادهای فرهنگی (تصوف، فلسفه، فقه، ادب فارسی) هویت ایرانی را دوباره ساختند

- چرا دولت‌ها متزلزل بودند اما فرهنگ پایدار ماند

- چگونه شبکه‌های اجتماعی-فرهنگی جای نهادهای سیاسی را گرفتند

در این بخش، نویسنده کتاب توضیح می‌دهد که ایران اسلامی،

برخلاف بیزانس یا غرب، دولت متمرکز پایدار نداشت و همین، به تفاوت‌های بلندمدت در تاریخ ایران انجامید.

*** صفویان؛ دولت مدرن پیشامدرن**

دوره صفوی برای کاتوزیان یک «گسست» است: شکل‌گیری دولت متمرکز، یکسان‌سازی مذهبی، ساختن ارتش منظم و سازمان اداری.

اما در عین حال:

- این تمرکز همراه با نهادهای مدنی نبود

- قدرت شخص‌محور بود

- سیستم حقوقی بین شرع، عرف و فرمان در نوسان بود

مفهوم «دولت مقتدر نامؤسسه» در اینجا برجسته می‌شود.

*** افشاریه و زندیه؛ فروپاشی و گذار**

این بخش از کتاب کوتاه‌تر است، اما کاتوزیان با دقت نشان می‌دهد که:

- نادرشاه دولتی ساخت، اما بدون نهاد

- هرج‌ومرج پس از آن، نشان‌دهنده شکنندگی ساختار قدرت بود

- جامعه در نبود نهاد، به شبکه‌های محلی، قومی و تجاری تکیه می‌کرد

*** قاجاریه؛ مواجهه با جهان مدرن**

اینجا کتاب وارد یکی از مهم‌ترین بحث‌هایش می‌شود.

کاتوزیان با تحلیل‌هایی دقیق نشان می‌دهد:

- چرا ایران نتوانست مانند ژاپن یا عثمانی نوسازی کند

- چرا اصلاح‌گران قاجار شکست خوردند

- چرا وابستگی مالی به قدرتهای خارجی ساختار سیاسی را ضعیف کرد

- چگونه مشروطه تلاشی برای «نهادسازی» بود، نه فقط آزادی‌خواهی

در این بخش، تحلیل‌های اقتصادی کاتوزیان برجسته است.

*** دوره پهلوی؛ نوسازی آمرانه**

به باور نویسنده:

- رضاشاه توانست دولت را بسازد، اما بدون مشارکت مدنی

- اصلاحات ارضی دهه ۴۰ جامعه را دگرگون کرد اما طبقه متوسط را وابسته به دولت ساخت

- نفت، به‌جای آنکه توسعه را پایدار کند، قدرت را متمرکزتر کرد

کاتوزیان در این فصل نشان می‌دهد که چرا جامعه ایران، با وجود مدرن‌شدن ظاهری، وارد مسیر توسعه پایدار نشد.

*** ایران معاصر**

تحلیل او درباره ایران معاصر از منظر:

(دولت نفتی، طبقه متوسط جدید، مشارکت سیاسی، بحران‌های نهادی، چرخش‌های سریع قدرت) ارائه می‌شود.

در این بخش، نویسنده نه پیش‌گویی می‌کند نه داوری اخلاقی؛ بلکه تلاش می‌کند ساختارهای کنونی را در امتداد همان الگوهای تاریخی توضیح دهد.

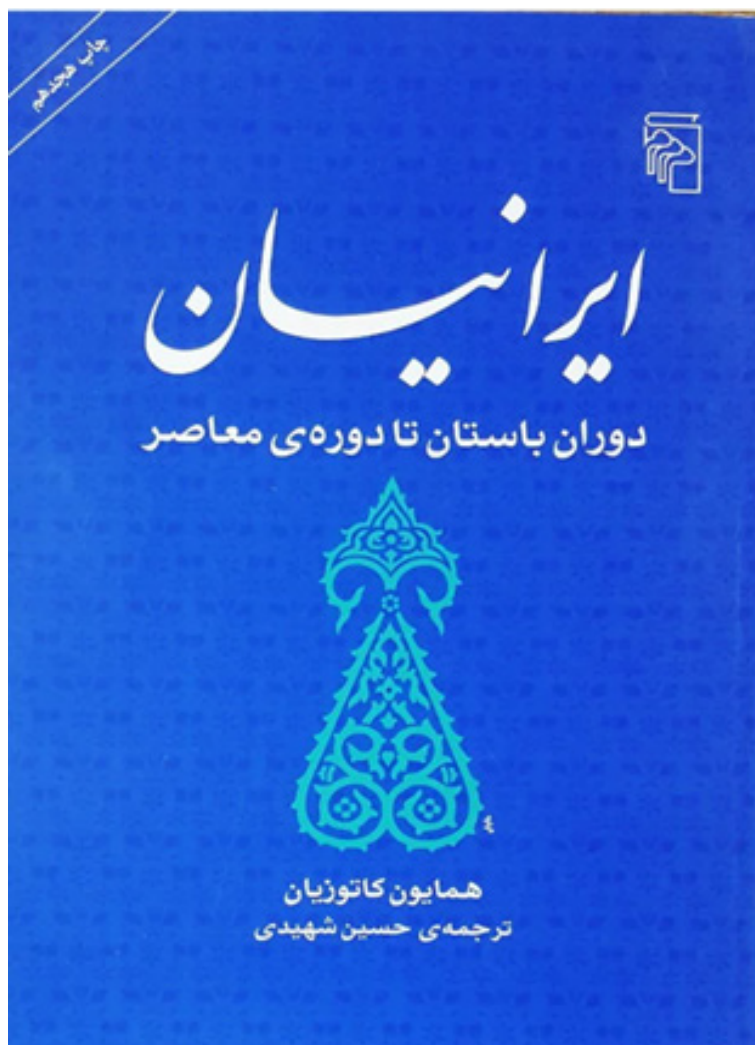
*نتیجه گیری

«ایرانیان؛ دوره باستان تا دوره معاصر» نه صرفاً روایتی از تاریخ ایران، بلکه گونه‌ای «بازاندیشی در چیستی ایران» است. کاتوزیان کوشیده است تا در میان انبوه رویدادها، ریشه‌هایی را بیابد که از روزگار باستان تا اکنون امتداد یافته‌اند و همچنان در رفتار سیاسی و اجتماعی ایرانیان حضور دارند. این کتاب به خواننده نشان می‌دهد که بسیاری از معماهای امروز را تنها با شناخت لایه‌های تاریخی و ساختاری گذشته می‌توان فهم کرد؛ لایه‌هایی که در طول زمان بارها تغییر شکل داده‌اند، اما به کلی دگرگون نشده‌اند.

اهمیت این اثر در این است که توضیح می‌دهد چرا ایران، با وجود تاریخ باشکوه و فرهنگ غنی، مسیر متفاوتی از بسیاری کشورها طی کرده است؛ چرا نهادهای پایدار دیر شکل گرفته‌اند؛

چرا قدرت سیاسی در ایران معمولاً یا بسیار متمرکز بوده یا ناگهان فروپاشیده؛ و چرا جامعه ایرانی بارها میان دوره‌های آرامش و بحران نوسان کرده است. این کتاب، با تحلیل‌هایی دقیق و مبتنی بر شواهد، خواننده را از سطح وقایع به عمق ساختارها می‌برد؛ به جایی که می‌توان پیوند میان گذشته و امروز را به روشنی دید.

از این رو «ایرانیان» تنها برای علاقه‌مندان تاریخ نیست؛ برای دانشجویان علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی، مطالعات فرهنگی و حتی کسانی که می‌خواهند رفتار دولت و جامعه در ایران امروز را بهتر بفهمند، کتابی بسیار سودمند است. این اثر، هم با نثر روان مترجم و هم با انسجام تحلیلی نویسنده، کتابی خواندنی، قابل اتکا و ماندگار در حوزه تاریخ‌نگاری تحلیلی ایران است؛ کتابی که بارها می‌توان به آن بازگشت و هر بار چیز تازه‌ای از آن آموخت.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

آینده از آن کودکان

نقد و بررسی کتاب «قواعد تربیت کودک نوپا»



فاطمه وهابی زاده

*محتوای تربیتی و ارزش آموزشی

یکی از نقاط قوت کتاب در تأکید بر تربیت مثبت و ارتباط مبتنی بر احترام متقابل است. نویسنده والدین را تشویق می کند تا از تنبیه بدنی و تحقیر عاطفی دوری کنند و به جای آن از ابزارهایی مانند گفت و گوی آرام، انتخاب های محدود، و تشویق رفتار مطلوب استفاده نمایند. جمله کلیدی کتاب این است که «انضباط به معنای آموزش است، نه اجبار»؛ رویکردی که در ادبیات نوین تربیت کودک نیز تأیید شده است.

در این اثر توصیه های عملی فراوانی وجود دارد: چگونه کودک را برای خواب منظم آماده کنیم، چگونه با بدقلقی های غذایی کنار بیاییم، چطور قشقراق را مدیریت کنیم و چگونه حدود رفتاری روشن ولی مهربانانه تعیین کنیم. نویسنده با آوردن مثال هایی از تجربه والدین، نشان می دهد که بسیاری از مشکلات تربیتی قابل حل اند، اگر والدین نگاه واقع بینانه و صبورانه داشته باشند.

*تحلیل نقاط قوت و ضعف کتاب

نقطه قوت اصلی کتاب، ساده سازی مفاهیم تربیتی برای عموم مردم است. برخلاف برخی آثار تخصصی روان شناسی کودک، این کتاب از اصطلاحات پیچیده و نظریات سنگین فاصله گرفته و محتوایی کاربردی در اختیار خواننده قرار می دهد. همچنین با تأکید بر همدلی و ارتباط مؤثر، رویکردی انسانی به تربیت کودک دارد و والدین را از افراط در کنترل رفتاری باز می دارد.

با این حال، برخی منتقدان بر این باورند که کتاب در بخش هایی بیش از حد بر رویکرد «مدارا و گفت و گو» تأکید کرده و از یادآوری اهمیت قوانین و مرزهای رفتاری غافل مانده است. در جوامع شرقی یا خانواده های سنتی، که گاه نظم و اقتدار والدین نقش پررنگی دارد، اجرای توصیه های این کتاب ممکن است نیازمند تعدیل فرهنگی باشد. همچنین کتاب کمتر به تأثیر شرایط محیطی، فشار اقتصادی یا سبک زندگی والدین بر رفتار تربیتی پرداخته است. از دید تحلیلی، اثر فاقد نگاه جامعه شناختی گسترده است و بیشتر بر رابطه فردی والد و کودک تمرکز دارد. این انتخاب البته بخشی از هدف نویسنده است، اما محدودیت دیدگاه را نیز در پی دارد. با کمی افزودن مباحث مرتبط با نقش خانواده گسترده،

کتاب «قواعد تربیت کودک نوپا» از جمله آثاری است که تلاش می کند یکی از مهم ترین و در عین حال دشوارترین مراحل رشد انسان، یعنی دوران خردسالی را از زاویه علمی، روان شناختی و تربیتی مورد واکاوی قرار دهد. نویسنده با رویکردی کاربردی و گام به گام می کوشد والدین را در مسیر تربیت کودک دو تا پنج ساله یاری دهد؛ مرحله ای که شخصیت، رفتار اجتماعی و الگوهای عاطفی انسان در آن پایه گذاری می شود.

*هدف و محور اصلی کتاب

هدف اصلی این اثر، ارائه مجموعه ای از دستورالعمل ها و راهکارهای قابل اجرا در زمینه تربیت کودک نوپا است. نویسنده بر این نکته تأکید دارد که تربیت در این سن، به انضباط خشک یا کنترل رفتاری صرف محدود نمی شود، بلکه باید بر پایه درک احساسات کودک، احترام به نیازهای او و هدایت رفتار از راه ارتباط مؤثر شکل گیرد. از دیدگاه کتاب، کودک نوپا نه موجودی لجباز، بلکه فردی است در حال یادگیری تنظیم هیجانات و کشف استقلال شخصی؛ بنابراین نقش والدین در این دوره، راهنما بودن است نه فرماندهی کردن.

*ساختار و روش ارائه مطالب

کتاب ساختاری منظم و ساده دارد. مباحث به صورت قواعد شماره گذاری شده یا فصل های کوتاه تنظیم شده اند و هر بخش با مثال های روزمره از تعامل والدین و فرزندان همراه است. این سبک نگارش برای والدین پرمشغله بسیار مفید است زیرا می توانند به صورت موضوعی، فصل مورد نیاز را مطالعه کنند. نشر کتاب روان، غیر تخصصی و صمیمی است، اما پشت آن تحلیل های روان شناختی عمیق نهفته است.

نویسنده بر اساس یافته های روان شناسی رشد، رفتار کودک نوپا را از زاویه «مرحله یادگیری خود کنترلی» بررسی می کند. او توضیح می دهد که بسیاری از رفتارهای چالشی این سن، مانند قشقراق یا مخالفت با دستور بزرگ ترها، نشانه نافرمانی نیست، بلکه بیانگر تلاش کودک برای استقلال است. بنابراین والدین باید بین نظم و آزادی تعادل برقرار کنند.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

جمع بندی و ارزیابی نهایی

در مجموع، کتاب «قواعد تربیت کودک نوپا» اثری آموزنده، انسانی و کارآمد است که می تواند به والدین ایرانی نیز در درک بهتر نیازهای کودکان خردسال کمک کند. زبان ساده، مثال های واقعی و توصیه های قابل اجرا، این کتاب را به راهنمایی قابل اعتماد بدل ساخته اند. هرچند لازم است خوانندگان هنگام اجرای توصیه ها تفاوت های فرهنگی و اجتماعی را مد نظر قرار دهند، اما اصول اساسی کتاب - احترام، صبر، همدلی و آموزش تدریجی - در همه فرهنگ ها کاربرد دارد.

این کتاب یادآور می شود که تربیت کودک نوپا، سفری دشوار اما زیباست؛ سفری که والدین در آن نه تنها کودک، بلکه خود را نیز تربیت می کنند. با پذیرش این واقعیت که کودک در حال رشد است و هر رفتار او فرصتی برای آموزش محسوب می شود، والدین می توانند محیطی امن و پویا برای رشد شخصیت فرزند خود فراهم آورند. در دنیای پرشتاب امروز، چنین نگاهی به تربیت، شاید مهم ترین پیام ارزنده این کتاب باشد.

رسانه ها و محیط اجتماعی، کتاب می توانست کامل تر شود.

ارزش علمی و جایگاه در ادبیات تربیتی

از نظر علمی، کتاب «قواعد تربیت کودک نوپا» در چارچوب نظریه های تربیت مثبت و توسعه هیجانی کودک قرار می گیرد. مفاهیمی چون ارتباط امن (Secure Attachment)، تقویت رفتار مطلوب و خودتنظیمی هیجانی اساس تحلیل نویسنده را تشکیل می دهند. او تلاش می کند والدین را متوجه سازد که تربیت سالم در این سن، نه از راه کنترل، بلکه از مسیر ارتباط عاطفی و اعتماد شکل می گیرد. همین رویکرد باعث شده است کتاب در میان آثار تربیتی معاصر جایگاهی محبوب و ماندگار بیابد.

برای مربیان مهدکودک، مشاوران خانواده و والدین جوان، این کتاب منبعی ارزشمند است؛ زیرا ترجمان عملی نظریه های علمی به زبان ساده است. به خواننده نمی گوید «چگونه باید کودک را تغییر دهید»، بلکه توضیح می دهد «چگونه باید خودتان را در تعامل با کودک اصلاح کنید». به این ترتیب، اثر دارای بعد آموزشی دوسویه است: هم برای کودک و هم برای والد.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

جهان در هفته ای که گذشت





مهتاب قصابی

به گزارش یورونیوز فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت ایران روز سه‌شنبه در جریان یک کنفرانس خبری با اشاره به اعتراضات اخیر و تبعات بین‌المللی آن تاکید کرد که کشورش در پی حل موضوعات از طریق دیپلماسی است اما از سایر گزینه‌ها چشم‌پوشی نکرده است.

سخنگوی دولت در این خصوص گفت: از پیش هم می‌دانستیم که در یک جنگ ترکیبی و چندلایه قرار داریم. وی سپس تصریح کرد که دولت تلاش دارد موضوعات را در مسیر صلح بین‌المللی و «از طریق دیپلماسی و در جهت تامین منافع ملی و آرامش منطقه‌ای» پیش ببرد و حل کند. وی در عین حال تاکید کرد که ایران سایر گزینه‌ها را کنار نگذاشته و برای هر وضعیتی در آمادگی کامل به سر می‌برد.

سخنگوی دولت ایران با تکرار اظهارات مشابه دیگر مسئولان کشور در خصوص اعتراضات سراسری اخیر خاطر نشان کرد: «دولت خود را در برابر همه آسیب‌دیدگان حوادث تلخ مسئول می‌داند و صف معترضان به حق باید از صف جریان‌هایی که به دنبال انحراف اعتراضات هستند، جدا شود.»

روسیه به اعضای تیم ملی کشتی ایران ویزا نداد:



به گزارش یورونیوز در اتفاقی کم‌نظیر تیم ملی کشتی آزاد ایران که قرار بود در مسابقات بین‌المللی جام ایوان یاریگین در روسیه شرکت کند به دلیل امتناع سفارت این کشور در تهران از صدور روادید برای ورزشکاران ایرانی از حضور در این تورنمنت محروم شد.

فدراسیون کشتی ایران اعلام کرد با وجود طی شدن فرآیند اداری، مقام‌های روسیه از صدور ویزا برای اعضای تیم ملی کشتی آزاد ایران جهت حضور در یک تورنمنت بین‌المللی خودداری کرده‌اند؛ اقدامی که عملاً مانع از سفر و شرکت این تیم در رقابت‌ها شده است.

به گفته مسئولان ایرانی، طرف روس دلیل این تصمیم را مسائل اداری و کنسولی عنوان کرده اما در داخل ایران این اقدام در امتداد تنش‌های سیاسی و محدودیت‌های صدور ویزا برای ورزشکاران تعبیر شده است.

این ماجرا در حالی رخ می‌دهد که تیم‌های کشتی آزاد و فرنگی ایران پیش‌تر نیز به دلیل رد شدن درخواست ویزا از سوی سفارت کرواسی، فرصت حضور در رقابت‌های مهم زاگرب را از دست داده بودند.

غیبت متوالی در این دومیدان تدارکاتی مهم، کادرفنی تیم ملی را نسبت به روند آماده‌سازی کشتی‌گیران برای رقابت‌های جهانی و المپیک نگران کرده است.

جهان در هفته‌ای که گذشت

ترامپ می‌گوید ایران خواهان توافق است:



به گزارش یورونیوز وبسایت اکسیوس به نقل از دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا اعلام کرد که هم‌زمان با ورود ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن به خاور میانه، ایران در پی دستیابی به توافقی با ایالات متحده است. رئیس‌جمهوری آمریکا به اکسیوس گفته است که ناوگانی بزرگ به منطقه اعزام شده و وضعیت با ایران «در نوسان» است اما فکر می‌کند تهران واقعاً می‌خواهد به توافق برسد. ترامپ اوایل ژانویه به دلیل کشتار هزاران معترض، تأستانه صدور دستور حمله به اهداف رژیم در ایران پیش رفت. اما در عوض، ضمن انتقال تجهیزات نظامی به منطقه، این تصمیم را به تعویق انداخت. منابع مطلع می‌گویند ترامپ هنوز تصمیم نهایی نگرفته است. او احتمالاً در این هفته رایزنی‌های بیشتری انجام خواهد داد و گزینه‌های نظامی بیشتری به او ارائه خواهد شد. این گزینه‌ها با ورود یک گروه ضربت ناو هواپیمابر به منطقه تقویت خواهند شد. اس آبراهام لینکلن «روز دوشنبه وارد منطقه تحت مسئولیت سنتکام شد. دونالد ترامپ از صحبت درباره گزینه‌هایی که تیم امنیت ملی‌اش به او ارائه کرده‌اند، یا اینکه کدام گزینه را ترجیح می‌دهد، خودداری کرد. در عین حال، او گفت که دیپلماسی همچنان یک گزینه است. یک مقام ارشد آمریکایی، چند ساعت پس از گفتگوی ترامپ با اکسیوس، در نشست خبری با خبرنگاران گفت که کاخ سفید در خصوص مذاکرات با ایران «آماده تعامل» است. این مقام آمریکایی گفت: «اگر آن‌ها بخواهند با ما تماس بگیرند و شرایط را بدانند، ما گفتگو خواهیم کرد.» این مقام افزود که شروط آمریکا برای توافق، طی سال گذشته بارها به ایران منتقل شده است.

سخنگوی دولت ایران: تلاش داریم از طریق دیپلماسی موضوعات را حل کنیم



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

سرنگونی رژیم ایران با یک حمله ممکن نیست



حملات پی در پی استراتژیک لازم است: به گزارش یورونیوز جان بولتون، مشاور پیشین امنیت ملی آمریکایی گوید در صورتی که هدف از اقدام نظامی «تغییر رژیم در ایران باشد» یک حمله واحد جواب نمی دهد و باید حملات پی در پی و راهبردی برای این منظور در نظر گرفته شود. آقای بولتون در گفتگو با شبکه نیوزنیشن تصریح کرد: «باید به صورت برنامه ریزی شده و استراتژیک عمل کرد و حملات متعدد را در نظر گرفت تا هم توانایی رژیم در حوزه هسته ای و تروریسم تضعیف شود و هم قدرت سرکوب مردم داخل کشورش کاهش یابد.» بولتون این سخنان را در تحلیل شرایط کنونی ایران و ضرورت رویکردی قاطع از سوی آمریکا برای برخورد شدید با حکومت ایران بیان کرد.

آمریکا برای اطلاعات منجر به توقیف شناورها و نهادهای وابسته به سپاه در روند قاچاق نفت تا ۱۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرد:



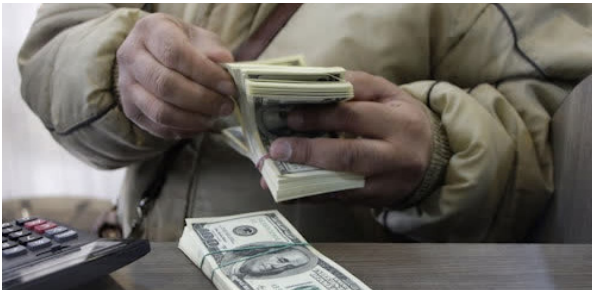
به گزارش یورونیوز وزارت امور خارجه ایالات متحده پاداشی تا سقف ۱۵ میلیون دلار برای اطلاعاتی تعیین کرده است که به شناسایی نهادهای درگیر در فروش نفت توسط سپاه پاسداران منجر شود.

حساب کاربری فارسی زبان «پاداش برای عدالت» در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر) روز دوشنبه اعلام کرد که وزارت امور خارجه آمریکا این جایزه ۱۵ میلیون دلاری را برای هر گونه اطلاعاتی که به شناسایی افراد یا نهادهای دخیل در فروش نفت توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کمک کند، در نظر گرفته است.

در طرح گرافیکی منتشر شده توسط این حساب رسمی دولت آمریکا آمده است: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از طریق فعالیت های غیرقانونی گوناگون، از جمله فروش و انتقال نفت ایران که تحت تحریم است، برای فعالیت های تروریستی خود درآمد کسب می کند.»

در ادامه این پست آمده است: «اگر اطلاعاتی در مورد انتقال نفت، نفتکش ها یا نهادهای مرتبط با این گونه فعالیت های غیرقانونی سپاه دارید، لطفاً با ما تماس بگیرید. اطلاعات شما می تواند شما را واجد شرایط دریافت پاداش یا انتقال (به مکانی امن) کند.»

یک مسئول پلیس ایران: ۱۰۸ دستگاه گیرنده اینترنت ماهواره ای را توقیف کردیم



به گزارش یورو نیوز رئیس پلیس امنیت اقتصادی فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی روز سه شنبه از کشف و توقیف ۱۰۸ دستگاه گیرنده ماهواره استارلینک خبر داد.

حسین رحیمی که در یک کنفرانس خبری سخن می گفت در این خصوص تصریح کرد: «در آخرین مورد ۵۱ دستگاه ماهواره استارلینک در پوشش کوله باری در استان کردستان کشف شد.»

این مسئول نیروی انتظامی گیرنده های سیگنال اینترنت ماهواره ای استارلینک را یک کالای ضد امنیتی خواند و تأکید کرد که با دارندگان آن برخورد جدی خواهد شد.

هشدار صریح ایران به شورای امنیت در باره تهدیدهای آمریکا:



به گزارش یورونیوز جمهوری اسلامی ایران در نشست اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد، رسماً نسبت به «تهدیدهای نظامی صریح و مداوم» ایالات متحده علیه تهران هشدار داد. امیرسعید ابروآنی، سفیر و نماینده دائم ایران، ضمن انتقاد شدید از رویکرد تهاجمی واشنگتن تصریح کرد که دونالد ترامپ به طور مکرر و آشکار، ایران و سایر کشورهای مستقل را به استفاده از زور و مداخله نظامی تهدید می کند؛ وی تأکید کرد که این اقدامات نیازمند محکومیت قاطع از سوی شورای امنیت است. نماینده ایران با بیان اینکه «منشور ملل متحد تحت حمله ای عمده قرار گرفته»، تأکید کرد که قوانین بین المللی یک «فهرست انتخابی» نیستند که قدرت های بزرگ تنها بخش های دلخواه خود را اجرا کنند و محدودیت ها را نادیده بگیرند. وی کارنامه آمریکا در سرپیچی از احکام دیوان بین المللی دادگستری، اعمال محاصره علیه ونزوئلا و تهدید به اشغال سرزمین های دیگر را نمونه هایی از «الگوی پایدار رفتارهای غیرقانونی» واشنگتن دانست که صلح جهانی را به خطر انداخته است. دیپلمات ارشد ایران در بخش دیگری از سخنان خود، ایالات متحده را به «تحریک مستقیم ناآرامی ها» و ترویج خشونت در داخل ایران تحت لوای فشارهای سیاسی متهم کرد. وی هشدار داد که مسئولیت کامل حقوقی و اخلاقی پیامدهای انسانی این اقدامات مداخله جویانه، شامل کشته و زخمی شدن غیرنظامیان و تخریب اموال عمومی و خصوصی، مستقیماً بر عهده دولت آمریکا است.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱
۷ بهمن سال ۱۴۰۴

اخبار حزبی

مدیر ارشد
خبر اراده

تاسیس ۱۳۶۹





هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴

اخبار حزبی



حسن غلامی

مصاحبه دبیر کل حزب اراده ملت ایران «احمد حکیمی پور» با روزنامه ایران



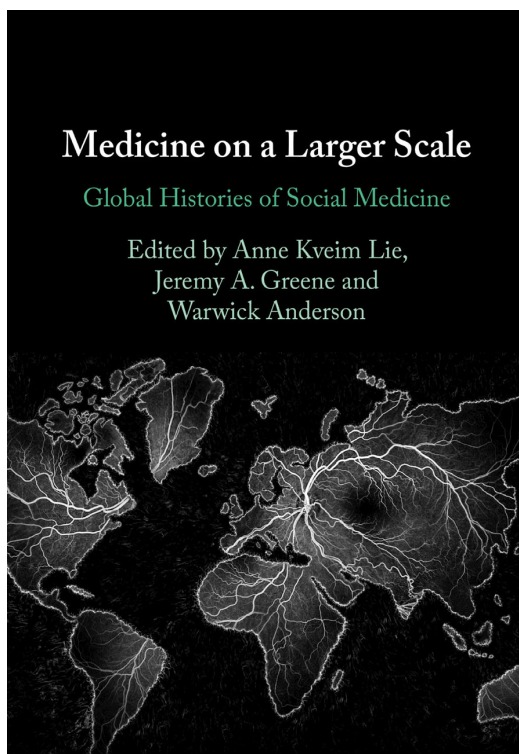
در هر جامعه‌ای، بروز مسائل و مشکلات داخلی امری اجتناب‌ناپذیر است. در چنین شرایطی، آنچه اهمیت اساسی دارد، نحوه مدیریت این مسائل در چهار چوب سازوکارهای داخلی و نظم حقوقی کشور است. تجربه نشان می‌دهد هر گاه مطالبات اجتماعی و صنفی در مسیرهای قانونی و تعریف شده پیگیری شود، امکان کنترل تنش‌ها و جلوگیری از بحران‌های امنیتی افزایش می‌یابد. از این منظر، موضع گیری اخیر رئیس جمهوری را می‌توان مثبت و آرام کننده ارزیابی کرد؛ جایی که با به رسمیت شناختن حق اعتراض، بر آمادگی دولت برای گفت‌وگو و مذاکره تأکید شد. چنین رویکردی، پیام روشنی به جامعه مخابره می‌کند مبنی بر اینکه مطالبات مردم شنیده می‌شود و مسیر تعامل همچنان باز است. با این حال، در هر فضای ملت‌پسند، همواره گروه‌هایی وجود دارند که تلاش می‌کنند بر موج نارضایتی‌ها سوار شوند؛ چه در داخل و چه در خارج از کشور. این «موج‌سواران» لزوماً دغدغه حل مشکلات مردم را ندارند و اغلب به دنبال پیشبرد اهداف سیاسی یا منافع خاص خود هستند. بی‌تفاوتی به این واقعیت می‌تواند مسیر مطالبات بحق را به سمت تنش، درگیری و بی‌ثباتی سوق دهد. به نظر من راهکار اساسی، تقویت و فعال نگه داشتن سازوکارهای حقوقی و قانونی برای بیان مطالبات عمومی است. باید این مسیر برای همه اقشار، گروه‌ها و صنوف جامعه باز و شفاف باشد تا مسائل و اختلافات در چهار چوب قانون حل و فصل شود و به عرصه تقابل خیابانی یا درگیری‌های پرهزینه کشیده نشود. بنابراین آرام سازی فضاهای انکار مشکلات ممکن است و نه با برخورد های هیجانی؛ بلکه با گفت‌وگو، پذیرش حق اعتراض و پایبندی به نظم حقوقی کشور محقق می‌شود. اگر این اصول رعایت شود، هم مطالبات مردم شنیده خواهد شد و هم زمینه سوءاستفاده جریان‌های فرصت طلب خارجی و از جمله رئیس جمهوری آمریکا از بین خواهد رفت.

آغاز به کار مدرسه حزبی حاما با وجود قطعی اینترنت و تعطیل یک هفته‌ای

مدرسه حزبی حاما با وجود قطعی‌های گسترده اینترنت و اختلال در بسترهای آموزشی آنلاین، فعالیت خود را با یک هفته تأخیر آغاز کرد. این دوره نخستین دوره ترم زمستانی حاما به شمار می‌رود، از اواخر دی ماه آغاز شده و به صورت آنلاین در حال برگزاری است. به گفته دبیر خانه مدرسه حزبی، مشکلات زیر ساختی علت اصلی این تعطیل بوده و تلاش شده است با تنظیم مجدد برنامه‌ها، محتوای آموزشی بدون حذف سرفصل‌ها ارائه شود. این دوره با هدف ارتقای دانش سیاسی و مهارت‌های تشکیلاتی اعضا طراحی شده و با حضور اساتید و فعالان با سابقه برگزار می‌شود.

مدرسه حزبی حاما	
دراولین دوره ترم زمستان برگزار می‌کند	
(شروع دوره از ۱ دی ماه ۱۴۰۴ و به مدت چهار جلسه می‌باشد)	
برای ثبت نام یا ذخیره (رزرو) هر یک از دوره‌ها، می‌توانید به شماره ۰۹۰۴۵۹۸۴۳۷۶ پیامک دهید یا به نشانی زیر پیام بفرستید: https://telegram.me/kooshki_m7 هزینه دوره ۱۵۰ هزار تومان اعضا حزب اراده ملت ۸۰ درصد تخفیف اعضا سایر احزاب، جوانان و زنان ۵۰ درصد تخفیف	
	دوره مجازی مدیریت منابع آب و چالش‌های پیش رو مدرس: محمود نادرخانی شنبه‌ها - ساعت ۲۱
	دوره مجازی ملت لیبرال مدرس: سید محمد حاجی سید جواد یکشنبه‌ها - ساعت ۱۵
	دوره مجازی کودکی، یادگیری و طبیعت در ایران امروز مدرس: بهاره کتانی - محمدرضا اسلانی دوشنبه‌ها - ساعت ۱۹
	دوره مجازی نام‌های معنادار در سیاست مدرس: محمدرضا روستایی سه‌شنبه‌ها - ساعت ۲۱
	دوره مجازی انسانی مقدماتی با علم اقتصاد مدرس: انطولی عاقلی چهارشنبه‌ها - ساعت ۱۵

دریافت مجوز کتاب پزشکی در مقیاسی گسترده (تاریخ های جهانی پزشکی اجتماعی)



انتشارات حزب اراده ملت ایران کار بر روی مجموعه جدیدی تحت عنوان سلامت جامعه محور را آغاز کرد.

اولین کتاب این مجموعه، با عنوان «پزشکی در مقیاس بزرگ»، ترجمه ای از اثر برجسته منتشر شده توسط انتشارات کمبریج در سال ۲۰۲۵ است. این کتاب بانگاهی تاریخی و تحلیلی، پزشکی اجتماعی را در بیش از ۱۴ منطقه دنیا مورد کنکاش و کاوش قرار میدهد. کتاب توسط ۲۴ نفر از صاحب نظران و تاریخ دانان برجسته حوزه سلامت از سراسر دنیا تدوین شده است و در ترجمه آن دوازده نفر از کنشگران حوزه سلامت ایران مشارکت داشته اند. کتاب در هر کدام از فصول خویش تاریخچه پزشکی اجتماعی را در یکی از مناطق دنیا (بجز آمریکا و اروپا) توضیح میدهد و روندهای مثبت و منفی آنرا آشکار می کند.

اهمیت این کتاب در شرایط کنونی ایران، که سلامت به سرعت در حال کالایی شدن است، دوچندان می شود. «پزشکی در مقیاس بزرگ» نشان می دهد که بدون درک عمیق از تعیین کننده های اجتماعی سلامت و طراحی سیاست های کلان مبتنی بر عدالت، تلاش ها برای ارتقای سلامت عمومی ناکافی خواهند بود. این کتاب می تواند راهنمایی ارزشمند برای متخصصان سلامت، پژوهشگران و تصمیم گیرندگان باشد تا بانگاهی جامع و جامعه محور، نظام سلامت را به سمت عدالت و پاسخگویی هدایت کنند. ترجمه این اثر باتلاش گروهی از مترجمین متخصص انجام شده و سعی بر آن بوده است که دقت علمی، روانی متن و سازگاری با ادبیات فارسی در حوزه سلامت جامعه محور حفظ شود. امید است این اثر، نقطه آغازی برای ترویج گفتمان پزشکی اجتماعی و تقویت دانش کاربردی در ایران باشد.

سه شنبه های گفت و گو حاما (به صورت مجازی) هم برگزار می شود.

«سه شنبه های گفت و گو» عنوان سلسله نشست هایی است که باهدف فراهم کردن فضایی برای گفت و گوی آزاد، تبادل نظر و بازاندیشی در مسائل سیاسی، تشکیلاتی و اجتماعی برگزار می شود. این جلسات تلاش دارد با مشارکت اعضا و فعالان علاقه مند، به بررسی چالش های پیش روی حزب، جریان اصلاحات و تحولات جامعه ایران بپردازد و از رهگذر گفت و گو، به شفاف تر شدن مسیرها و امکان های پیش رو کمک کند. نشست های «سه شنبه های گفت و گو» به صورت منظم و به شکل مجازی برگزار می شود تا امکان مشارکت گسترده تر اعضا فراهم باشد.

در پنج جلسه اخیر این سلسله نشست ها، موضوعاتی چون دلایل و راه های برون رفت از چالش اخیر حزب، دلایل افول حامادر دهه اخیر، آسیب شناسی جنبش اصلاحات در ایران و همچنین بحث آزاد پیرامون وضعیت کنونی، چشم انداز آینده و مسائل روز مورد بررسی و گفت و گو قرار گرفته است.



هفته نامه غیر برخط
اراده ملت

شماره ۱۰۱

۷ بهمن سال ۱۴۰۴



سازمان آگهی

برای درج تبلیغات خویش، پوستر طراحی شده را
به آدرس پایین ایمیل

Hgolami1367@gmail.com

و یا

به شماره زیر از طریق واتساپ ارسال نمائید

۰۹۳۰۵۴۲۹۵۱۵



مدرسه حزبی حاما در ترم پاییز برگزار می کند

گام های معنادار در سیاست

سه شنبه ها ساعت ۲۱

شروع دوره: ۱۸ آذر



محمد رضا روستایی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی
کارشناس احزاب استانداری فارس
عضو سابق شورای مرکزی حاما
نائب رئیس سابق دفتر سیاسی حاما
رئیس ستاد جوانان ستاد مردمی دکتر پزشکیان استان فارس



مدرسه حزبی حاما در ترم پاییز برگزار می کند

ملت لیبرال

یکشنبه ها ساعت ۱۵
شروع دوره: ۱۶ آذر



سید محمد
حاجی سید جواد

مترجم و پژوهشگر
فعال سیاسی و عضو حزب ایران
تألیف کتاب:
پیش نیازهای سوسیال دموکراسی
شکر سوخته، آونی داووشی
چیزهای به این کوچکی کلیر کیگان



مدرسه حزبی حاما در ترم پاییز برگزار می کند

کودکی، یادگیری و طبیعت در ایران امروز

از پشته‌های نظری تا تجربه‌های عملی و گفتگویی مدارس طبیعت
بازخوانی رویکرد، تجربیات و تأملی بر امکان‌ها

دوشنبه‌ها ساعت ۲۱

شروع دوره: ۱۷ آذر



محمد رضا

اسلامی

پژوهشگر علوم اجتماعی

تسهیلگر حوزه کودک، طبیعت، تجربه

هم‌بنیان‌گذار مؤسسه کودک و طبیعت دامون



بهاره

کیانی

کارشناسی ارشد طراحی و برنامه‌ریزی شهری

پژوهشگر دکترای علوم تربیتی

کنشگر حوزه کودک، طبیعت، فضا و تجربه

هم‌بنیان‌گذار مؤسسه کودک و طبیعت دامون



مدرسه حزبی حاما در ترم پاییز برگزار می کند

آشنایی مقدماتی با علم اقتصاد

چهارشنبه ها ساعت ۱۵

شروع دوره: ۱۹ آذر



**لطفعلی
عاقلی**

دکتری: علوم اقتصادی - اقتصاد منابع
کارشناسی ارشد: اقتصاد انرژی و بازاریابی
دوره دکتری: اقتصاد خرد پیشرفته، اقتصاد سلامت پیشرفته، موضوعات
انتخابی در اقتصاد، تحلیل نظریه های اقتصادی، کاربرد اقتصادسنجی
در تحلیل استراتژی
مقاله های علمی چاپ شده در مجلات علمی پژوهشی: ۱۴۳
تعداد مقالات چاپ/ ارائه شده در همایش ها/ کنفرانس های داخلی:
۷۲
مجری طرح پژوهشی: ۹
همکار اصلی در طرح پژوهشی: ۱۹



مدرسه حزبی حاما در ترم پاییز برگزار می کند

مدیریت منابع آب و چالش های پیش رو

شنبه ها ساعت ۲۱

شروع دوره: ۱۵ آذر



**محمود
نادرخانی**

دکتری زمین شناسی نفت

مشاور دکتر شیرین نژاد در بحث مدیریت منابع آب

زمین شناسی تحت الارضی

تألیفات: ارزیابی پتروفیزیکی سازند سروک در میدان

نفتی آزادگان

ارزیابی ژوشیمیایی پتروفیزیکی سازند گدوان در میدان

نفتی آزادگان

ارزیابی محزن سروک و خلیج فارس با روند غربی و

شرقی

خاطرات سیاسی

www.khsmag.ir





نازه های انتشارات حزب اراده ملت ایران

مجموعه سازوکار حزبی

برای تهیه کتاب به غرفه انتشارات در بازار باسلام (www.basalam.com) مراجعه کنید.

نسخه الکترونیکی کتاب ها در سایت طاقچه موجود است.

مسئول فروش انتشارات: ۰۹۳۰۵۴۲۹۵۱۵

انتشارات حزب اراده ملت ایران منتشر کرده است



برای خرید نسخه کاغذی کتاب می‌توانید با شماره تلفن ۰۹۳۰۵۴۲۹۵۱۵ تماس گرفته و یا در اپلیکیشن باسلام، ترب خرید نمایید.
برای خرید نسخه الکترونیکی کتاب می‌توانید به اپلیکیشن یا سایت طاقچه مراجعه نمایید.

انتشارات حزب اراده ملت ایران منتشر کرده است



برای خرید نسخه کاغذی کتاب می‌توانید با شماره تلفن ۰۹۳۰۵۴۳۹۵۱۵ تماس گرفته و یا در اپلیکیشن باسلام، ترب خرید نمایید.
برای خرید نسخه الکترونیکی کتاب می‌توانید به اپلیکیشن یا سایت طاقچه مراجعه نمایید.